

27
26
25
24
23
22
21
20
19
18
17
16
15
14
13
12
11
10
9
8
7
6
5
4
3
2
1

18 17 16 15 14 13 12 11 10 9 8 7 6 5 4 3 2 1

كتاب مستطاب
خصائص الزينية

بعض العلماء أجلة

نخبة فيها شفا ومضى
دوق بيشا والكاس الذهبية
رضيا القلوب العارفين
جاء فيها الذلة للشاربين

فد صبر الدين قسرة العين
وهو مضمون فتنى اشارة
احب بها محمدا علم مدحهم
لا زال راشد قسرة العين

جاء رتب القبر احسن لغيره
بكل حرف لهجة ونورا
من حسنة تبيان بياض العجرا
وكل سطر جنة و حورا

طبع في المطبع الكائن في
طبع في المطبع الكائن في

طبع في المطبع الكائن في

طبع في المطبع الكائن في

طبع في المطبع الكائن في

بسمه تبارک و تعالی
 او را چنان پس ساند موجب حدیث شریف امامت بن ادم انقطع علیه الامن ثلاث
 علم یبقی بعد و صدق جابر بن ابی و له صالح بدعوا له این مذنب را بخاطر رسالت و اقرار کرد
 ناصر بن اهل و در مناصب سعادت شتمال عقبه خد و رسالت علیا حضرت زینب
 روی فلاها جمع نموده بودیم بطبع رسالت شایسته از ترک کثرت و عیبه ناظرین در آن از عیبه
 و احوال بخت و امانی حاصل شود و غیل را با بودیم چنانچه موفق شود در احوال جمع نماید
 نموده و بعضی غیارات از تغییر مطالب از استغنی تمام و طراز انجانی که در تحفی اشتراست غال
 به احتیاط به حال این گونه مور و نو و در ناخبر طبع این احوال به مظهرین هزار لغات بود و در این
 حال که بود به جمله تغییر در بعضی ارباب قسطیل و لغات او آید شد و بظن بعضی اصدا و اما
 کمال رسید و بطبع رسالت نام و طراز انجانی که بکمال طبعیست بر نفس است خاصه در
 کونما و این کتاب از چند جهت ناقص است اول بواسطه عدم تمام مطالب این بان محو کرد
 نظریه بودیم بواسطه عدم جویت سلاست عبارات آن سقور بواسطه عدم پاک کردن
 کاغذ و خط و اشتغال آن بر بعضی اغلاط و لکه چکنم تجری الرياح بما لا یستوی السفن و
 استند عامینا به بلطف کرم خود از نقایص این اعراض فریاد نمایند و موفق بطبع این اثر
 شدیم جبران بعضی نقایص را نخواهد شد بعون الله و توفیق
 صورت تقریر حضرت مستطاب نجی الاسلام و المسلمین ابراهیم الله فی العالمین کشف الغفای
 و الجندی بن انای افسس با بوالحسن اصحابه علیهم السلام در نجف اشرف مرقوم داشته
 یتیم الله الرحمن الرحیم هدا ما رشح به فلم یفصل السید الفاضل الجلیل و الجلیل الماهر البلیغ
 و النافذ البصیر و المتبع الخیر عاذا الا اعلام و صفوه الفضلاء الفخام السید نور الدین
 نور الله علیه و شرح صدره فی مناصب عقبه خد و رسالت و شمس قلاوه الجلاله
 و نجته سماء النبأ اللعصا الصغری زینب الکبری عمه و هو کاشف عن کثره تبعضه

۲۴ ۲۳۷۵



هدای
 سر رصالی
 خیر الهول

بأمره وفوراً لا عذر لله فيه حيث أشهد وفيه الحق المقام وفيه المأمول إلى غاية المرام فحمد
الله ثم أفضل الجزاء وحيا لكل الحياء فانه في الاعطاء حركته الأحرار أبو الحسن المكي المكي
صورت تفرغ من حضوره مطابحة الإسلام والمسلمين إني أشهد في العالمين كنهه الله
والمجاهدين إني أجاهد من المجاهد على من شئت من مظاهر العالمين وركب الأمر يوم وأشدت
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي فضل مداد العلماء على دماء الشهداء وصل الله على محمد
والآل الأتقياء النجباء وبعد فلقد أعمت النظر وأجلك الفكر في هذا النائي المنيه
والصنيف الشريف الذي حاوى على بعض فضائله من وليت في حجر النبوة ووضعت من
تدعى القوة ومن شئت من خصائص لبدن الصمد وحققت العقيدة فوجدت كتاباً يحكى
ببياض أنوار وجهه الحور وقلب العبد الشكور وبسواده ليللة القدر وبحور البدر
والبحر الأسوق ومقلد الحور الخرد ولا غرو فانه نشاء من معدن الحكمة والادب الفضل
والأرب جامع العلوم وحاوى الزموم مخزن الفواضل الجلية والفضائل العنونة
الأخلاق المحمودة والخصال السعودة الحاوى لشرف العلم والزينة الجامع لطرف
الفضل واليكاسة ذى المرتبة العليا والقبلة الكبرى السيد السند السند الموثق
العالم الكامل والمصدق الفاضل ذى المنفعة الوفاء والفرجة القادة والهمم الفويرة
والذم المستقيم والملكة الغدسية والمنحة الربانية النقية والهدى الصافي مفرج
الشرع المتيقن ولدنا الله عز الشهد نور الدين إمام الله وإمامه وإمامه وإمامه وإمامه
ان لا يشك من الدعاء في أوقات المحلوة ومظان الاستجابة والله في الأجابة حرره الأفل
الجاذب الشهر شامخ على الحسين المعنى عشية يوم الأربعاء في شهر ربيع المرجح
الأربعين بعد الثلاثمائة والألف من الهجرة النبوية على مهاجرها الفتاء وتحت يد كبراني
صورت تفرغ من حضوره مطابحة الإسلام والمسلمين إني أشهد في العالمين كنهه الله
الفقيه والمجاهدين إني أجاهد من المجاهد على من شئت من مظاهر العالمين وركب الأمر يوم وأشدت

بسم الله كتابه الكريم جانيب بطايعه الفضائل العظام ونحو العلماء الأعلام مترجم
شريف سيد الأنام وصباح طرته الحلال والحكم حاوى الفروع والأصول جامع الحق
والمنفق الزكن المعتمد والسبيل الأجد مقياس معالي الدين ومعالج مدارج الحق
إني أجاهد من المجاهد على من شئت من مظاهر العالمين وركب الأمر يوم وأشدت
والمسلمين إني أجاهد من المجاهد على من شئت من مظاهر العالمين وركب الأمر يوم وأشدت
إني أجاهد من المجاهد على من شئت من مظاهر العالمين وركب الأمر يوم وأشدت
عصمت طهر الشفيع في يوم الحشر نالفت تصديق في يومه اند بطايعه وى مفتاح
وان طوطو مطالب بلبنتك مفاصد مجد يستكبر فلم يابا رى تحريم زنا زنا فدن ب
تقدما بد معلوم است شير المجدي نال بدو شك الله سعيه يجعل الأم مثل وهي
المجتمعة وجعل لدنيا وآخرته وفضل الله تعالى بالاستفاضلة من فضائله آمين آمين
حرقه الله شمره واللكم يفتش الله الاحترام والدين العار في محرابه
صورت تفرغ من حضوره مطابحة الإسلام والمسلمين إني أشهد في العالمين كنهه الله
كهنه الله والمجاهدين إني أجاهد من المجاهد على من شئت من مظاهر العالمين وركب الأمر يوم وأشدت
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي فضل مداد العلماء على دماء الشهداء وصل الله على محمد
من يشاء وجعل الله في الآتياء وفضل مدادهم على دماء الشهداء والصلوة على خير
خلفه محمد أفصح من نطق الصادق والبلغ من أقر الكتاب فإرى كل قلب صاد على
أهل بيته المحضين بآثار الحكمة وفصل الخطاب المفريين في الخلال فإرى أأم الكتاب الذين
هم محجة بؤته وآية رسالته وفران فرانه وعدل فرانه وبعده فدلجنت في هذه
الأوراق لناظره ثم حشره بأرض خلائفها الناضرة وبأربع أشجارها الثمرة فإرى في حل
بحر لا ينال ساحله ويغرق ناطله كتاب تنفى صدق وفوم مؤمنين وبه راد غيظ قلوب
النافقين فإلى من كتاب حسنة سائلة ومحت شايدة إنا وفق عليه رب التجرة

و اما اگر بخواهیم در اینجا مقرر خود نموده و مراتب تحصیل آن خود را برشته تحریر در آوریم
مناسب نباشد به این سبب که این مطلب را حواله به علمای ربانی و ذوق سلیم غائی و این مطلب
هم واضح است که در این عصر برای اهل علم و نظر بعضی اشخاص فارسی نوشته عربی است
ولی چون این کمترین غرض اصلی هر خدمت مثلاً از اعتنائی باین مراتب ننموده و دیگر اینکه
نوشته این اوراق در راه و از برون و اغلب تصحیح بمقادیر سالان و سالان رسول لا یسألان
نموده و این اوراق را ناچار خود را از آنجا که شایسته چنانچه خداوند عالم اسباب طبع آن
را فراهم آورد و منتشر گردید و طبع طایع اهل فضل افتادان را از جهت بستان عرق
مبین خواهم نمود بفضل الله و قوته مقدمه ثانیه بر باب علم و کمال و فصل اول
روشن است که خداوند بکمال اخلاق و به مناسبت بشر را شرافت و فضیلت برتری
داده و بر برخی از وجودات و بسیاری از مخلوقات چنانچه که به شرف و افتخار گشته اند به همین
میان ناظر است و این سبب است که شرافت و شرف آن مکرر بواسطه کمال آنها و اهل فضل و تحقیق
را در تحصیل این کمال بیانات است وانی چنانچه در کتب مفسرین و شایسته که در این مقام
بنظر اهل فاضل هر یک همان است که جلی از اهل فضل استفاده از راه این عقلیه و اخبار
و آثار عقلیه نموده که این شرافت بواسطه نفس ناطقه انسانیه است که قابلیت دارد از جهت
انضای صفات کمال و ملکات حسنیه و طایفه متوسطه و نفی عقل که خدای تعالی
با موهبت فرمود پس هر فردی از افراد انسانی مجموع کالات و صند و قیام ملکات حسنیه
شد برتری و سروری دارد بر بسیاری از مخلوقات و کثیری از وجودات بحکم فطرت و وجوب
بدون حاجت بدینان برهان چنانچه هر فردی که فاقد کالات شد از حیوانات پست تر
ولی در تدریج که به چنانچه که به وافی الدلاله میسر آید و آنرا کالات نام میزنند و بعضی از
اصد فاعله در مرتبه از بهر که باشی - با اینها خواهی که مکرر باشی - انسان شدن
امور که پیش قدم - صد سجد کنند اگر که آدم باشی - و کالات برود و قصد خارجیه

مقدمه ثانیه
و این کتاب
نقشه و نقش
نقشه و نقش
نقشه و نقش
نقشه و نقش

و داخله و موافق بعضی اصطلاحات تکوینی و شریعی اما خارجیه و شریعی که کانی از امور
حسنیه باشند که تحصیل آنها خارج است از اختیار شخص از قبیل بزرگی نسب و شرافت
خانواده زیرا که تحصیل این رتبه کمال برای خود شخص خارج از اختیار است مگر بطریق سبب
و اتصال انهم ناقص است و کالات تکوینی که نیز برود و قسم باشند برخی از آنها خارج از اختیار
چنانچه معلوم شد و برخی را جمیع ملک بدن چون زیبایی صورت و صفاتی نامت و زیبایی
که تحصیل این کالات نیز از اختیار خارج باشد و اما شریعی و اخلاقی عبارتند از کالات
که تحصیل آنها برای شخص مجاهد و زهدت ممکن باشد چون علم و حلم و مکرر شجاعت و سخا
و باقی صفات کالات که در علم اخلاق میباشند زیرا که تحصیل این کالات برای هر کسی میسر
است و بیان بعضی از علماء اخلاق در این مقام میبینیم مقال است که مفسر و اهل الحاس
استاجیه است و اما روحانیه و انسانی معنی بالهیه الصور و طایفه البشریه جمیع است و اما
تعلق من بالانفس الناطقه و حیاتی و در این جمله میفرماید کالات با هر یک بحسبند این شرط
بر وجهی از آنها متعلق بحکم است از قبیل زیبایی صورت و نیکی منظر و تناسب
و جمیع کالات جمیع است و این جمیع با اخلاق از قبیل علم و حلم و مکرر شجاعت و سخاوت
که از عوارض نفس ناطقه اند داخل در کالات روحانیه شما آید و بدیهی است که هر چه
انسان بیشتر حاوی کالات روحانیه شد مقام شرافت و رفیعتر و مرتبه تقاضا و منبع
تر خواهد بود و خاصه اگر منضم شد بد و کالات جمیع تر شد که گفتیم آنرا همان هدایت تو
تعدادی اولیای حق خلع شدن بجهلیت که است و این شریعه و طایفه کالاتی که از اجزای
شامل و لیاقیت پیدا نمود که خطاب مستطاب خیار الله احسن الخلقین بواسطه این
چهره نباشد و چون چنانچه هر قدر که فاقد کالات باشد بنظر اهل نظر ناقص باشد
ولو هر که باشد و چون ما بصفتی تواریخ و سبب مکرر است که از انسان کامل در این
عالم بسیار که و اندک بوده چنانچه که به شرف و قلیل و عیالی و الشکر و نیز بهی

هموم و غموم از ابتدا و انتقاد نطقه انجمن نان ما اینکه متولد شد چنانچه مثل شما که
حضرت زهره سلام الله علیها از ما اینکه حامله حضرت زینب شد روز بروز هموم
و غموم بود تا ما اینکه متولد شد این مطلب معلوم باد که در این امتیاز و خصوصیت
همه اولاد حضرت سلام الله علیها علی السویه بوده چرا که علی التحقیق حضرت فاطمه را
بیخ و برباد شد حسنین و حضرت زینب و لم کلثوم و محسن و از آنجا که خاصان و درگاه
حضرت حدیث را در این عالم خوشی نیست و علقه با ولاد از امور قهریه است نیست
که این مگر به بهر یک از اولاد خود که حامله شد او را از مصائب و آرزو این فرزند غیر
سبب دادند که علقه و محبت را از او بکشند چنانچه چون حضرت حسن متولد شد
او را خبر دادند که بعد از این مقتضای او را بهر چنانچه خواهد نمود نامدک منبلا
بمصیبت و بود ندان ولادت و فرج آن نشد تا ما اینکه حامله شد حضرت حسین
او را خبر دادند که چه مصیبت بفرزندت رسد چنان هموم و غموم شد که خلاف عالم خبر
دارد حمل نامه که ها و وضعی که ها که از هنگام حمل تا زمان ولادت و عوض این که روشنگر
اوشود بعکس روزی و مصیبت و میشد حال حضرت زینب هم که معلوم شد اما
کلثوم و محسن هم همین قرار بوده در همین امتیازات که مختص بخودش و خواهرش
ام کلثوم بوده ولادت آنها از آن جهت مادر خود چنانچه از کسکول بهائی نقل شده که از
حضرت زهره حدیث میکند که فرمود ولدت الحسن و الحسین و فاطمه و زینب ام
کلثوم و فرجند الا که سقی هم از امتیازات که در آن خصوصیت شریک بوده ببارادش
حضرت سید الشهدا و کبریا کردن پیغمبر را و وقت گرفتن قنداره مبارک که از چنانچه نقل
شده روی آن زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السلام ولدت اخیر ذلک رسول الله
فجاءه صلى الله عليه و آله الى منزل فاطمه عليه السلام و قال يا بنتاه اني بنتا على و لود فدا
احضرنها لخذها رسول الله صلى الله عليه و آله و فتمها الى صدر الشریف و وضع

اینکه اینها را
از آنجا که

حق الشرف علی خد هافکی بکاء عالیا و سال الذم علی عباسه الشریف جابر باقال فاطمه
لما ذاک انک لا ابی الله عینک بالباء فقال صلى الله عليه و آله و آله و آله فاطمه فاعلمی ان
هذه البنت بعد امو بعدی تنبلی بالباء با و تردها مصائب شقی و زنا فایک فاطمه
سلام الله علیها عند ذلک ثم قالت یا ابی فاثواب من یک علیها و علی مصائبها فقال
یا بضعتی و قرع عینی ان من یک علیها و علی مصائبها یكون ثواب یکا کثواب من یک
علی خوبها ثم سها از زینب و از این خبر امتیازاتی برای انجمنده است با طمیش و کلا بچه
علی اوله الهانیه چنانچه خبر دادن جبرئیل بمصائب انجمنده پیغمبر را و در این امتیازات
بوده ببارادش حضرت خاسر ال عیاضه در بیان تخیر
ولادت انجمنده و تعیین نام نامش و اشان با سرار مکنونه در نام انجمنده و تعیین کنیه
و تعدد القاب و بطریق خصله مکتوف باد که رضعندی رسالت دختر بزرگوارش
کوثر و نام مبارکش زینب بوده اما ایام ولادت و وفات و تحقیق آن نظر سید البانی که
ببارزجت کشید شخص نموده و از متعین آثار جو باشد چیزی معلوم نشد غیر
آنچه که از جهل الصائب نقل شده که ولادت با سعادتش در اقل با و اولاد شعیان سنه
شش هجری در سال بعد از ولادت برادرش حضرت سید الشهدا و در طراز اللد
حد ثا ولادت انجمنده را در شهر رمضان چند روزی باقی مانده سنه نهم هجری
که پیغمبر بفرموده و علی علیه السلام در مدینه بوده دانست بر اهل بیت معلوم
است که در این اجتماعات خطا رفتن است زیرا که رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله در سنه
دهم هجری بوده و در آنوقت حضرت زهره ام محسن حامله بوده و ام کلثوم را نیز داشته
و جمع اینها با اجتماعات انجمنده مکن نیست و اگر بگوئیم که حضرت فاطمه را یک دختر پیش
نموده چنانچه از کلمات بعضی ظاهر میشود و خود انجمنده نیز بر همین وجه و بدلی
ذکر نموده باز هم مکن نیست و مخالف است با بعضی اخبار که خود انجمنده نقل میکند

اینکه اینها را
از آنجا که

که ظاهر در اینست که انجمن در ایام جد بزرگوارش ممیزه بوده از انجمن خود ایست
 انجمن دیگر و خود انجمن و او را نقل نموده پس اختیار نقل بحال صاحب اولی است
 زیرا که جمع بین اخبار بان میشود و بام نامیش بالانفاق زینب است و زینب بانها
 از زینب است زینب فرج یعنی فرزند شد و بانها که باصل خود باشد یعنی درخت
 خوشبوی بنکو منظر و بانها که زینب اب بوده است یعنی زینت پدر که باعتبار
 معنی بعضی تعبیر از انجمن نموده زینب ابها در مقابل ام ابیها و این معنی خالی از هیچ
 نسبت و سقوط الف در ظاهر بواسطه تحقیر اکثر استعمال بوده چنانچه حرکت
 واقعی ان همانا اتصال معنوی و اتحاد حقیقی مابین پدر و دختری بوده که کفایت
 از اندک انفصال مابین آنها است هم فاصله نبود چنانچه عازان بمقتضای ملتفت
 نکات شریک بوده و از برای دو معنی اول که معنی فرجی و درخت بنکو منظر است هم
 مناسب عرفان بنظر رسیده چنانچه معنی فرجی اشان باجماع کالات در او باشد
 چرا که فرجی از امور اضافیه است و نسبت باجناس و اصناف و اشخاص فرجینیکه پدر
 فرجی جوان بکثرت کوشش و سیر او است و فرجی در اشجار کثرت شاخ و برگ
 و سبک است و فرجی در انسان اشان است و بقدر صفات حسن و اوصاف پسند
 در او زیرا که کمال جوان بکثرت کوشش و سیر و کمال درخت نیز یادنی شاخ و برگ
 و کمال انسان باخلاق و است و چون عقیده خدا در سالک مجموع صفات کالیه و
 مخصوص باین اسم شریف گردیده و اما مناسب درخت بنکو منظر بان مکرر نیز
 واضح است چنانچه در کتایات و استعارات عرب موطور است که هر شخص را
 بلکه هر چیز نقیص را بشهرت نامید و تنظیر و درند چنانچه فرموده آنواعلی من شجره
 و در این شجره هم سفره نماید و مثل کلمه طیبه کثرت طیب و چون بان مکرر شخص را
 و خواند حاصل از او بسیار که از انجمن انعامین و دیگران در ذریه است و این

و شفاعت مدینین الامم موسوم زینب شد که معنی درخت خوشبوی بنکو منظر باشد
 خوشبوی و از انجمن انجمن و بنکی منظر و بواسطه کالات صورت و مایه و بود و
 گفته اند که زینب یعنی بلاکش باشد چون معلوم بود که چهره ها بپند و شبی مشقها
 تمیل شود لذا موسوم زینب شد و لیکن اجل معانی همان زینت پدر بودن است که از
 زینب اب باشد چرا که در دختر یک داری هیچ نفس فدی و اینهمه کالات باشد نه تنها
 زینت پدر بلکه زینت عالم است و و است که بوجود هیچ فرزند فخریه و مایه ها نماید
 و دیگر عالم بچنین تقوی قدس و انوارا هر چه در شش و متور است **اشان** زینب
 چهار یا پنج حرف است ز الشاره است و مادرش زهر است که از او بهر وانی از کالات
 ارت برده با کتایه است از پدر بزرگوارش علی علیه السلام و حکمت تقدیم مادر بر پدر
 همانا علامه سخی و وحدت در انو ثبت است و نون کتاب است از دو برادر و حسن
 چون پدر جماع بین اند و بزرگوار نهایت المقامات است که مقام وصول باشد و بان
 کتاب است از جد بزرگوارش النبی الاهی العربی و بنابر پنج حرف که زینب اب باشد الف
 اشان با حکر نون کتاب از حسن با اشان بحسین علیه السلام چون این مختصه از
 کالات هر یک از خسته انجمناء نصیبی برده لذا خلاقی عالم خواست مقامات و کالات
 این مجاله و موجودات ظاهر و هویدا کرد که مردم بمقاماتش خیر و بشوئاتش بصیر
 باشند لذا خود اسمی برای او اختیار که مظهر مقامات و باشد نام مردم او را شناسند
 و بتوسل تقرب جویند و این مقتضای انجمن است که شمره برای ان محبوبه الهیه که خلاقی
 عالم نام او را معین نموده و بر اکابر ان خصائص خواص درگاه احدیت است و هر کس
 بایستقامت خود در رسد چنانچه فی فعله در نظم هست خلاقی عالم بر صریح اسم چند
 تن از خواص را خود معین فرموده اول حضرت آدم بوده و **عمر** حضرت
 عیسی بود که در کتایه خطاب مستجابا ذکر انانیتش و بلام اسمی سرفراز گردید

اشاره
 بحال
 در کتایه

بسی اگر بوجدان خود را بعد نماید متنب شد و اگر بکند عالم را با جاهل را با هم زینت باشد
مگر نسبت به تریا و در جای بکر میفرماید شهد الله ان لا اله الا هو واللاذکر والاولو العلم که در
اهل علم و امفون در مرتبه شهادت ملائکه معفون نمود بالیکه انها از حیرات عوالم علویه
هستند در جای بکر در مقام دستور العمل و فعل کل خیر و سلب بفرماید قل رب فی علمنا
معلوم است اگر چیزی غیر از غیر نیست از علم تو همان را بفرمایند و طلب بدین معلوم میشود
چیزیکه لیاقت مقامات مصطفوی ادا نشد باشد که علم اینها معلوم میشود و مقام علم
و اما اختیار از تو انکه شمر بفرماید سبب از انجمل میفرماید طلب العلم فریضه علی کل مسلم مسئله
در جای بکر میفرماید اطلبوا العلم من المهدی الی الحدیث و سبب امیر المؤمنین علیه السلام است
که میفرماید رضی الله تعالی عننا لنا علم و الا لعذاب مال که از معنی ربی زد و علی حاشا
است که الانجی چون جلالا از تو و جلالیات خود فصل علم را فصل بدین بدان که علم بدو
قسم است کسوف و هوایی تا کسی عبادت انانیت که شخص حق کشید تحصیل نماید
قد شخص حق کشید بهمان اندازه از علوم بهره مند کرد پس لا انک انما سعی و طاعت
عبادت علی که خلاق عالم بواسطه استعداد و قابلیت شخص و لطف الهی بدین رحمت
او و از درجائیت بعضی را بطریق الهام غیبی عبادت بدین واسطه احد و بعضی بوا
ملک باشد یا اینکه ملک بپندار او و مانند برخی ملک را بپندار او و بپندار جماعتی را
بواسطه عالم رؤیا بهره مند گردانند که هر طایفه باندازه مقامات خود بدین درجائات
شد و تحصیل این مقامات بپنج صفت دشوار و غیر خواص و رکاب الدار انبیا و اوصیاء
و ملائکه طلبی از بندگان اولیاء الله که در این دایره بین نه نیست لك فضل الله فی
مرتبه ام و معلوم است هر کس باندازه مقامات خود از این درجائت بهره برد بعضی و در
و برخی باند وجهه کسب که دارای جمیع درجائت بوده اکل موجودات حضرت حق مرتب بود و علی
حضرت خد در سالت بدو الهام و مجد نازل شد چنانچه در این حضرت سجاد که میفرماید

عالمه

طالب علم هر صریح در طریق الهام است چون از القاب انجدره محد و غیر بود ظاهر این
است که در این درجه بود و معلوم است که در این مرتبه الهام باشد محد بود
چندان مرتبه نباشد نسبت بمقام او یا اینکه خادم و جاهل بیت سالت سلمان
محد بوده اند و ظهور و علوم انجدری در مواضع اول و رابع و در کوار خود
در کوفه چنانچه در بعضی مسمور است انامیکه امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه تشریف
داشت انکه در این مجلی ده در منزل خود برای نه تقسیم قرآن بپانصد و بیست و یک روزها
تقسیم بعضی را میفرمود در این بین امیر المؤمنین علیه السلام وارد شد و فرمود ای نور دیده
شاید تقسیم بعضی را برای نه ای نه ایست میبوی عرض کن بفرماید شوم فرمودی نور دیده
این در مرتبه است و مصیبت وارد بر نه ایست بفرماید صائب تو ای که بر نه ای وارد شد
برای انجدره بپای فرمودی فریاد ناله و گریه انظرو میبند شد عجب که انجدره با اینکه خوش
عالم صائب از اسراع انجدرین منفعت بدینانم چه حالی است عجب که انجدره با اینکه
دیده از این بپایند و عظم مصیبت انجدری و کسب احتیاجات انظرو ماست
در کوفه و شام که کشف از مقامات علم انجدره بوده که با ان مصائب ارد در مقام احتیاج
بر آمد و خصم را ملزم و مغلب نموده چنانچه تفصیل احتیاجات در کتب مقاتل بطور
نکاشیده است و در ظاهر و باطن از علوم خود بطریق احتیاج شیب با و الله خود
حضرت زهرا بود که در موضوع مذکور با منافقین احتیاج فرموده **خصیصه**
نه مر از جمل القاب سامیه انجدری است محبوب المصطفی و این مرتبه از جملاتی را
را بود اول از جمله انکه بحقوق الله بود بواسطه خدمان خود چنانچه در اول الله بود
معلوم شد هر کس از خدا دوست داشت باید که پیغمبر نیز دوست دارد و هر کس از
جهت انکه از اولاد انحضرت بود و محبت اولاد انکه نباشد سبب از جهت انکه
محبوب زهرا بوده و حضرت پیغمبر را محبت مخصوص بوده محض زهرا و این مکرره

چون محبوبه را در بود محبوبه حضرت نیز بود لان الانسان اذا احب شيئا احب انازو
 كذا لك ان محبة بيد بن كواثر را وجه ان محبة محبت خداست ال عبا بن مكرم
 كذا هم بائنه فو بود كذا استبانك ان محبة بود و چون حضرت را حضرت حسين علاه فرماي
 بود كه فرمود حسين و حق و ان احسن بالملازمة انخذل و ان محبة ان الله يحكم
 بواسطه انكه از استبان انعام دين ميبين بوده كه در حقيقت نكه دارى نموده از شما شصت
 و سه ساله حبه بن كواثر و شش شصت از محبة نكه دارى تا طاهر بن بواسطه نيكى
 كه داد حضرت قطب العارفين را چنانچه تفصيل نكاشته خواهد شد بلكه بواسطه اين
 جهت انك لو تاب كلبه موجودات شد اشارت بواسطه اين جهان مذكور و مرقه
 العين رضى بود **خصيصه** در ان جمله مقامات عاليه القاب ميباشد
 انكه مبدست انبى الزملاء و شرح اين اجمال محتاج است بسط اين مقال مسلم است كه
 ناسپس هر داده و تشديد هر امرى كه ميبناي ان بر دوام و ثبات است بلكه مطلقا محتاج
 است بد و انچه بكي هيئت انجن ناسپس بهي يك پيچند فقره مقتضاي هيئت ان امر كه در
 خيال ناسپس ايند باشد كه در مقام احتياج مقصد خود بنديا بر قلب تشديد ميبين
 ان داده و انما ايند ديكرى انجن ايقان و ان عبارت است و هيئتى كه خود را مالى داده
 و تشديد ايند از بدل مال و نكاح و بيع نمائند هر امر دشوار بكد در جلايابد بر خود
 هموار نمائند تا كه دارى مفصله نمائند چراكه نكهدارى هر داده اگر نخواستن از ان
 ان داده تر باشد كمر نيست قطعا چون اين مطلب معلوم شدن بن نكده هم بجهول
 نمائند كه دين اسلام ناسخ شرايع و مبناي ثبوت انك لادخلاف عالم دو هيئت برامى
 در عين اختيار فرمود بكي من سسه بكي ميقية اما هيئت من سسه مركب بواو غفل
 قل و هادى سبل محمد عبد الله كه در دين مقدر بود و لذت عيسى و ذرا و انشارع و امهلو
 كنجي توانين بوده بن شهر خود كه فرمود بر اسلام كلبه بر انكه كلبه حضرت خداي

که اموال خود را صرف رتبه شدن به اسلام نمود و حضرت فاطمه که بخیال غیر مصائب شد
اصحابی بن فرمود که چون بشنوید پیغمبری آمد و بیست سه سال زحمت کشید
و مرد میرا که در وادی جالت کمر آهی هسپا بود ند شاه راه هدایت ساینده و در
مقابل آنها از بهت های و حافی جبهانی که با نمودند دعا در حق آنها میفرمود و عرض میکرد
اللهم اهد فوجی فانهم لا یعلمون چنین پیغمبر وقت عطف از دستان بک دختر از او بیایا
کلامی مانند که روشنی عالم از طویل وجودش پیغمبر در هر حال چه خلوات چه جلوات قصیه
او را می نمود و خلافت عالم محبت او و ذریه اش از دستان او واجب گردانید مانند و عرض
اینکه او را محبت نکردی و او را می غایب چنان از دستان او نمودند که جهان با این وسعت او
تنگ شود و نفرین نموده و عرض میکرد اللهم عجل فی وفای با این که هر ضم منو است
تنبیه نماید آنها را فاد وجود چنانچه محض این که بدانند فاد است صبر و ناسی از عجز
در میگردانده نمود که نفرین نماید و وضع عالم منقلب شود و آنها از جای خود حرکت نمود
و همین بن متبکه آمد شکایت حال خود را نزد امام المؤمنین نمود علی علیه السلام برخواست
کردست انتقام بر آرد و منافقین را کفر فرماید سب عالمیان منقلب شد با خیال که
امیر المؤمنین بیرون میرود احقاق حق او می شود ولی بن پدرش یا مال میگردانند و راضی
نشد که احقاق حق او بشود بلکه صبر شکایت را پیشه نمود روح و جسم و اقلای بن فرمود
که امر زه اگر اسمی از باغیست از انجیل است و همچنین حضرت امام حسن چون سینه
ملین را ملا حظ فرموده منقلب شد که از جای بن موقوف نماشتان خصم است لذا
بواسطه صلح خود فریج دین مبین فرمود از انجیل فرمودند صلح انحضرت به بن بود از انجیل
افشاید و او ناپید مقصود اینست که این پنج نفر هر یک با بدانند خود سعی در اجر او اند
دیده و وفای بن اسلامیه نمودند و اما مصلحت تقابل دین بر مرکب بود از فقر و غش که
حضرت سید الشهداء بوده و چهار نفر دیگر که هر یک از آنها نایب بکفر از اعضا انحضرت

علي بن الحسين

خصیصه دهم

مؤسسه بوده پس حضرت علی اکبر ناب خضرت پیغمبر بود و انحضرت از طبع خاصیت خود
چنانچه در زیارت و استلام علی اول شهیدین نسل خلیلین سلاله الخ که
اول شهدای این سلسله که سلسله محمدی باشد بود و دارای منصب لایت هم بود
چنانچه در زیارت و استلام علی علیه السلام و ابن ولایت و حضرت سید الشهدا که فرمود
اشبالتاس خلفا و خلفا و منطلقا رسول الله اشاره بنیابت و استیفاء همین در وقتیکه از
میدان رفتن را نمود اسلحه و لباس پیغمبر را بر او پوشانید و مرکب پیغمبر را با داده و او را
مشاعت نمود که بنیابت و ابومردم ظاهر نماید نکته مرکب اسلحه خاص پیغمبر است و آنرا
صرف نماید کسی جز آنکه وصی پیغمبر باشد و لذا ماسطور است که در عالم روایا خدمت حضرت
سید الشهدا رسید و عرض کرد ندیده شد که علی اکبر بان شجاعت علوی مع ذلک
او را یک زده و شمشیر خسته نموده که فرمود و قتل الحدید علی سید الشهداء حضرت فرمود جمله
انقال الامامة من اهل بیت منی و از این اهل ظاهر می بود بلکه سنگینی از امامت
که در او خسته نمود ایشان را که در این خصوص این علی شهادت شایسته علی بن ابیطالب
از صحابا و از جمله ما بنیک حضرت رسالت را داده نمود که بنهای معصومان از رکبه بشکند
خواست که بر شانه امیر المؤمنین فتی خود آنها را شکند باشد علی علیه السلام نتوانست
او را بلند نماید و قتل فرماید بان شجاعت قوه علویه بواسطه ثقل نبوت رسالت این
علی هم و قتی که خواست مرکب جند خود سوار شود و اسلحه او را در بر نماید برای عزیمت
بنها و شکست نفوذ جت طغیون مرکب را نمیکن نمود و اسلحه بر او سنگینی نمود
برای آنکه ثقل نبوت و صایات آنها کام بود و اینچنانچه بالا رفتن امیر المؤمنین بنی
پیغمبر نبوت فضیلت و را ظاهر نمود و ثقل انقال نبوت امامت ای علی اکبر بنیابت قتل
و فضیلت و را ظاهر میکرد بان با جمل هم این مطالب شواهد بنیابت انحضرت چنانچه
افیه محبتها که حضرت سید الشهدا نسبت به پیغمبر و ان احترامات برای و منظور

در این کتاب
در بیان فضیلت
و شجاعت حضرت
علی اکبر علیه السلام

خصیصه نهم

هم محبت بخدا خود با و نه مسئله انبوت نبوت حضرت عباس بنیابت ایشان از طرف پدر
خود امیر المؤمنین و لذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و قتی که از او بیعت نمود بود و بقبول
فرمود که برای من بیعت کن که چون از او فریدی منسوب شوی شجاع و دارای جمیع صفات
کالی باشد و عقبات الامین و انتخاب خود و حضرت عباس را با پدر بزرگوار همیشگی
منتهی خدمت برادر بوده بلکه در هنگام شهادت امیر المؤمنین سفارش و اولاد خود را
به پدر بزرگوار نمود و سفارش حضرت سید الشهدا را به عباس نمود چنانچه مدتی قبل از
کتاب بنیابت در بیان ولایت و نظر نیست کدام کتاب بوده با جمل این مطالب
شاهدین بنیابت انحضرت بوده و حضرت فاسم ناب بود از طرف پدر بزرگوار و حضرت امام
حسن و شاهد بنیابتش همان نبوت و وصیت حضرت امام حسن بود که او را اخص
بر شهادت باری برادر نمودن نموده بود و حضرت بنیابت ایشان از طرف مادر و خود
حضرت زهرا چنانچه از هر جهت در مقام بنیابت استادی نمود معنی اینکه در دو ادعای این
کلوی برادر و بنیابت از طرف مادر و سید این از جهت بنیابت نموده ثابت از طرف مادر و
تحتفظ و نگه داری برادر و حق القدر و بنیابت است و ثقل افیه مصیبات زحاک سبط
انصرت شکایتی بن رانکه داری نموده ثابت شد در حفظ و نگه داری خانواده محمدی
صلی الله علیه و آله بنیابت بود در احتیاج نمودن با خیم در کوفه و شام برای بنیابت حضرت
خانواده محمدی صلی الله علیه و آله پس بواسطه این امور و ان ملتفت بنیابت از هر
بلکه بنیابت ایشان از طرف جد است و پیغمبر از جنتی او چنانچه بعضی آنها گذشت و اول
کتاب محمل است نشیب پیغمبر انحضرت و انحضرت خدیجه اش را بنیابت انحضرت
مکتوبی که در آن ذکر بلا اتفاق نبیادی این بنیابت در بنیابت خانواده محمدی است
وارد نشد و اینها این مطلوبت ثقل نموده بود و در اسلام بکلی مضل شد و نیز اگر
زمانه داران مؤسسه این طریق سلوک نموده بودند که مردم را از خانواده محمدی شمشیر

و معنی

در این کتاب
در بیان فضیلت
و شجاعت حضرت
علی اکبر علیه السلام

و معرض نموده و خود بجزایر سکنایه و تشریف برشته اسلام منهدم حضرت سید
الشهداء مانع و جلوگیر بود و در بحال محافل برای امر معروف و نهی از منکر قیام و منا
جات و بیان مفرمود برای نکره و ای بن جلوی کبری از کراهی مردم و چون خیالات ان
حضرت منافی با غرض فاسد نبوی متبوع و ملاحد و در مقام دفع انحضرت و قتل انحضرت
برآمدند چنانچه خود انحضرت فرمود و لودخلت حجها من الخ که اگر در سوراخ جانور
بروم غایت خون مرا خواهند ریخت لذا انحضرت و اهل بیتش صبر نمودند تا اینکه درین
مبین باقی نماند باینکه انحضرت بنسبت باقی بود ان کا درین محدثم بستم
الا بقولی یا سوز غنایی **خصیصه یازدهم** از جمله الفا
انکه تمهید شریکه الحسن بن توضیح این مطلب این محدث از جمله شریک با برادر بود
اول در معامله کرایه های بر قیمت که مصداق جعفی کریمه الله اشرفی من الموقر
اعوام و انفسهم الخ حضرت سید الشهداء بود و این معامله را بوجاهتم و اکل نموده و آنرا
الله علیه بذل اموال و نفس و روح و دمه و مایه و شرف و ثواب و نوبه و صبیحه بل
جمیع ما کان له یوشتر شر وجوده و در اراء این معامله مالک بهشت حصه
و سبیل و علم شفاعت کرد بدین خواه چون حکم معین شریک برادر بود که اگر
انحدی نبود این معامله ناقص ماند بود **و می** شرکت نمود با برادر جمیع
شدند و گرفتار بها و مصائب از زمان خروج از مدینه و مکه تا سفر شام و سیم
در تحصیل ابرها و شویات خارج از حد **چهارم** در اشتراک در شفا
کاهکاران **پنجم** در فاد و فاضل بخلق جمیع فوضات و فواید سیمانه
حیات هدايت که اجل و افضل نمند چنانچه توضیح اینها خواهد شد **ششم**
در ابقاء دین مبین چنانچه مسطور شد پس بواسطه این جهات مذکوره ملفیه
الحسن شد **خصیصه یازدهم** از جمله

در بیان شریک با برادر

القاب انحضرت زاهد شریک این حال معلوم باد که از جمله اخلاف حمیه و اوصاف پند
زهد است که هر کس بهر قدر و مقام که رسید بواسطه زهد از دنیا بود و لذا در شهر مقدس
اسلام مدینه با غیب تحریص بر تحصیل ان شد و خواندن حدیث حقیقت ان را
حضرت اسق الموحدين یا فرمود قال امیر المؤمنین الزهد فی الدنیا ثلثه احرف و هاء
و ال فاما الزاء فترك الزینة اما الهاء فترك الهواء و اما الدال فترك الدنیا که در این جمله
حقیقت هدر دینا مینماید که عبارت است از ترک زینت هوا و هوس و تحبب دنیا
که هر یک از این سه مضایب است بختنا بر تنبیه آثار مسئولیت اما امر و نوا
زاهدین بر و از حد و حجاب و از شد از جمله حدیث است که از باب استخوان و مشاه
فعل میکنم موافق و ابی انما القلوب بکدر لیل العراج خطاب سید با حدیث ایا
هل نمر ما الزاهدین عین یقال لایارت قال یبعث الخلق و یناقشون الخ و هم فی الخ
امنون ان ادنی ما اعطی الزاهدین فی الفرض انی اعطیهم مغایب الخ کما عا حق
تفتوا انما یات الله و لا اجمع عظم و جوی و لا نعمتهم بالوان الله من کلامی لا جلستهم
فی معصده انی از کرم ما صنعوا و نسوا فی ارا الدنیا و افعلهم اربعه ارباب یا بخل
علیهم الهدایا بکره و عتیا مرعند ی باب بنظرون الخ کیف شاولا صعبه
و باب یطلعون منه الى الظالمین کیف یعدون باب یخل علیهم الو
و الحور العین الخ و اختار در این باب پیشمار است که سبکه افتد و بعضی مودود
زهد و تحصیل خود حضرت عقبه خدر رسالت بوا اما ترک زینت نموشاهدان ایه
است المال البتة و ینزه الجوده الدنیا بن فخره ترک جمیع زینتها و اموال نمود و لیبر در
که بلاد است چون دو فرس ماه داری جمیع کالات زاهدان زهد زینت قرانی نمود
اموال هم آنچه داشت تمام را ترک نمود حتی کوشنوار هم داد و ترک هوا هم نموشاهد بران
اینست با وجود فدا و بر هر امری مع ذلک ضای حق را ترجیح بر ضای خود و صبر

در بیان شریک با برادر

فرمودند در بنام منو که از جمیع علائق نبوی زنده و شوهر و اسان ندکی در مقام
 و جمیع در آن خود حتی از قناع خودم در راه خدا گذشت این نهایت هدایت
 مقام زهد از مقامات خصوصیه حضرت مسیح بود که شرافت فضیلت بواسطه این
 صفت در و ما چون هلاکین مظلوم باز هدایت به زمین را و در منکر
 که زهد از زهد خود را در مقابل هلاک و فراموش نمود باشند پس از اینجا باید فهمید
 انکه در راه روحی ارواح العالمین فداها

خصیصه سینه

از جمله القاب انحصار است فلان را اینجا لازم است عنان علم را بیدار نمودن در عقل
 ره را نورانی از یاد بصیرت احباب بصیرت چنانچه مطلب طول شود از این در این
 کتاب معذرت میطلبم معلوم باد که آنچه مکتوب افشاده است افضل موجودات اشرف
 مخلوقات عقلی چنانچه احباب مستقصه بلکه عنوان بهمین معنی شاهدان
 عالم عقلی واسطه فوضات فرموده چنانچه در وانی از خصال مرسلان نقل نموده
 علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تعالی خلق الخلق من نور مخزون مکنون
 فی سائر علی للذی لا یطلع علیه مرسل الا ملائکة مقرب فعمل العلم تقی الفهم و روح
 و از همدار الحبا عبید الحکمة و الرأفة هامة الرحمة طیبة و قواء بشری
 اشیا بالیقین الایمان الصدیق التکلیف الاخلاص الریق العطیة و الفروع
 و الشکر ثم قال عز وجل لا تدبروا ذریته قال قبل فاقبل ثم قال نکم فقال الحمد لله الذی لیس
 ضد لا تد و لا شیه لا کفو و لا عدل لا مثل الذی کل شیء لعظمه خاضع ذلیل
 فقال الرب تبارک و تعالی عز فی جلاله خلقنا حسن لا اطوع لی منک لا ارفع
 ولا اشر منک لا اعتریک بلنا حبی و بک اخذ و بک اعطى و بک وحدتک التوکل
 و بک العباد غیر العفل عندک ساحل و کان فی سجود العظام فقال الرب تبارک و تعالی
 ارفع رأسک سلط و اشفع تشفع فرفع العفل راسه فقال الهی سلط ان تشفعنی

در این کتاب
 از جمله القاب
 انحصار است
 فلان را اینجا
 لازم است
 عنان علم را
 بیدار نمودن
 در عقل

فمن خلقنی فیہ فقال الله عز وجل الملائكة اشهدکم انی شفقت فیهم و خلقت فیهم مکتوب
 باد که مراد از عقل نور محمدی است چنانچه فرمود اول ما خلق الله نوری چنانچه
 نور مخزون مکنون در این حد شریفی باشد است بنور الهی که حقیقت محمدیه
 از او منشأ شد در عالم که اسکا از وجودات خلق نشا بود و لذا احدی از ان مطلع
 نشد با این که چون از نور الهی است عجز العالمون عن کنه معرفت پس علم اگر کسر
 کالات است نفس او قرار داد و لذا کان روحی لمد الفداء عالما بجمیع الموجودات متجاها
 و فهم را که افضل ملکات است روح او و لذا فهم ذوی الانصاف فاصلا ذلک فهم او
 و زهد که سر آمد صفات لایست سرا و که قوام بدن بهر است شریف قوامش بر
 است و لذا کان از هلاک مخلوقات جایزاد و چشم او چون محل چاشم است حکمت
 او است چنانچه فرمود و تبیت جوامع الکلام و اذ فیهم معلوم انحضار از ف مخلوقین
 و رحمة فلان چنانچه فرمود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین پس اصول اخلاق که
 مذکور باشند با و کرم شده و لذا فرمود یثبت لایتم مکارم الاخلاق معلوم است
 معنی الشی لیس فاقدا و مراد از ادب و رانجا اشیا تبویس نزول است نزول روح
 ملکوت است ای فاضل موجودات اظهار در مقاماتیکه و فوخر و لیک و اقبال کتا
 است ای فوس صو که مقام قریبت فکان قاب قوسین اوادی پس نکم تم و اعتر
 بصفا جمال جلال کرده که حقیقت عبودیه است پس خلایق عالم در راه تشکر و طاعت
 و از عطا پای خویش و نبود و او را واسطه فیض قرار داده پس چنان مویست
 الهی را دین بجهت افشاد و مراد از بجهت نهایت خضوع و خشوع و فانی در محبت
 الهی است پس این شکرانه و مقبول فناد و فوضای عالم مکتوبی و او گذار شد پس
 خواش منو که محبت او امر به و مود الطاف الهی شوند تسغنی فیهم خلقند
 اشیا بهمین است پس این خواش او بموقع قبول بهیوست ملک را شاهد

در این کتاب
 از جمله القاب
 انحصار است
 فلان را اینجا
 لازم است
 عنان علم را
 بیدار نمودن
 در عقل

خصیصه سینه سیم

۳۶

این قبول قرار داد و این شریف و لیسو بعیطیک یک فرضی مبتنی بر موهبت است
چون حقیقت عقل از این حد شنبیدی باید دانست که این آثار و صفات مذکور
شد علام عقل آثار محذرت پس هر کس متعلق این اخلاق و مناد با بر ادب
شد عاقل و محض بدان محذرت این مطلب هم معلوم شود که این بیانات منافی با
کلمات اهل معقول نیست بیان عقل چنانچه ما در اینجا اشاره بکلمات آنها نمود
باشیم حکما گفته اند العقل هو الجوهر المحرر فی فی اثر و فی فعل که عقل عبارتست از انو
محذرت از ماده و مادی جسمی که از او است و موجودات مبدی صورت و واسطه
بین خالق و مخلوق و این مطلب اتفاقا است که آنها که عقل صادر او است محذرت از
میرنده الواحد لا یصد منه الا الواحد حیث تعالی احد من جمیع الجهات الحقیقیه
پس صادر او با یک است ان عقل اول است بجهت واحد و احداث بجهت ثانی
و شرافت بر کلیه مخلوقات مقدم بر انباشت و احادیث متواتر که در مدح عقل وارد
شد ایشان به همین عقل است این همان مرتبه نور محذرت پس این کلمات متنا
ندارد با حدیث شریف که میفرماید اول ما خلق الله نوری عبارات مختلفه است
متعدد کاشف از کثرت تعدد نیست عبارات انشائی و حسنات احد و کل الی
ذالک الحال بشیر و حکما را در عده عقول خلافت است و تا بهین و از حکما که متنا
باشند عقول را منحصر در ده میدانند و فرمود دیگر گفته اند که آنها غیر متناهی و از
حد و عدد خارج و هر یکی از آنها مقدم بر الی جور تبیه و جو و عقل اول اگر چه احد است
و لم یصد منه الا الواحد چون ممکن و معلول احداث است متعدد الجهات الحقیقیه
شد و او را سه وجه حاصل است یکی مرجح نسبت الی علت یعنی وجود الغیری و
مرجح ثانی وجود یعنی وجود الامکانی سیم مرجح نسبت حقیقت یعنی ماهیته
الامکانیه پس را سه معنی مختص شد وجود و موهبت و مرجح نسبت تعلل و بعد

و وجود

خصیصه سینه چهارم

و وجود الغیری عقل ثانی از او صادر شد و مرجح خود نفس فلان علی خلق شد و
حیث صیغه جسم فلان علی خلق شد و هکذا الکلام در بایقی عقول که به همین
شد تا عقل عاشق که او را عقل فعال گویند و آخر عقول است بواسطه بعد و از مبدی
اصل خود صلاحت این که عقلی از او صادر شود و نشانی بوجه الامکانی
مبوی الغیر از فلان نور و هر چه در او است بوجه الغیری وجود افیضت النور
و الصور علی فلان الهی و از این وجه بعض حکما گفته اند که بعضی تعالی نفوذ شد
که خدا نبی عالم عناصر پس از هر عقل یک عقل یک فلان نفس فلکی صادر شد
تا تمام شد و عقل نه فلان حق یعنی دارای نفس مد که عالم چنانکه بعضی از عقول
در سر خط حلقه هستی بحقیقت بهم نوسوستی بعض کلمات را با بصمت
دلالت بر جنان فلان که به همین معنی دارد چنانچه در دعای رقیب هلال صیغه
هم ایشان به همین مطلب است که این از این بیانا معلوم شد که هر یک از عقول نسبت به یک
واسطه الفیض و معد الوجود است این خلاصه مذهب مشائیان از کتب بود و اما
اشراقیین گویند عقول کلیه طولیه عرضیه متناهی باشد فضلا عن عقول الجبر
و قول بعد متناهی اقرب بصواب است بر اکر ادل بظن پروردگار و عده تناهی
قدرت و و هم اسمائیه القوم ملائک از کان کل شیء قدرته الواسعه بالجله و انما
که عقل اول صادر او است موجودات افضل مخلوقات است و واسطه فیض
کلی عوالم است کلمات نام و نور و مشیت ناحیه ناشی است و است و محذرت
با این که نور محذرت رقیبه و است چنانکه بعضی از عرفا گویند و در سر خط حلقه
هستی بحقیقت بهم نوسوستی پس انحضرت معرق حضرت احد است
و واسطه الوجوه بین السبب و المخلوقات است لذا میفرماید با عرف الله و همین
معنی حدیث شریف که میفرماید ترلو ناعن التریب و قولوا فیما ماستم بالجله

اختیار

خصیصه چهارم

۳۸

اخبار و الدبر این طلب بسیار است چنانچه متتبعین آثار مسوور نیست چون
انوار فاهمه محمدیه هرگز بشنیده چنانچه فرمود انا و علی من شجره واحد لذلک عمل اول
بر هم صادق باشد موجودات هم از طفل و جوانها باشد کما فی القدر است
لاجل خلق الناس لجلک نور محمدی از مراتب درجات است این مرتبه در حد
ان مبل المؤمنین خلوشه و از حد دیگر حضرت بعد از در دگر آمده هدی خلوشه
و از اتصال دور شده نبوت و لا یت حضرت ام المؤمنین حضرت بعد باشد عقبه
خدا رسالت مولد شد و لذا چون انجمن نیت عجل اول بود ملقب قلبه بلکه این
عباس هر وقت خواست از این او نقل کند میگفت حدیث عقلمنا از این سبب
ملقب بعقبه الفریضه اشارت از این بیانات معلوم شد که این محدث
مجموعه کالات بود زیرا که جامع شنائت کالات عقلست چنانچه از حد شرف
مذکور ظاهر شد اینجندره نیت عجل این را ای جمیع آثار عجل فروحی ارواح
فناها و لذا ملقب بکامله عامل هم شد **خصیصه پنجم**
از جمله القاب این محدث است و شوق که انمکه محل وقوع خلایق عالم و حضرت سید
الشهدا و حضرت یحیی و لذا و دایع الهیه اسرار محمد بود بلکه محل وقوع کلیه
بود و لذا حضرت سید الساجدین هر وقت بآخبار و احادیث مفسر و مخرجات
که در دهان مردم جای گیر و از او سید بر ناسا دشر اجمعه میداد و از انجندره نقل
میسور و کلک بر عباس یا اینکه خبر ائمه مقبول القول مع ذلک میگفت حدیث است
و در اینجا اشارت میکند خبر که انمکه در سند نه است و بنائیم از انجمله است خبر کامل الزیاده
که مجلسی از در جلد هشتم و هم از اخبار الانوار نقل میفرماید عن ائمه عن ابی العابد
عن یوسف عن امیر عن رسول الله و دیگر خبر خطبه فدک است بجلد هشتم باب
ذلک نقل از علل الشرایع ص ۱۱۱ عن احمد بن محمد بن جابر عن یوسف عن ابی العابد

خصیصه یازدهم

۳۹

و دیگر در سند دیگر عن عبد الله بن محمد العلوی عن جلال من اهل بینه عن یوسف بن
علی عن ائمه اطهار و در سند دیگر عن یوسف بن علی بن الحسن عن محمد بن یوسف بن علی
عن فاطمه زهرا این چند سند در نظر بود که کشید مقصود اینست که این مکرمه محل وقوع
عامه مردم بود **خصیصه شانزدهم** از جمله القاب
انجمله است که از آیات مکتوفیه و حدیثیه انجمله بکعبه برای اینست که مسلمین
از اطراف جوانب توجه و برای زیارت حاضر شده و این مظلوم هم از اطراف جوانب
محل توجه و انبیا مضاف رزاق و بیایا بود از کربلا تا ورود میبد بلکه از ابتدای خلقت
که یاد روبرو این عالم گذاشته تا روزی که این عالم رحلت نمود و در فانی او دایع گفت و
و محل توجه مضاف شد اند بود و لذا مایه مظلومین شد که در این لقب شریک با
جد و پدر و مادر و برادر خود خصوصا حضرت سید الشهدا که این لقب ای و علم غلبه
شد بوجه چنانچه متبار از مظلوم انجمله و متبار از مظلوم خواهر و برادرش اینست که کلیه
خانواده محترم مظلوم بودند و بعضی از کتب انجمله القاب انمکه محمد را شمرده و
این اضع است که انجندره از هر حیث جدا بود و جدا فی النوحه جدا فی الصفه
و جدا فی الکالات القامات جدا فی الفضائل المتانف جدا فی الرزاق و اللصائب
بسیار جامع مختصر چنانچه میگویند شهدان لا اله الا الله و لا شریک له و لا اله الا الله
در باره این مکرمه هم میگویند شهدان لا شریک له و لا اله الا الله و لا شریک له و لا اله الا الله
این شهادت شایسته است و شایسته انمکه عن لایحه فی خلفه فندبر و انعم

خصیصه شانزدهم

از جمله القاب انجمله است
الفصیح و البلیغ از بدنه تا ان لایست که از جمله کالات نفسانیه و ضابطه و توبه و رضا
لسان بلاغت بیابان که چنانچه بواسطه همین کالات از ملکات نجاریا نشاء بلکه
میتوان گفت همین لایست شأن این کالات خلایق متعالی شرف معجزات سید انبیا

در این کتاب از حدیثی است که در این باب آمده است

در این کتاب از حدیثی است که در این باب آمده است

خصیصه شانزدهم

۴۰

خود قرار دادند و بامیرالمؤمنین است مقرر بادفع الناصر جواب الحاضر و من بین
 این کال علی السلام لسان الله الناطق بود چنانچه هر کس در خطب کالات انحضرت
 ملا حظ نماید تصدیق میکند مدعا را ائمه کلام ضحا و یلغا کنند کلامه و ن کلامه
 الخالق فوق کلام المخلوق خود شرم فرموانا لایزال کلام بالجملة احدی منکر این کال بر
 انحضرت بود و این کال انحضرت بقوله الفریق یارت سید چنانچه هر کس نظر در خطب
 استقامت کلمات انحضرت که مسطور در کتاب است نظر نموده تصدیق خواهند نمود بلکه هر
 تکلم نمودن انحضرت را مبدی کان میگردانند بامیرالمؤمنین است منکم چنانچه او بی گفتارها
 تفرغ عن لسان امیرالمؤمنین چه خوش مروی و تکلم کردش را هر کس بداند فاس میگوید
 لسان حیدر گوید که در طی لسان دارد چنانچه در بازار کوفه مجلس بیدارین کال از
 بمنصه ظهور سید اما کوفه قال بشیر خرم الاسد و نظرش را بی جنب علی بودند
 و لاد خفره فقط انظرونها کاتما تفرغ عن لسان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب اوصالی
 الناس ان سکوا فان بدت لا نفاس سکت الاخراس فکلت الحیة الله والصلو علی ابی
 محمد وال الطیبین الاخبار الخ میگوید همین قدر که انحضرت اشاره بکوت نمود جمیع
 خاموش شد **ایشان** سکوت مردم در انحال بان جمیع از حاکم و هلمه و کین
 و طبل و کرای عکری میمود شکفتن باشد و برای ان جوهری بنظر سید **اول** محفل
 است سکوت انها بنظر نکونین باشد از ان محفل چنانچه حضرت سید الشهدا هم در
 روز عاشورا چنین نصرت نکونین در نفوس لشکر تفاوت اثر فرمود و قبکه خواست را بر
 انها تمام نماید و موعظه و نصیحت فرماید و انها ساکت می شدند برای آنکه کلام اشرا
 مستمع نباشند و اهانتان حضرت نمایند پس انحضرت چنین نصرت نکونین را انها نمود حتی
 اسبها انما انحرکت لسانها **دوم** محفل کس چون اهل کوفه در ایام خلافت امیر
 المومنین همیشه از بیانات خط انحضرت متعجب و شرمند و چنان نمیشد عظمی مشتم

مقتل

خصیصه شانزدهم

۴۱

مقنن کلمات انحضرت بود پس از شهادت انحضرت از این فوضات محرم و نفوس انها
 طالب متقی چنان نعمت در جبین باس از چنان موهبت و ن مقدم بران فیض
 کامل سبب تمام حواس انها از علایق منقطع و مشغول کلمات انظلمه انداد
 بلذائذ روحانیه شدند و مقید بنسکه راوی گفت و رانجین که مردم از استماع کلمات
 انحضرت منقلب بر میزدند و براد بد استاه و کبر میگردید مگر میگویند ای انم و انجی
 که و کم خبر کول و نا انکم خبر نساء **سوم** محفل کس حلاوت بیان لطافت
 لسان شریک گفتار انم کس موعوب بگویند انها **چهارم** محفل کس چون
 بکوش مردم فرموده بودند انها خارج بانوضع دهشتناک که انها را وارد نمود بودند
 مردم طالب بودند بدانند که این خوارج اهل چه محل و تفصیل از این بود که در انحضرت
 در مقام اظهار مراد انها بر آمد لذا هم ساکت شدند به حال هلمه و کین
 و بنات انم کس اظهار موهبت و مبدی اینک **ایشان** **اخری** غالباً بکلین
 شباهت پیدا و در خورشید شباهت نماید پیدا می کند چنانچه حضرت زهرا سلام الله علیها
 کانت مشبهه بامشیریه رسول الله و منقطعها کقطره و هلمه و کین حضرت زینب منقطعها
 کمطوایرها امیرالمؤمنین چنانچه کشته شد **ایشان** **اخری** خطبه خواند
 حضرت زینب از چند جهت شباهت داشت بحضرت **اول** از جهت فصاحت
 بلاغت و خرقه نماز انحضرت که هر دو در مقام احتیاج بوده مستمرا ز جهالت که هر دو
 مظلوم و بیایان خود مظلومیت خود را ثابت نمود چنانچه از جهالت که هر دو در مقام
 انعام تحت استحکام ميثا اسلام و اثبات معایب و ظالم منافقان بود حکایت
 عالم جلیل و تفهیم الحدیث الفقیه صاحب التصنیفات الکبری مولانا ابو الحسن الخلیج
 شیخ محمد باقر فانی صاحب کبریت احمد در کتاب کس کول که انرا بقیة الفاش موسونو
 منوید که در زمانیکه در عتبات عالیان مشغول تحصیل بودند در آن زمان سید

بود

خصیصه هفتم

۴۲

بود و قی در حرم مطهر مشغول زیارت بود که یکی از ذوار ثریا بطرف بالای سربارک
رفت نشست مشغول تلاوت قرآن گردید این سید جلیل با خود گفت که با سربارک
است که مردمان نزل و در کتاب جید نور انوار نمایند و توانی از فواید آن بهره
مند باشی از کمال غیرت قلمی از او فایده خواهم برد و سقایی قسمتی را در تحصیل علوم
شرعیه و از بزرگان آباء کرام خوبانند زمانی رفیقات علمیه از برای ایشان حاصل
شد که در این و آخرید من سروجه الاسلام میرزا محمد حسن شهرآزی حاضر شدند
بلکه احتمال اینها در بیان ایشان مبروفت بقدر تقوی کثرت عبادت مع رف
بود و قی ایشان اعلی الله مقامه الشریف از برای من حکایت کردند که در عالم رؤیا
دیدم حضرت محمد بن الحسن علیہ السلام را که در کمال شرفه خالی هستند پیش رفیع
وسلام کردم و از حال ایشان سؤال کردم فرمودند که از روزیکه عدم زینب علیها
وفات کرده همه ساله در روز وفات آنحضرت ملائکه در آسمانها مجلس میبایستند
و خطبه آنحضرت که در بازار کوفه بیان کرده میخوانند و گریه میکنند بطوریکه من باید
برو و آنها را از گریه مساکت نمایم و امر روز وفات تمام زینب بود و الحال من از
آن مجلس محروم بودم و آن روز را مرحوم سید اعلی الله مقامه ز برای من بیان
نمودند که الحال از خاطره فرستادند که لا اعتد الله علی القوم الظالمین بالجمله
فضاحت آنحضرت من اظهر من الشمس این من آلمس بود چنانچه در مجلس این بادیان
احیاجات این زیاده ملعون متجشع و گفت می شجاعه بجز خصیصه

هفتم از جمله القاب نیمه عظمه است الشجاعه معلوم باد از جمله ملکات شریفه
ملکه شجاعه است که از صفات انبیاء است و از آن قوت قلب است معلوم
که از قلب تجا اعضا قوه میسرند تا اندازه هم کسی است و آن را خواص بسیار و
برون از مقدار است در اخبار مدح زیاد از او شده و فرمایم از اخلاق عالم پیغمبر

خصیصه هجدهم

۴۳

و امیر المؤمنین کرامت فرمود ولی شجاعت پیغمبر در دفع اندامها من العیاض است
و شجاعت جدیدی بدختر الا اخرش یارت سید چنانچه در این کفر تارهای که برای
حضرت فراهم آمد شجاعت بی روی قلب خود را نداد آتش در هر حال با کمال استیلا
نمود و در چند روز شجاعت محسوس آنجلی نمود اول عصرها شور و فیکش که در
بغله برای هبت غارت حرم خمر حسین بخند خوانند و علیل بیمار حضرت شجاعه
نمایند آنحضرت میمانست نمود چنان شجاعت منجج را و نا حاضر از اجازت اد در وقت
و قی در مجلس این بادیان از احتیاج حضرت شجاعه باین باد امر نهادن آنحضرت و این
محرمدست کردن فرزند برادر را نداشت هر قدر خوانند و از اجاد نمایند و آنست که
نامش نداده ام بخوام گذاشت را بکشید سیم در شام با زار و در وقت شجاعت نمود
او را شجاعت خود بخاتره **اینست** چه قدر شب بود این اظهار شجاعت نمیکرد و اظهار
شجاعت از شجاعت حضرت زهرا و قی که فرمود امت با اتیان شجاعت بخانه امیر المؤمنین بعد از
انقضای آنکه و را آوردند حضرت را از خانه بیرون آورده که برنده مسجد بر عمامه و شوی
رو برای بیعت پس حضرت زهرا دست نداشتند که بر بند علی را گرفته گفت بخوام گذاشت
با بحال بریده هر قدر خوانند نهاد از هم جدا نمایند و آنست که بضرر باین و غلاف
شمشیر مظلومه را جدا نمود ولی امیر المؤمنین رضی الله عنهما در کردن نداشت حضرت زهرا
را و اراده قتلش نمود ولی و خیر اخیال قتلش را هم نمودند لا اعتد الله علی القوم الظالمین

خصیصه هجدهم از جمله القاب نیمه عظمه است عظمه معلوم باد که اصل
تشریع عبادات برای شکر از مواهب الهیه است پس بحکم عقل و جوب شکر کنیم هر قدر
از افراد قی لازم است که در مقام عبادت بندگی منعم علی الاطلاق از بذل مال جهان کوفه
نمود باشد چون نعم الهی لا تعد ولا تحصى کاشف ربانیت که انبیا الشریفین شد و انعم الله
لا خصوصها طرف عبادت بندگی نیز غیر معدود چنانچه فرمود القرآن فی الله عباد انفسهم

و اینست که در این کتاب
از شجاعت حضرت زهرا
در روز وفات آنحضرت
و در روز وفات حضرت زینب
و در روز وفات حضرت فاطمه
و در روز وفات حضرت علی
و در روز وفات حضرت محمد
و در روز وفات حضرت عباس
و در روز وفات حضرت جعفر
و در روز وفات حضرت زکریا
و در روز وفات حضرت یحیی
و در روز وفات حضرت یونس
و در روز وفات حضرت عیسی
و در روز وفات حضرت ابراهیم
و در روز وفات حضرت اسماعیل
و در روز وفات حضرت هارون
و در روز وفات حضرت شمعون
و در روز وفات حضرت یسعیا
و در روز وفات حضرت یونس
و در روز وفات حضرت یحیی
و در روز وفات حضرت یونس
و در روز وفات حضرت یحیی
و در روز وفات حضرت یونس

خصیصه نوزدهم

۴۴

پس حسن زکوة و باقی صدقه و عبادات مالیه در مقابل آنکه از نعم مالیه عبادات بدست
از آن نعم جسمانی که خوش گذشت در این مقام از دست زبان که برآید کار عهده شکرش
بداد و مع ذلک انسان باید حق القدر و کوناه می نمود و مطیع اوامر الهیه و نواهی
و بایسته باشد تا مقامات الهیه در جنان متعالیه نائل شود چنانچه کشتن عمل تحقیق و غیر
مقامات مقام عقیبت است چنانچه فرمودند العو به جوهرة کما فی التوبیه و خلاف
عالم صادر **اول** در غیر خاتم را بعبودت سنود و مارا مامور نمودند تا در این مقام
برای آنکه مختص چنانچه در مقام معالجه مؤمنین که بهترین مقام است و شرف عبادت در
مقام قرب مناجات با فیاض الحاحیات ضمن تشهد که نهایت مقام عروج میکنند
آن محلا عبد و رسول پس بناء علی هذا هر کس بجهت رجه مقامیکه نائل شد بیکرکت
و بندگی بود و مرتبه هر کس را بعبادت بندگی و باید شناخت چون حضرت صدیق
تمام عروج را صرف رعبادت بندگی نمود بلکه بخواهم عرض کنم نفس عبادت بندگی
بود چرا که تمام حرکات سکناات حیات و ممان و عبادت پس است برای اهل معرفت
فرمایش حضرت خاتم السال عباد و دواعی اخرین با اتحاد به اخفاء لانتسبی فی مافیه الدلیل
چنانچه چنانچه عالم جلیل فاضل نبیل التبحر الموفق شیخ الاسلام حاج شیخ محمد باقر
صاحب کتاب کبریا احمد و ام دوام در بعض نوشته جات خود از بعض مقامات معتبر نقل
نمود و فرمایش حضرت سجاد که حاصل فرمایشش این است در این فرجه فحاشا شام
بالفیه مصیبت رجه مشقت که بر عظام زکات آمد مع ذلک نماز شب و بزرگداشت
اگر شخصی نائل نماید میفهمد که حاضر است و در آن مقامات در جات این مکرمه لیست
از عبادات بمقامات غیر متناهی نائل شد ملقب بعباده شده **ایشان** در اول
شریک تالاج البکانین زین العابدین علی السلام **خصیصه نوزدهم**
از جمله القابل نمکرمه است باینکه معلوم باد که شریف ترین عبادات که بر کس از خوف

این مقامات را در حدیث آمده است که هر کس اینها را بجا آورد...

خصیصه نوزدهم

۴۵

خدا و بر اهل بیت محمد صطفی است چنانچه برای هر یک از این دو توبه بشمار و بر حق
از مقدار در اخبار و آثار وارد شده چنانچه بر متقیان آثار مسنون نیست پوشیده
و کبر غیر از این در وجه مکروه است اما اگر بنمودن از خوف خدا در اجرش همین پس
است که فرمود کل من باکی یوم القیامة لا یموت من خشیه الله و فرمایش حضرت
سید الشهدا که فرمود ان فی القیامة لعقبة لا یجوزها الا البکانون من خشیه الله و
که بنمودن بر خاتمه حیرت صلی الله علیه و آله انما اخبار یاریعنا و بر خلیف بعضی
مطلق که بنمودن بر مصائب ال محمد و بعضی بعنوان اختصاص برای ملک از معصو
و ایضا اخبار بعنوان که بنمودن بر حضرت سید الشهدا وارد شده این نذر در فضیلت
این عبادت شریفه اهتمام وارد شد که میتوان گفت افضل طاعات اشرف قربانست
و تمام باینکه این است هر یک از عبادات از شرط و اجزا است که باخلال احد از اینها
غرض ناقص ماند بجز این عبادت جلیل که بسط صرف بدون شتر و مانع و با هر کس و
و از امر آید است برای هر مرتبه از ان اجزای است مرتبه ادنی ان تا اکی است
بکبر است اجران بهشت است من بک او بکی او تباکی جبه الی الله و معلوم باد که
خبر احق خبر در خصائص مروج شیخ بطریق سید و فی مرتبه بان مضمون خبر است
که نقل شد در مخاطبه حضرت جو با حضرت موسی علی ای حال شهوات است اینها بیک
و استعزیز باید شد که اخبار مختلف است بعضی در مطلقا متباکی موجب جنت بعضی
مطلق که بنمودن موجب خوار جنت یعنی مقدار معین نمود و لذا جمع بین آنها
با اختلاف رجعت بهشت است بحد در که برآورد و جنت این محدوده شبیه شریک
با مادر شریک علیها السلام اما اگر از خوف خدا بنمودن که وصیت نموده
المؤمنین شبیه که در ان ابشیم خور جمع نمود با او و بنماید و اما از جهت اینها
زالک بعد از اینها معصیه الراس یا کینه العین یا حله الجسم چنانچه در آیات مرعز انحدره

آمد

خصیصه نوزدهم

ام سلمه و اعداوت نمود و از احوال و سؤال و جوابها خبرن خدرا را از اینجه بیان نمود و ظن
 ام سلمه علی فاطمه فقال لها كيف اصبح عن ليلتك يا بنت رسول الله قال اصبح بين كذا
 فقد اتيت ظلم الوصي هناك الله مجاهد من اصبح اماما من قبضه علي غير ما شرع الله في النبيل
 وسما النبي في التاويل لكتفها احقاد بدريه نراثا حده كانت عليها ظلوب لتفاني التجرد و كربه
 انخدع من سبائك شهاده عليه السلام و ما رعد يدك بوذا انما جلد وقت لا تاد و انا عجل خد
 رسالت خوف و ان خلافي عالم و در خصيصه مستقل ذكر خواهد شد و اما كبرياي برادر
 انهم در تمام عمر خود جنابا فضل كامل الحاج شيخ محمد حسين الملقب بصفي الدين را به مقام در
 زيبه خود گفته اند در حق الله ما انتي الحسين ملحقا و بين يدك زيبه هي تدب انجي باخي
 انك بن ابي علي التري لعلك هذا في الجانب اعجب انجي باخي كيف لا انك ما بدامني
 و جنانك المروج بالدم تنقب و در اینجا لازم است بيان تمام حديث شريف و مستر در فضيلت
 اتصال بسفينة النجاه حسب رويت باسنادي عن مشايخي عن بيان بن شبيب قال دخلت على
 الرضا اول يوم من المحرم فقال لي يا بن شبيب ما انت فقلت فقال ان هذا اليوم هو اليوم الذي
 دعا فيه ذكرا ربح عز وجل فقال رب هب لي من لدنك ذرية طيبة انك سميع الدعاء فاستجاب
 الله له و الملائكة تنادى كرا و هو قائم بصل في الحرب ايا الله يشرك يعني في صلح في هذا
 اليوم ثم دعى الله عز وجل استجاب له كاستجاب لذكرنا ثم قال يا بن شبيب ان المحرم هو الشهر الذي
 كان اهل الجاهليه فيما مضى يحرمون فيه الظلم و الفساد و المعصيه فما عرف هذه الامم منه شهرها
 و اخر منه شهرها فقد اتوا في هذا الشهر ذرية و سوانا و اتهموا فاعفاه الله لهم ذلك
 ابد يا بن شبيب ان كذا كذا التثني بك الحسين بن علي بن ابي طالب فانه ذبح كاذب الكثر قتلوه
 ثمانية عشر رجلا منهم فخر الارض شير هون لعد بكنة السموات السبع و الارض و القل و القل و القل
 الارض من الملائكة اربع الاف نصره فوجد في قتلهم عند قبره شعث غبر الى ان يقوم
 القام ف يكونون من انصاره و شعارهم بانوار الحسن بن شبيب لقد حدثني ابي عن ابيه

۴۴

الشمس في شهر المحرم

خصیصه نوزدهم

عن جده انما فضل جدتي الحسين اطهر السما و ما وراها امر يا بن شبيب ان كنت على الحسين
 حتى تصبر و موعك على عبدك غفر الله لك كل ذنب اذ نبه صغيرا كان او كبيرا قبل ان كان او كبر
 يا بن شبيب ان ستر ان تلقى الله عز وجل لا ذنب عليك فخر الحسين يا بن شبيب ان ستر ان
 تسكن الغربة المبيتة في الحجة مع النبي صلى الله عليه و آله فاعل قتل الحسين يا بن شبيب ان ستر
 ان يكون لك من الثواب مثل ما ان استشهد مع الحسين فاعل في كرت بالحق كنت مهم فافوز
 فوزا عظيما يا بن شبيب ان ستر ان تكون معن في الدجوات العلى من الحجان فاحزن لحنينا
 و افرح لفرحا و عليك بولايتنا فلو ان رجلا نزل في حجر الحسين الله تعالى يوم القياض معلوم باد
 كراين حديث شريف منصفين طالع عديده كدريان هر يك از اينها محتاج بتفصيل بطول
 ولى بحسب اجمال بعض از انها تمامي هر كدام را كه كل لا تتركه **مطلب اول**
 در بيان فضيلت ماه محرم است شهر الحسين است و مقابل رمضان شهر الله معلوم يا
 محرم و بواسطه اتصال حضرت سيد الشهداء (عليه السلام) مع كل شخص و بخصوص صاحب
 روز اولان و وقت استجاب عوائق قضاي حاجات چنانچه خود حديث مذكور مي باشد
 مطلب كذا روز عروج ادرين بهشت روز سيم ان حضرت يوسف زجاء ميرون امروزي
 حضرت موسي از دريا عبور و روز نهم در كوه طور با خدا مناجات نمي روز نهم حضرت
 هرون از سكم ماهي ميرون امروزي و سيم و سيم در اين روز منوله شدند و روز دهم شهرها
 حضرت سيد الشهداء اتفاقا در روز شانزدهم بيت المقدس قبل نماز كرد بد روز هفتم
 عذاب يا صاحب قبل نازل شد و در روايتي ناف حضرت فاطمه عليها السلام بود در بيت و نجم
 حضرت عبيد بن كلاب و روز و اين ماه را در جاهليت احترام بسيار بود و قتل و غارت را در آن حرم
 دانستند و بد تشان منافقان امت پيغمبر آخر الزمان در اين ماه خون دوستان و فرزندان
 سيد بشرا حلال دانستند و هله حرمك هل بيت نمود چون فضيلت و امتيازات اين
 ماه واضح شده باشد انستكر اين ماه از حيثيات شبا هت بماء رمضان دار و فرست اينها

۴۵

الشمس في شهر المحرم

و اما تعرض باید شد رمضان و اسامی معتده است شمس الله شهر الحزن شهر الغفر
شهر القوس النار محمد زلم آثار ابن اسماء هست هوشهر الحسن شهر الغراء شهر الحزن
شهر البكاء شهر التباکی رمضان شهر دعیم فیه الضیافه الله عزه شهر دعیم فیه الغراء
حسین مضان برای دعوت بضایف الله ملائکه از هر طرف دعوت میکنند برای
دعوت بن غرخانه چندین داعی هست **اول** حضرت احدیت که از بد و خلقت
در جمیع عوالم طوبی و عرصیه عالم ارواح و مثال دعوت بن غرخانه نمود داعی
دوم جمیع ملائکه از بد و خلقت الی یوم القیمه بالسئ و مختلفه و کیفیات معتد
خصوصاً مقربین از آنها **داعی سیم** جمیع انبیاء و ذکر همه دعوت بن غرخانه
مینمودند و همه از حضرت خورشید اقدس منوره و دلش را در بن غرخانه با مقربین از آنها
چون حضرت ابراهیم و زکریا و یاسین و هیت فالتشدند **داعی چهارم** خصوص
حضرت یحیی از نسل ازل و ابد تا بنظرم نادر و زیکه رحلت نمودند هم دعوت مینمودند
و او را عدد بد و هم خود اقامه عزائم و دو کلام العزیز ابراهیم و منور و مادرش حضرت
صدیق و برادر و اولاد و او و همه اظهار که ما دام الحیات هم داعی بوده و هم خود اقامه
عزائم نمودند **داعی پنجم** صاحب کتب حضرت زینب بوده انهم در مجالس
در کربلا از اوان ورود در کوفه اما کن معتده سر کوچه بازار ابوالای شری مجلس بنیاد
مجالس بیکر شام در دو کوزه آن مجلس بید و در خرابی از شخصی از مجلس مجلس نقل
نویس او را بجست بکربلا در دروازه مدینه حرم جنتش سر قیام درش حضرت زهراء و
منه الخ و محلات نام عزیمت داعی بود **داعی ششم** حضرت سید الشهدا بود و به
دعوتهای مختلفه اول مرتبه در عالم مثال و بعد در این عالم ملک شهادت در رمضان
جده و پدر و مادر و برادر و ملائکه عده بعد از آنها هم مکرر دعوت نمود و خصوصاً
خارج از آنکه و بعد تولدش بر هر منزل تا کربلا هر روزه خصوصاً روز عاشورا و محاکمات مختلفه

وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْتُونَ زَكَاةً وَيَسْتَفْتُونَ فِي كَثِيرٍ مِمَّا هُمْ فِيهِ مُضِلٌّ

کاهی بلسان موعظه و نصیحت زبانی بپیان غریب وحدت کاهمی بگریختن از مداخله
زمان دیگر بطریق استظهار بعد از همدیگر بطریق ثبوتی حضور دوستان چنانچه در
تکمیل موعظه و اشعار و اجتماع نظر فی واضح تر از این نیز فرمودان سمعتم بفرسیا و شهیدان
در این موعظه پیراهن پاره پاره انحضرت بود که در شام و کوفه و مسجد محرم مردم
را غلبه اینها را داد اعیان روز قیامت همه ساله و ذوالحجّه از طرف عرش رفته و برین اتراف
معلق بودند و از عرش ابرو بر میداند و لذا از ابتدای محرم کلبه محراب عوالم علو
ملک مادیات عوالم غلبه که تعلق با انحضرت دارند منقلب گردان و محرومند در این
جای عوالم علوی و غلبه و فلکات نفوس و حقیقه سلسله طولیه و عصبیه کفایت هر یک را
بغضب استیلا بخواران شهر عیانم که در مناجات محرم دعائکم فی مناجات اینچنین
اول همین حدیث مذکور شاهد است مضان هم نومکم فی عبادۀ انعامکم فی تسبیح
محرم الحسین هم نوم المومنین فی عبادۀ نفس الممومین فی تسبیح رمضان بیع القرآن محرم
و بیع البکاء رمضان شهر القیام و الصیام محرم لذلک شهر القیام و الصیام محرم شمس
محرم شهر الصیام بد و اعتبار از اسب **اول** بجا طاعون و حضرت سید الشهدا که در
اینماه روزه گرفت حقیقت روزه که اولین آخرین چنان روزه نگرفتند بلکه روزی سیب
احباء و ایفاء روزه گردید گفت نفس نموز از جمیع مفطرات معلوم و از محبت عبال
و اولاد و اموال اصحاب احباب برادران و ریحان و شهره و ان استخوان و مغز استخوان
که تقصیل بیان آنها ماناسی یا کتابخانه نیست **در این موعظه** بجا طاعون و دوستان ان
حضرت که بواسطه اشتغال بحجرت و عزاداری برای انحضرت خود را از جمیع لذات دنیا
داری میفشانند رمضان شب قدری دارد که بهتر است از عبادت هزار ماه و از
سلطنت هزار ماهه بخوابه محرم هم شب قدری دارد که شب عرشا و اشد که لشب
سبب سلطنت هزار ماهه بنی امیه شد و باعث خن و اندوه موجودات احبابی

بنو حمر

منوحد و کرم بر سبط پیغمبر بر این افضل از شب فیه بلکه اگر با یک با شامد و منشد
عطر حضرت سید الشهدا شد ثواب آن زیادتر از شب فیه چنانچه روایت شده است
بر اینست رمضان شهر نفع فیه ابواب الجنان و بفتح فیه ابواب الجنان شهر الحسب هم
نفع ابواب الجنان المؤمنین علی السلام و بفتح فیه ابواب الجنان بلکه جنت خاموش
میشود چنانچه در حدیث وارد شده که فطره اشاده بر صیبتان حضرت در باهای از
را خاموش میکند **مطلب دیگر** در مقام ذکر معایب مثالب بر اینست که
اهل جاهلیت آن وحشی که وی زنی که جز طبع آنها و آن سوء اخلاق که چون خمر
الارض بوده و عایت شئون آن این مایه نمود و جنگ و جدل و نهب اموال که جز طبع آنها
و از عادات بر اینها احراما لهذا التهم و عوف و با سودگی بجای خود مستقر و این
با اینکه در علم اسلامی معتقد و بقاء و معتقد محمدی معتقدین چنان وحشی که
و ظلم با اولاد پیغمبر خود نمودند که وجدان هیچ ذی شعوری را نمی پذیرد و نسبت با عدل و
خود چنین معامله نماید فضلا از اینکه برب فوج اخلاق و واسطه انقباض بین الله و الخلق
و مرتجع آنها که بیکه بیک وجود آنها عرب صاحب شرف مکث چنان وحشی که
نسبت با آنها نمودند و ادب نکردند که اگر از اینها استغفرین عبادان بودند یا نه از این
معدا از اینست ممکن نبود عجایب پیغمبر که رحمت عالمین حیاتی مافوق رحمت بر اینست
جائزه اش آسمان برده شود بر ای اینکه مباد اعداب بر اینست نازل شود با اینکه بیست سال
او از اینست او آنها را از تب و در حق اینها دعا می نمود با اینکه اینها سابق چون ام آنها در
مقام ادبیت و از ایشان بودند نفرین بر اینها نمود چنان پیغمبر رؤف مهربانی بخیر اینک در
از این بر اینست امش در مقام اخیر اول خانواد و انقطاع نشن بر آمدند و الا که مصرع علی
مشق و قطع در حد چنان ذلت و خاری بر اولاد و اعدا و او را در آورده اول مجتبیان
خلع سلطنت بودای منصوبین عالم دی کوش فراوان بد و ناله جان گذار مال محمدی

مجلس ۱۰۰

ابا بر پیغمبر و زرتشت است پس بوده که نسبت بدو را چونان کج رفتاری و شیوهی بعضی از آنها شهادت
و برخی اسیر و فراری در اغلب تواریخ اسلامی و غیر اسلامی مسطور است خاصه در تاریخ عهد
اسلامی جرجی زبان که از مورخان متأخرین معجی است در جلد اول کلامی دارد حاصل
رجعش اینست در بدو اسلام چون پیغمبر اقوام احرام خود را در منزل دعوت نمود برای
تبلیغ رسالت خود با آنها فرمود که کشت که میباید ایمان بیاورد و برادر و وصی من باشد احد
پیغمبر من یا پسر او را اجابت ننمود و بر داناان مسوئیت که همین کلام نص بر وصایت
و خلاف انحضرت است قطع نظر از نافی بر اهلین محکم و متقنه یا از نهانها قطع نظر نمودند
میکنم یا موقوف نصانست سلطانی از این عالم برود و اما اولاً بجای زهر حیدر آشنه باشد
او را خانه نشین و اجنبی آورده و سلطنت بنشانند و پنجه را زبتهای بکبان و بیک کاشتر^{شع}
بی این افعال ذمه نباشد مگر از جنبه سر بر نهانها و اجمع بمایهات شرع که قابل اصلاح
نباشد چنانچه گفته اند ما بالذات لا یختلف ولا یختلف و اختلافی عالم هر خبر افعال غیر مجمل
و ما یحیی الارسل فخلق من قبله الرسول فان مات و قتل انقلبت علی عقابکم و لا تحسب الله
خافوا علی الظالمون **مطلب سیم** در بیان دستور است برای مصیبت زدگان
چنانچه میفرماید هرگاه بخوای بر چیزی کریم کنی کریم بر حضرت سیدالشهدا نما غرض از این
دستور اینست که چون کریم بر حضرت سیدالشهدا چون ثواب یا دار دارد شخص مصیبت
زده که بخواید کریم نماید مصیبت انحضرت را منکر شود و بر او کریم نماید که امر و ثواب
بیانداره تحصیل نموده یا غرض اینست که مصیبتات وارده بر حضرت سیدالشهدا
مصیبتات عالم امضی نموده اگر شخص مصیبت زده ملقب مصیبتهای انحضرت شود
مصیبت خود را فراموش نموده و بر انحضرت کریمان شود و شاید ابد این باشد که چون
شخصی بر او مصیبت وارد و بر او شوار باشد منکر شود و نظیر مصیبت خود را اگر بر
انحضرت وارد شد و این ننگ را هم در خاطر او که انحضرت با اینک علت موجود این

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ

چنین مصیبتی بر او وارد آمد پس خود را با حضرت نشاند و در آنحضرت گریه نمایند هم
دل خود را حال نمود و هم اگر گریه بر آنحضرت برده باشد و شاهد بر این فرمایش خود آنحضرت
استان سمعتم بغریب و شهیدان بودند **ایشان** این دستور شبیه سید سید
خلاف عالم بمصیبت زدگان داده بقوله عز وجل الذين اذا أصابتهم مصيبة قالوا إنا لله
الیهنا الرجوع و مصیبتی بر اهل فکر مسنون نیست **مطلب چهارم** در بیان
اشان بکفایت شهادت آنحضرت است که میفرماید کشته گشتن چون کشتن کوه
در وجه تشبیه محملاتی بنظر رسیده شاید غرض از تشبیه این باشد که چون کوه
را میکشند هیچ باکی ندارند بلکه کال سر درو شغف را دارند از کشتن آن حضرت را
هم با کمال بی باکی و سرور و شغف بدون ملاحظه شهید نمودند شاید غرض از تشبیه
چنانچه کشتن کوه سفند مباح و حلال و در ملامت و دروغ و منع همین طریق آن
حضرت را در ملامت و دروغ و مانع خون آنحضرت را مباح دانسته شاهد بر این
فرمایش خود حضرت است که میفرماید فیم تسألون دمی و چندین فریادین شهادت
آنحضرت و ذبح کوه سفند است کوه سفند را تشبیه نمیکند که سفند را سراقه فایده
ضرب جلد نمیکند کوه سفند را با نیزه تشبیه و چوب نیزه و سنگ نمیکشند ولی آنحضرت را
چهارینها شهید نموده بلکه اسب بر بدن او هم تاختند چنانچه فرمود و یحیی بن الجبل جاعل
عدا سحوفی حضرت سجاد میفرماید ما بن من قتل صبرا قتل صبر شاه ما بن کفایت
که ذکر شد کوه سفند را نمیکشند آنحضرت را نمیخوانند با جلد این کفایت بود
انهم با اضاافه در قتل آنحضرت بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین **مطلب پنجم**
در بیان فضیلت گریه کردن بر حضرت سید الشهدا است که حقیقتا کبر اعظم
کیبای اثر کبریا اثر شایق نافع برای قطع امراض مزمنه معاصی همین است لا غیر
میفرماید اگر گریه کنی بر آنحضرت تا اینکه اشک چشمت بصورتش رسد بیهوش گردد

جلال محمد خاں

کتابخانه عمومی

غفور هر که اهل حق و نور باشد یا نور که باشد باز با دو معلوم یاد که فوسل انحضرت
و انار است غریب فواید است عجیب که بیان از تقریباتها عاجز و ظلم از تکارش انصاف و سیر
برای و شنی چشم در وستان با ظلم شکند و ظلم لا اله الا خود باشد و بعضی از آثار و فوائد
و اول بدیهی است که کلمه عبادان مشرق و طاعات سائور و اجر و معین و ثواب و پادشاه
است هر که شخصی انعام داد از اجمع خصوصیات عبودیت در آن از اجزای شرایطها آورده
آن ثواب را با او میدهند ولی فواید از انحضرت را اجر و ثواب خارج از حد و اعتدال است
مثلا کسی که با اندازه بال مکشیش از پیشش جاری شود در مصیبه انحضرت پیامرز که
خداوند عالم گناهان او را و او را بیک بقدر که در باها باشد که اگر زیاده برایش مقدار کبریه
کنند اجر او پیشتر خواهد بود پس امرش گناهان و رفتن بهشت کمتر بن عطیه است که
بنو سلیمان با انحضرت عنایت شود چنانچه مفسر است و حقین حدیثی که در بحار الانوار از انس
طاووس نقل نموده و من یکی و ابی و احلا فلان الحمد و من لبانی فلان الحمد تبارک و تعالی
است نزدش بهشت است پس رسید بیانی مراتب فواید است پس که تمام عمر خود را صرف
در ذکر و پیر انحضرت نمود چه مقام و درجه دارد نمیدانم از اینها باید دانست که عقول فاسدند
از ادراک مقامات انحضرت تمام عمر خود را صرف در ابی و یکی نموده باینکه در جمیع شتاد
و من با برادر خود شریک و سهیم بود و معامله شهادت در خیل بود **اشهد** که شنبدم از
جناب الامام و جناب عم معظم الحاج افاضل محمد مهدی و جناب خال و من جناب امام
سید محمد حسن ابیهم الله تعالی مقامات هر یک از آنها معروف و بیرون کواری موضوع هر چه
انجده صاحب المکان المحموده و الصفات المسعوده الحاج سید احمد طاب الله فرجه مقام قدس
و عبادت و فضل وجود و سخاوت و کرم و سخاوت ابرار من معروف و در وجود و حدیث
و فریاد و هر چه و وفات ایشان سه سبب و پنج بود مطابق با کلام احمد بن محمد و فریاد
اگر شرطی از مقامات ایشان و شرف مدارک ایشان بخوانم ذکر کنیم با انحضرت خود بعضی

خصیصه نور در کس

۵۴

حل بر حجت نماید ولی بی تعلیم و جهل نسبت بمقامات کمال انجم هر قدر نویسم
نویسایم عداوت و نفرت و نبوت است بهر حال از هر سه نفر و ثقیل الذکر شنیدیم که
مرحوم جد معظم وجه حظیر از محمد تقی خان بختیاری طلب است و فرمودند برای
حساب اتفاق افتاد بود هنگامی که تقی خان بختیاری شرح آن گرفتاری در
تاریخ بختیاری مسطور است محمد تقی خان قلی از طلب را داده و ایشان را که در کتب
آپام عاشور از یک بودند و آن اوقات مجلس عاشورا منحصرا مجلس خان میرزا
الله مستوفی عریضان و منزل خود ما از اینجهت برای ندان اسباب غریب دار علی طری
حرکت و محمد تقی امر بماندن بالآخره خیال جدا جدا کرد گرفت و روضه داد هر بعد قرار
دهند شب در عالم رؤیا جواب بدی مجلسی است مشتمل ز جماعت سادات کاسه
ای بدست انجم داده اطراف آن نوشته بود در هر هجوعی گناه فوجی بخشد اینها
قطره انجاد در پایت بدان زولب پیدا شد شعر را نوشته هر قدر نقش نمود شعر از یک
تقصیدند و بتجمل خود را بشویند سانسند و قبل از عاشورا تصدیق و وضع خوانی را بدید
این مطلب را نوشتم در اینجا اند کارهای از انجم و مؤمنان بقرائن فالحمد لواح در سفل
راشاد و باد فرمایند **در کس** چنانچه اشاره نمودیم هر عبادت را معذرت و معذات
و شرایط معنی است که وجود آن موقوف بر ایجاب آنها است که پس از حصول همه آنها عبادت
حاصل میشود ولی توسل بانحضرت بیط و بدین شرط و جزا است و محتاج به هیچ قصدی
نباشد چنانچه میشود شخصی خالی الذهن تحصیل این عبادت نماید مثل اینکه اسم انحضرت
برد شود و منقلب گردد چنانکه این اثر مکنون در نام مبارک انحضرت است چنانچه مجلس
مکنون است در غلوب و علامت ایمان کسرت است عند استماع اسم الشریف مشروط
باینکه عند استماع نفس مشوقه و خالیه باشد که در این حال بی اختیار وقت شنید
نام مبارکش که چنانچه مشهود چنانچه این حال برای حضرت ادم اتفاق افتاد که گفته ذکر

خصیصه نور در کس

۵۵

الحامس پنجمین طریقی این اثر در نام خواهرش زینب نیز مکنون است **امش** این کیفیت
عبادت در توسلات از زینبیه نیز مکنون است چنانچه در خصیصه کبریه کردن بر انحضرت
خواهد شد ان شاء الله تعالی **مسموع** از برای هر یک از عبادات ثبات و عاهاست که
هرگاه میشود شخص عبادت میکند ولی بقیه آن معصیت بلکه کاه شود بقیه آن شرک
بجوش شود زیرا که شیطان و نفس را چنان سلطنت بر انسان که معصیت را بصورت
عبادت و عبادت را معصیت جلوه نماید و طاعت را بمعصیت و با عیب ضایع نماید
سازد ولی توسلات بانحضرت از این اوقات و عاهاست سالم و شیطان را زاده و راه را
چرا که روز عاشورا شیطان از کربلا قرار و دیس توسلات انحضرت نظیر فلیند چنانچه
شیطان بر همه اعضا سلطه بجز قلب که مخصوص ذات احدیت است که قابل از برای تجلی
الله است که میتواند به همه عبادات صمد رساند بجز توسلات الحسبیه که انظار نظیر
قلب مخصوص ذات احدیت چنانچه طلب را در است و فرما آن مقامی بر سایر اعضا است همین
طور توسلات انحضرت را در است سلطنت است بر همه اعضا و لذا از اولین احادیث
گفته از سلسله جلیله انبیاء مرسلین ملائکه مقررین بهترین مقامیکر تا نشاندند و
و برکت سائل الحسبیه بود چنانچه حکایت این که حق عزوجل مصائب انحضرت را بر ایمانها
ذکر نمود برای همین بود که انحضرت کبر نمائید و تحصیل این عبادت جلیله و نمایند که
اشرف عبادات است حتی برای جلدش که اشرف انبیاء بود در عوار عدید جبریل خیر شهادت
فرزندش را بداد بلکه وقت لادت حضرت سید الشهداء جمیع ملائکه برای تعظیم آمدن
ضمنا افتخرت میکردند و انحضرت را منقلب برای اینکه انحضرت زاده از باقی نبیها
مقامات عالی و عبادت جلیله کبر نماید

و کل بیان پیغمبر مصائب حضرت سید الشهدا را برای پدر و مادر و برادر و موارد
عدید برای همین بود که آنها منقلب تحصیل این عبادت جلیله که افضل فیراست میشود

باشند و از این عبادت بی بهره نباشند پس عبادت یک بی شبه محل توحید حضرت احدیست
 و مقام قبول نزد یکست همان توستل بحضرت خامس ال عباد است **اشیه** که چون معلوم شد
 که اگر و سائل الحسینیة از حد صحرای راج است میتوان گفت که حیران نظام تیران مبتونیزد
 که هر مفصیله عقابیت محدود و معین و احراز توستل غیر معدود و چون روز قیامت شود
 از شویات توستل که نموده و بصاحب خود باندازه حقش دهند بلکه میتوان گفت چیزی هم
 از او کم نمیشود و اگر خود حضرت سید الشهداء خصما و مؤسلسان یا راضی خوشنویسند
 و این هم بعد نیست که اگر یکی از موافق قیامت موقف هبانت است که در آن موقف چون **اشیه**
 الطاف الهی مراحم سیدای بینند برای تحصیلان فیوضات کثیره از حق خود بهر یک
 و باند رجات عالیات و اصل شوند با مؤمنین که در این عالم حاضرند مال و جان خود را فدای
 حضرت سید الشهداء نمایند در این عالم هنگامیکه میگردند حضرت را با سر برآورد و حرای
 محشر شود و فریاد همه اهل محشر بلند با حال حضرت از آنها خاستگار عفو از مؤسلسان با حضرت
 ابا و علی از بزرگوار میمانند کلام عقل سلیم چنین مطلق را قبول ننماید پس باید از شویات
 مؤسلسان با حضرت چیزی کم نمیشود **اشیه** که چون معلوم شد که توستل بحضرت سید
 الشهداء افضل طاعات و اجل عبادات و اکل قرآن است طلب هم معلوم است که هرگز نباید
 نرا از این خرم فیض خوش چید مراب و زیاده از دیگران کرد پس چون در مقالات گذشت
 ما معلوم شد و بعد هم واضح میشود که حضرت زینب تمام عمر خود را صرف در تحصیل این
 عبادت جلالت و چنانچه از روز عاشورا تا روزیک از دنیا فرست هر روز مشغول گردید و ناله
 بود چه گونه ممکن است احصاء مراتب فضایل چنین کسی را نمود بهر این که اعتراف بخیر
 نمود و بگذردیم فلم انکار سبب سرب یکست اگر اهل ذوقه مراد را فهمیدی زیاده بر این توضیح
 ممکن نیست **اشیه** که **آخری** شاید بعضو از آن معرفت تقب کنند که چه میشود
 در از این توستل جزئیة چنین حسان کتب عطا سکرد و چنین کسی بداند که این عطا

از آئینت و سزایت نیست چنانچه شخصی میباید تعارف سلطان برود سلطان او را بخلع
نمونه خلعت و عطا بای و اقرع عطا نموده در صورتیکه آن سبب را مقبلی نبوده بلکه عطای
نزداد در مقابل هدیه مختصر اندازد معطی است پس اگر هم عطا از خزانه که اکرم الاکر
است که لا ینزل کثره العطا الا جورا و اگر ما و اناس این عطا با اجر خداست حضرت
سید الشهدا و ارواح الطاهرین الهی القادسین هستند که بنو مسلمین با حضرت توزیع میکنند
و چون خدمت آنحضرت بزرگ اجران بزرگ پاد و چون در دروغ حال حسنی هر عملی
بوجود آید و اعلی بود و لذا من بنو مسلم بجزیره و کان له الذنوب و الخطاب بنفلی اکراما المحضر
المحببت و اظهار القامات العالمیه ای ذنب کان فلیلا کان و کثیرا صغیرا کان و کثیرا ذرا
مقام مطالب و اسرار است که ذکر انها از رشته کلام خارج است ولی بطریق حضرت
بعض انها را متعرض میشوم چون آنحضرت سبب بقا دین مبین شد کسانیکه قبول
با آنحضرتند چنانچه از روی غفلت و جهالت در امور دینی بی مبالا بوده اجالا
آنحضرت عبادت محبت شامل میشود آنحضرت فعل صائب بزرگ شد که جبران معاصی
بزرگ بنو مسلمین نماید زخمهای قلبی آنحضرت بزرگ معاصی قلبیه زخمهای کوچک اندک
معاصی صغیره اجالا آنحضرت از اصائب روحیه قلبیه جهاتیه بود که بزرگ معاصی
مختلف بنو مسلمین با انها شدی اذ استیلت الخرافه من حسبتا لکن الحق لا یزال قریب عن
و همچنین آنحضرت جمیع عبادات و انواع انوار اعلی وجه الحقیقه و الجمال مثال نمود که
مکمل بوافض عبادات بنو مسلمین باشد مثلا افضل عبادات نماز است الصلوة خیر
موضوع بلکه فهو و الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل اسواها آنحضرت هم نماز را ندان
نمود و هم روح نماز را ایما آورد که بتلاک نفس صلوته بنو مسلمین نماید از عبادات جلیل
که یکی از اركان اسلام است روزه است آنحضرت هم زند نمود و از هم بجا آورد حقیقت
از چنانچه سابق ذکر شد برای جبران نقص روزه ها اموال داد برای تلاک تقاضی

خصیصه نوریه

عبادت مالتیر با جملہ عبادتی که ملاحظہ شود اعظم در روز عاشورا است آنرا نمودن
اکثر از این در مقابل مرعایات نافعی عبادت کامل دارد که در آن نافص نماید قرآن خواندن
فضیلت قرآن بر مستقیم از تار مستور نیست خطایان و احتیالات و نکنداری شوق
ان بر هر کس واجب لازم است پس است و شرافت آنکه کلام الله و بعد از آن
پناهی است چنانچه فرمودانی تار که فیکم التفلین کتاب الله و عربی و دیگر از شفاعت و قیام
است پس آنحضرت موارد عدید چنان قرآن را تلاوت نموده برای آنکه کمال آنرا در
جہالت مراعات شوق قرآن نموده از محاصره قرآن با آنها نجات دهد بالایی نیز در قیام
تلاوت نمود مجلس این زیاد و بزیاد تلاوت فرمود و موالش به پیافرت برای جبران مظالم
اصحاب نیز نما نمود برای شفاعت بهر آن که کار به دل و جوانان فریاد نمود برای نجات
جوانان بد کردار و محمل اسیری و ذلت عباد شد برای نکر داری زبانی جلال شفا
مواردی بحالت کشید برای بنکد و سنان و مؤسسان با آنحضرت روز قیامت علی
و سائر ائمه و جلال نکشند بعضی از آن موارد را ذکر نمایم **اول** از روی شیب جلد
علی اکبر و قتی که طلب آب نمود **دوم** از حضرت که در شب اول و قتی که طلب نمود **دوم**
و قتی که غور اطلبید و آنحضرت از حضرت **اول** که در آن موارد متعدد و چنانچه
از علی اصغر و قتی که او را برادر برای تحصیل آب بهر شعبه با و دادند **نیم** از باب
مادر علی اصغر و قتی که فرزندش را را حبس داد و قتی که از لیلی مادر علی اکبر و قتی که
خبر کشید شدن فرزندش را با و داده **نیم** **ششم** جلالش از جمیع اهل بیت خود که
نخواستند به از یاری نماید و از آن محال نجات دهد **هشتم** جلال آنحضرت
از خواهر خود جگر خود زینب که آن محال دائمی است چنانچه در ضمن خواب که حضرت
سکینه نقل میکند که در عالم رؤیا حضرت فاطمه آنحضرت سید الشهدا فرمود و دیگر از نظر
مرحمت بخواند غیبی حضرت فرمود من از او و جلال دارم و هیچ بن موافق بعض عباد

خصیصه نوریه

منقول سر حضرت بالایی نیز و در طشت طلا چون بطرف حضرت زینب مقابل باشد
چشمهای مبارکش بسند چون بطرف دیگر حرکت داده میشد دیده مبارک از آن میوه
دلالت بحالت آنحضرت است بالجمله از این مطالب معلوم میشود که هر کس از روی تنگ
نظر بد توان اعمال خود نماید و از آن چون این بند عاصی سپاه پندار که موشل بیکی از
حسین شود ما پس نا امید نخواهد شد چرا که پاس و نا امید آنحضرت و انصار
و عیالش از نجات خود سبب عدم پاس و نا امید میمانند کان کنه کار شده تمام غرق
کاهیم یک حسین داریم در اینجا این بند کنه کار بد رکاه کرد کار عرض میبکد الله چون
نظر بصحیفه حسنا خود مینمایم از آن هر چه خالی و چون بصحیفه شهادت از آسیا
مرحمت که تصور کنم خود را از آن بهر و هر سبب که ملاحظه میکنم فراد کشت را دارا
هست چون ملاحظه سفر خود را میکنم آن را دور و دراز و قتی که ملاحظه استعداد
وزاد خود و بنایم خود را غیر مستعد و بی زادی بینم تصور روز قیامت که میبکد کینه
دو صفی بینم اصحاب بین و اصحاب شمال اگر در با اصحاب بین بنایم خود را از آن غنی
بینم و اگر طرف اصحاب شمال متوجه شوم از عقاب و عذابت ترسانم با آنحال متعجب و حیران
امید میکنم دارم بعطف چادر حضرت عقبه بخند در سالام المصائب حضرت زینب
است آن نجات دهند اطفال حسینی از مظالم بنی امیه الله اگر بیا کرد کار امیدوار نا
امید مگردان ای ناظرین در این اوراق شمارا بختیافت محمد وال و قسم میدهم که در این
این دعا فراموش ننموده باشید **اشهاد** اول در جمیع امتیازات مذکوره حضرت زینب
باز از خود شایک و سهم بود پس همه تار مسطور و برای مؤسسان این جملہ نیز
منظور خواهد بود زیرا که در جمیع مصائب مذکوره بابر او شریک بود و مطلب
در بیان فضیلت با و حضرت سید الشهدا است صغیر مایه ای پیش شیبی کرد و
داری ملاقات نمائی حلالی عالم را و کتاهی بر تو نباشد پس زیارت کن حضرت عات

این دعا را در هر روز بخواند

الشیات اشراق این تشریفات برای زیارت آنحضرت و این مواهب برای ذراتین
آنحضرت بنظر غریب بنیاد چنانکه این الطاف در انداز زحمات و صدقات حضرت سید
الشهداء است که از مدینه تا مکه و از مکه تا عراقی مخفی شد برای نیکو داری حقوق الهی
پس چون آنحضرت چنین نمود و ببادل شکستند از مکه بطرف عراق حرکت فرمود و خلایق
عالم کر آمی برای آنحضرت مقرر نمود که میان از قمر و قلم از خضر پناه عاجز و صراحت
از انجمل زیارت آنحضرت انصبت به ادب زیارت هم حنی بر زیارت خودش خرقه پیرو حج
داد و زیارت آنحضرت را بر و از خودش چنانچه اول نظر مرحمت بر و از آنحضرت بعد بر و از آن
ستم زیارت خود را با شرایط و اجزاء قرار داد که بدون شرایط و اجزاء باطل و بدون بعض
از آنها کفاره معین نموده ولی زیارت آنحضرت را بسط بدون جزء و شرط و اگر در بعضی از
اشاره بمعرفت نمود اشاره بمرتبه کمال است چهار مرتبه زیارت آنحضرت را موجب دفع دو صا
و وصول بمقامات عالیات گردانید چنانچه مقرر داشت که شبهای جمعه ارواح انبیاء
و اوصیاء و مؤمنین و جماعت مملکت مقررین بر زیارت آنحضرت برای فوز بمقامات عالیها
و لذات هر کس آنحضرت را شب جمعه زیارت نمایند ارواح یکصد و بیست و چهار پیغمبر را و
مسافر عابد پیچم اول را از آنحضرت خلایق متعال بود اگر چه از ابتدای خلقت نور حسنی
خلایق عالم و از زیارت نموده الحاد و له چند مرتبه از انبیا خاص و صباقی بود اقول
وقت خلقت آنحضرت در عالم مثال دویم زمان ولادت آنحضرت ستم در ایام صباوت
انوقتیکه پیغمبر بود و وضع الله باده علی داس الحسین ستم وقت حرکت از مکه برای کربلا
که جبرئیل حاضر بود و دعوت مینمود بپیغمبت با آنحضرت چهارم عصر عاشورا زمانیکه
روح آنحضرت را بر بند باغلا علیین ششم زیارت نمود آنحضرت را جمعه عرش ملائکه
مقررین بلکه جمیع ملائکه انهم دفعتی زمانیکه انوار ظاهر مشغول تقدیس و تسبیح الهی
بود و کاهیکه منو شد آنحضرت که قدوة آنحضرت را بر و بر طرف آسمان ایام حجابی

مجلس ۱۲۷

خَصِيصَةُ نَوَازِي

دکتر بعد از شهادتش مرثیه جمع و همچنین زیارت نمودند انحضرت را جده و پدرو مادر و برادرش از زمانیکه متولد شد تا وقتیکه در این عالم بودند هنگام شهادتش هم حاضر شدند چنانچه از کلام حضرت علی اکبر متفقاً میشود و خواب است که هم شاهد مطلب میباشد از هم نیز زیارت نمودند چنانچه از سایر بزرگان نقل شده خانه خولی مجلس این زیاده و نیز بدین عمل است هم آمده باشد باجماع از این انحضرت همه موجودات بود و هر کس هم بآثار و استعداده و قابلیت خود فاضل بوده و مسلم است که هر کس زیاده از انحضرت را زیاده نمود بیشتر اجر و ثواب تحصیل نمود و مقامات و رفیعتر کرد بدین چون حضرت زینب و حوا و احواح العالمین و اما از زیاده بسیار زیاده از مخلوقات الهیه زیارت نمودن از روی همین ملاک معلوم میشود خصوصاً که زیارتش از هر جهت کامل بوده این که مرثیه از بد و مختلف انواع و اقسام مرثیه محلی الی آباد زائر برادر بوده چرا که زیارت چنانچه مسطور شد عبارت از حضور عند المرحوم است و انحضرت همیشه حاضر خدمت برادر است ولی در اینجا بعضی زیارات خصوصاً انحضرت میباشد نمود اول در ایام طفولیت انظار و ملاحظه چنانچه هر وقت از زیارت برادر محروم میشد گریه می نمود و گریه زیاده ای که دیگر سن نمود چنانچه در خصیصه محبتش واضح میشود و در کمال زیارت نمودن وقت و ادعای برادر که انعام چهار مرثیه بوده و کثرت و ادعای برای شایسته بوده چنانچه وحش واضح است در قتلگاه انعام مراتب متعدده زمانیکه داخل میدان آمدند بدین تشبیه است که بریدن برادر وارد میشود کاهیکه آمدن شمر را بر سر پسر برادر نشسته دید و فکیر خواست از کلاه بطرف کوفه حرکت نماید برای زیارت و ادعای آمدن که در آن زیارت کلیه کائنات را منقلب نموده حتی دشمن و اسبهای مخالفان هم منقلب از سنک ناله خیزد وقت طلوع یاران چهارم و کوفه انعام مراتب عدله در روز کوفه داخل کوفه و باز از مجلس این زیاده ولی در این زیارات فقط سر از زیارت نموده پنج مرثیه زیارت نمود در شانم

ان محمد بن
مقامات

دوران وسط کوه و بازار مجلس بزد داخل خرابه در آن مجلس که تریه بود برای عزله ای
که سه هزار او دند ششم در آنجا از شام برای مدینه در کربلا و این مرشد باری
مفصل نمود پس از این بیانات مسطوره معلوم شد که آنقدره را مقامانی بوده که
از ادراک آنها ناخشنود است بلکه طلب آنقدره حرم حسین است و عمل آنجا با نوار
است چه بگویند آن عارف که گفت هر که طالب دیدار حسین باشد نگاه بدلی
شد زینب نماید پس آنقدره را ثمة الزیارة بود **اشارة** آنجا اجر و ثواب برای آن
دراز آن تریه و سبکی آنحضرت است که برای خدا امتحان شد و این منافع نیست با
و چه که سابق ذکر نمودیم پس چون این مظلوم صبر بر چنین غریب نمود خلاق عالم مقدر
داشت این امر و ثواب برای آنکه حرم آنحضرت غریب نماید و این امر مخصوص
و قصید زبانت و اوقات مختلفه را همین تر است که حرم آنحضرت غریب و حالی نباشد
تشیار چون معلوم شد که این امر و ثواب زبانت دراز آنجا خدمات بود
میتوان ادعا نمود که این امر و ثواب تریه برای آنحضرت زینب معین است چرا که
آنقدره در تمام خدمات شریک بود بلکه خزانة العله بود که اگر اسیر مظلوم
خدمت حسین ناخشنود میباشد چنانچه همین نحو که خدا خواست شهادت حضرت
سید الشهدا را چنانچه فرمود آن الله شاء ان برآه قتل و همین نحو اسیر مظلوم را
خواستن الله شاء ان برآه قتل و این را در اینجا دو مطلب است یکی شهادت
آنحضرت دیگری اسیر زینب که این دو امر متعلق اراده الهیه بوده پس اجر یکی
دراز این عمل بزرگ مقدر شده برای هر دو بزرگوار است چنانچه هر که بگوید
انکه اجر هر که بگوید سید الشهدا را در چنانچه شرح از این فصل
خواهم نمود **مطلب** فقر در بیان اجر و ثوابی شنی نمودن با دشمنان آنحضرت
و این نمودن آنها معلوم باد که اصل بیری از فریغ دین و ثواب از حد خارج فلسفه

بسیار ثواب است

ان واضح است زیرا که یکی از اسباب خوف است و دلیل بر جویان کتاب و سنت
و عقل و اجماع است و بیان تفصیل آنها از وضع کتاب ما خارج است ولی در تریه آن
آنحضرت خصوصیتی است که آنحضرت در این حدیث شریف ایشان با جر و ثوابان شد
مستفاد که لغت بردشمنان آنحضرت نماید یعنی تریه از آنها نموده در پیش غیبت
در ظل ظلال حضرت اندن نوی کمال خوشی کامکار خواهد بود و این طلب بدلی
که اعلی در جات عالیا متعلق با حضرت است از اینها میتوان استکشاف نمود که تریه
از ائم عباد است خاصه از اعداء آنحضرت و لذا اول وجودی که تریه از اعداء آنحضرت
نمودن آن فتن واجب الوجود بوده که بر خود واجب نموده تریه هر سید کان را قبول نماید
مگر تریه مانع آنحضرت را با این که ارحم الراحمین و اگر و الا که همین و ثواب الدنیه و مع ذلك
واجب علی نفسه که تمام قهارت خود را نسبت قبله آنحضرت ظاهر نماید و باشد
للعاقبتین فی موضع النکال و الثمر و اعظم التجربین فی موضع الکبریا و العظمی **مطلب**
وجود مقلد مصطفوی بوده با این که رحم للعالمین و شفیع الدنیه و شیطان متوقع
شفاعت آنحضرت ولی قتل آنحضرت از این فیض محروم اولئك ان ینالهم شفاعتی انرجوا
امنه قلت حسنا شفاعت جده يوم الحساب علاوه بر این بر ثبات تریه و تریه
جمیع انبیاء و اوصیاء بود که از آنها تریه نموده بلکه بسیاری از آنها بواسطه این بر قتل آن
حضرت از بیانات نجابت یافته **چهارم** عموم ملائکه بلکه کافر و مجنون و ملکی
لین بر آنها نموده **پنجم** خصوص ائمه طاهیرین صلوات الله علیهم اجمعین بوده
که در موارد عدیده اظهار تریه نموده و خود را معرض هر گونه خطر و آزار و تریه ششم
عموم مؤمنین و مؤمنات که قلوب آنها از این حرکات الهی بخارج و مغرور است تقی
خود را بکبر بر آنحضرت و این بر قتل **مطلب** بیکه ناز میدان غم و الم حضرت ام المصائب علیه
بوده چنانچه در موارد عدیده طعن و لعن بر آنها نموده و معایب و مثالب آنها را بیان نموده

بسیار ثواب است

حق اینست که در مجلس این چنان تبری نمود که ملعون اراده قتل نموده و نمود و گفت بعضی
 از اهل تطهیر در معنی این فطره که دخلت بنی علی بن زیاد و هر تسبیحها بیکجا جمع شد
 باستان هم انا نعم فحل از بدن اعداء برادر بوده و الا مکشفر نبوده و فناء و صلوات است که
 دور سری پیچید بطرف صورت ندارد که بواسطه بودن ان بی رویوش میمانند و در
 مجلس زیاد چنان که از اهل اوضح و میرهن نمود که اغلب اهل مجلس را منقلب و عقیده
 این کبریا نیست که آن احتیاج سبب نفاض امور شد **اشیاء** و انهم اجر و مشیت کبر
 لعن بر اعداء آنحضرت در مقابل آن جراحات لسانی است که بر آنحضرت وارد آوردند و در کمال
 و آنحضرت تحمل نموده که از صدمه و شمشیر صعب تر بوده جراحات لسان لفظ الهم
 و لا یلثم ما جرح الانسان و چون این ملا در حضرت زینب سلام الله علیها تیره بوده و لذت
 اجرها برای کسانی که تیری از دشمنان انکار نمی نمایند منظور خواهند بود **اشیاء**
اخری سزاوارست و منین و مؤمنان هر روز با نذاره ممکن است بر اعداء ال محمد
 در مقابل آنجا سبک معاولی علیه السلام و امثال مرتب داده برای سب و شتم و انحراف
 بامیر المؤمنین و اهلبیت آنحضرت و این از عبادان است که اغلب از آن غافلند که
 سادات مکتبه که او و یاران این عبادند **مطلب هشتم** در بیان شجاعت و
 فضل است برای شیعیان و یحیی آنحضرت است که مقرر باید هر کس بخواهد تحصیل
 نماید مقام اگر اصحاب سیدالشهدا در کربلا تحصیل نموده تمامی حضور در کربلا و از
 از و اسباب الهیه است این است که هرگاه تمنا و نیّت بخیری نمایند در نامه اعمال نهانست
 نماید و هرگاه تمنا و نیّت معصیت نمایند ثبت نمایند من احب علی قوم انحراف معصیه
 جایز بود که بپایان طلب بود اعلی از انبیا سلف بیک هم تمنا مقامات
 از چند نال شده و در روز عاشورا اول مرتبه الشهاده عقیده اند و الراس النجی و انحراف
 و فرزند خود را خدمت برادر آورد و همین مطلب را مقرر نمود و بیان داشت که

خدمت خود

اشیاء و انهم اجر و مشیت کبر

خدمت مانی داشته که اگر هر یک از آنها ضاعف اجر شهادت بوده این نکته هم ناگفته نماند که
 اعطاء این مواهب خلاف عدل نیست چنانچه بعضی چنین کان نموده که چه میشود که یک
 جان خود را فدا نموده با کسی که تمنا نموده در رجعت بیکان باشند و جواب آن واضح است
 که مشیت از ناحیه مولا است انحرافها عطا میاید از افضل است و هو بطریق شهادت
 ما بشاء کیف ما بشاء ولی اگر از اجر انها کم نموده و یا انها میداد شبهه وارد میشود و این
 نیست **اشیاء** اعطاء این مواهب در ازاء تمنا نیست که در روز عاشورا حضور شهادت
 و امنی بود لیکن غیوم عاشورا و جمیع اشرف فی کسبه است انبیا ای کاش که در آن روز
 بودم باری منم و دم خشن زینب را همین اجر برای او تیره منظور خواهد بود **مطلب**
 در بیان علامت شیعه بودن و بیان قولی است اما علامت تشیع مقرر باید شیعیان
 من فاضل طینت شجر خرفون و خرفون و خرفون اگر میخواهی خود را امتحان نمایی و بعضی
 که از شیعیان هستی بیک اگر در ایام خرفون و در ایام فرج و شادی سرود بشارت باد
 نور ایام فرجی که انبیا مقررین تمنا چنین رتب نموده و خلاف عالم در جانی برای اهل این
 رتب نموده و اول آنرا داده که لغا و انبیا مقررین تمنا عطا با و مواهبی برای آنها مقرر نموده که
 از مقررین عطا نموده و لذا چون حضرت ابراهیم کشف حجب برای شد و انهم مقامات از او
 شهادت دید تمنا نمود که باین مقامات رسد مقرر شد که این مقامات برای شیعیان علی
 هستند است عا نمود که او از شیعیان آنحضرت محسوب دارند دعای او مقام اجابت
 رسد چنانچه خلاف معال خبر داده و آن من شیعه که ابراهیم و این نکته هم معلوم باد که این
 علامت کامل و این دواش مقرر از انکو بیانات و تفسیر انها هم واضح است چرا که امام و
 از یک طیف و مثل امام مثل روح و طبقات ناس بمنزله اعضاء چنانچه هرگاه بروح صد
 رسد هم اعضاء صدمه وارد شود و هرگاه قوت رسد هم اعضاء با قوه شود و همین
 هرگاه امام صدمه بیند بپایان رسد و هرگاه قوت بپایان رسد هم قوت بپایان رسد

اشیاء و انهم اجر و مشیت کبر

ان هم همین حال دارد و هرگاه بشهر صدر رسد بامام رسیده کالیف نفاذ من الاخبار و اما
 نولی یعنی دوست داشتنی و دوستان آنها معلوم باد که از اجل عبادات نولی است
 چنانچه فرمود و مانودی یعنی میماند لولا این از فریغ سینه دین است و بوجوب ان عقل
 و نقل ناطق من احب شایع الحیات و ای کسانیکه ادعای قشع میکنند و حال اینک که
 ائمه دشمنی بنمایند باینکه شیعیه نیستند خود را اصلاح نمایند با برادران دینی که از ان
 طیف خلق شده اید عدوت نورزید با سادات که اولاد پیغمبر و یارهای بن فاطمه و حیدر
 محمدرضا هستند بدلتان را ضعیف نشود حقوق آنها را ملاحظه داشته باشید چه بجهت
 انشا شاخهای جلویی و شجره مبارک اند و از صالحین آنها هم باید بجهت احرام پیغمبر محل خود
 اجمالا بدانند سادات برکت روی زمینند و دینهای پیغمبر و ائمه با آنها روشن است باطل
 کسیکه نفایت نولی دارد و در حضرت زینب بوده و این احتیاج برهان ندارد زیرا که
 از بدیهیات و لبایست **اشیه** از اخبار و سفار بشود و محبت حضرت سید الشهدا
 را اعتبار نیست مخصوص چنانچه فرمود ان المحسن في قلوب المؤمنين محبة مكنونه و
 ان حضرت سرمد طاعات و عبادات است و انرا اجری است خاص و محترم هم معلوم
 است چون انحضرت در راه حق از جمیع علایق صرف نظر نمود حق عزوجل محبت انحضرت
 را سرمد طاعات قرار داده و لذا محبتیکه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و حضرت صدیقه
 و ائمه معصومین با انحضرت داشتند نه محبت او بود و نه بود که از علایق عالم طبیعت
 است بلکه چون محبت حضرت سید الشهدا مظهر محبت الهی است و انفاذاتی از الله
 بوده پس فایده در محبت انحضرت بوده فائز و اعظم **اشیه** از اخبار و سفار بشود و محبت حضرت سید الشهدا
 در محبت برادر بقیام رسیده که از حیطه تصور خارج چنانچه در خصیصه محبت ان
 محدث ذکر شد و همچنین در محبت حق عزوجل و از جمیع علایق عبودیه و انما محبت انحضرت
 از اعظم طاعات و افضل مقامات است و معامات خود انمکه از حیطه تصور نیز خارج است

جعلنا الله من محبتا چون از بیان القاب انحضرت فارغ شده شروع در ذکر کالات و مقامات
 انمکه و ابتداء شمایل انحضرت را بر ای محبت ذکر نمایم العاقل در ذکر کار که از عبادت و محبت
 توفیق عنایت کن و بیت خالص که فرمود از وساوس شیطان حفظ فرما کشف حجاب از
 مقامات فلک انشا الله است انفسه المحور المحوراء الانسیه علیها التجات الوافره عبودیه باشند
خصیصه ایست در بیان شمایل و لایزال خست سدا الله در فرائض عفت پاک
 خواهم پنهانی فلک تابویم مدح ان رشک مالک اجمالا انخدره و بالائی بلند و چرخه افروز
 هزاران ماه و خورشید مستند و الکوکب الدری و الصباح الا للهی فوی انام بعکس
 که ضعف الانام بوده اعضا مناسبت قیافه اودال بریزکی و نهایت پاک نام انچه که صفت
 کمال بوده و از جمال در انخدره بوجه انمکه و کل بوده فضایل صورت و معنویه من جمیع الجواهر
 و وجود و انهم محبت نیست زیرا که این خاوند رب الملقح جمال و کمال بوده و هر کس جمال
 کمال رسیده از نور ان بوده و معنی انشی غیر فائده بالجمیع حقیقت انمکه از انوار انمکه در
 شئون ان معنویه شبیه حدیث بزرگوارش حضرت شفاعم در فصاحت و بلاغت و کفایت کلم
 معانی بید بزرگوارش حدیث در صف در عصمت و عفت و جفا عونه مادش انسیه
 در حلم و بردباری نظیر اود و الا اخرش حضرت امام حسن مجتبی در شجاعت و بزرگواری
 و صبوری در عذاب چون حضرت سید الشهدا در جلالت و قار و متانت و بزرگواری
 مثال حقیقه اش ملکه بجا و این شئون ان و کالات در انمکه و محبت نیست چرا که در دین
 سید الانبیاء و سرور و صباء مرتبت شده و از پستان عصمت و عفت و طهارت شریف
 و یاد و کوشش و عرش المعاشیه و خلد و انچه استعداد و قابلیت در دین انمکه قرار
 داده و هم این کالات انخدره و در انبیا عالم ظاهر و باهر که در انمکه ای واحد احد قسم که اگر
 ندان بود که از انوار مکنونه الهیه بوده و انفاذاتی در بر محل چنین مصائب نبوده که اگر عیشی در
 انشای ان مصائب و از انجبال و اسباب وارد شدی چون سبیل از جای خود حرکت

و این کلمات
 در این کلمات
 در این کلمات
 در این کلمات

خصیصه بیست و یکم

۷۰

نمودی باین جلالت و نبالت چنان بسیار که حضرت احدیت قیام و اقام نمود که هیچ
مقامی را طی و در جان او اصل بحدی که زینش فریب مرتبه نبوت و امامت بوده بلکه بنیت
خاصه تا ابد چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد جمالی که از مادرش حضرت صدیقه
از او این بنامه و نخواهد آمد زنی مانند این مجلای در معرفت و تقوی و علم و حلم و قیام و
و عفت و دانات و منانت و طاقت و غیرت و حمیت و عبادت و مانی کالان جنانست که در
هر کالی بصورت و رایلینج مدتی از او جرات و اکل را آورده و در مقام امتحان کلمه کالان
مختاره ظاهر و پدید آمده و چنانچه در این **خصیصه بیست و یکم** در بیان مجلی
بخاری احوال آنکه سلام الله علیها ائمه در خصیصه اول آنکه در انجیل المصابی نقل کرده
ولادت آنکه در ماه شعبان سنه شش هجری و این قول را نیز چه دادیم بر این در طراز مذکور
نقل شده اکنون چون در احوال آنحضرت متبع نموده آنچه مکتوف نموده ولادت با سعادت
آنحضرت در شهر سیفیه یا شهر هجری در ده و همانا سبب این اختلاف در ولادت
حضرت امام حسین علیه السلام که شیخ مفید از در روز و نیم شهر شعبان از سنه
از هجرت دانسته و شهید در کتاب روس در و آخر ماه ربیع الاول از سنه سوم هجری میل
و بنا بر قول اول بر حسب عادت و بخاری طبعیت که اطفال را در و سال شش در همد که این
دو سال مدت فصال است چنانچه در قرآن مجید است و حمل و فصال تا نوزده ماه که
در خصوص جناب امام حسین علیه السلام که مدت حمل او شش ماه و فصال او دو سال بود
و همچنین مانند اطفال نهمه در دم که عادت غالبی است ولادت آنحضرت در عشر ربیع
الثانی از سال هفتم هجری خواهد بود و بنا بر ثانی در ماه محرم از سنه ششم و از بعضی بزرگان
منقول است ما کان بین الحسن و زینب علیهما السلام الاطهر و احدا و شهر واحد و بین این
دو نفر تفاوتی نیست و هم این قول را نباید نماید و این که جناب امام حسین علیه السلام
چون اطفال دیگر از شیر مادر پرورش نیافته بلکه از سینه کنان نبوت میآمد و سیر

میشد

خصیصه بیست و یکم

۷۱

میشد چنانچه در کتاب کافی دیگر کتب مطبوعه است و بنا بر این نواید بود ولادت آنحضرت
بعد از ولادت حضرت سید الشهداء در اواخر جمادی الاول از سنه ششم هجری و هم ممکن است و آنکه
که در نیم جمادی الاول از جناب صدیقه روان روایت نموده اند و نیز در ولادت سید
التهجد تعیین نموده اند ولادت این مکرم بوده و آشنایه و تعیین شده باشد و هم نواید که
این معنی را نمود از روایتی که حضرت ثقه الاسلام کلینی عطا الله مراده در کتاب کافی از حضرت
صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود کان بین الحسن و الحسن علیهما السلام طهر
و کان فی البیوت سته عشر اربا الطهر فدا اقل زمانه و هو عشر ایام حرمین
فیه یستفاض طهر بین المولودین اختصاص بولادت اند و نیز گویند که ولادت آنحضرت
در ثمانت ولادت حال بدین گونه بوده که بین هر کلام و دیگری فاصله نباشد زیاده
از طهری و با آنکه چون از ولادت حضرت سید الشهداء چندی بگذشت نقطه مبارکه جناب
صدیقه صغری زینب کبری از صلب مقدسه امیر المؤمنین در رحم مطهره صدیقه کبری فاطمه
زهرا از کف و کانت خورانی الاصلاب الناحیه الطاهره و الارحام الزکیه الطاهره و نفس
مقدسه زینبیه و نور متوره انوار النسبه که در عوارضیه نورانی و نشانات مقدسه
میگردد و در سر او عظمت و جلالت زور و مقدس را طی جدا کرد و از فساد و علقه بر عرش
بود و همی بسج و تقدس حق تعالی شغول چنانچه در فقه مائ کتاب سنه هجری و در هم
در این وقت از بدن طیب طاهر ظاهر را بر کمر چنانچه نور و مقدس را طیب را برای کشف ظلمت
از میان نور و مقدس بدین مکرم را برای کشف ظلمت از این عالمین با مرغدا ببعالی و بعد از
کف و بر حسب خفیت بد و پیوست که چه خوش گفت آنکه گفت جنس را با جنس میل
است و خوشی شخص که از خوشی از سرگشتی هر که خود سرگشته سر و سر
سرا و هم نور را دانسته و آنکه خود ماه است جوید ماه را که نواید بد ظلمت که هر
نور خواهد که نور را است نوریان و اتصال جلال است پس بر حسب عادت

و بخاری

خصیصه بیست و یکم

۷۲

و بخاری طبعش بشی پس از وی چند عمره و دو نشسته بود را بنور مبارک خود و
و بشی و م مسعود خاکی نشینان خطر خاکی را این بکانه هر یک و لول و نایک سراج افلاک
و سائید و چنانچه اسنظها رکزد در ما تقدم در پنجم شهر جادی الاخری از سنه پنجم باشد
دوره سینه منوره منولدر شده اشرفش من زینب بضیها هاهنا فاضالت بنور هاهما سواها
و اما آنچه صاحب طراز المذهب از روایت لسان الواعظین استنباط و اظهار نموده
که ولادت آنحضرت در ماه مبارک رمضان در سنه پنجم هجرت باشد منافع بسیاری از
صحیح است که برای احدیست و تواریح غنی نیست پس بناء علی ذلک در وقت رحلت رسول
خدا صلی الله علیه و آله این نخل در پنج ساله باشد و این اول صیبه بوده که بر آن نخل
دو جهان و بلا کشید و در آن وارد آمد و چنانکه نخلت از رحلت رسول خدا صلی الله
که مصیبت صدقه کبری و وفات آنحضرت روی نمود و پس از وفات آنکه مرگ جناب زینب
و ام کلثوم در حجر زینب پدید برز و گوید و بر حسب وصیت ظاهر علیها السلام امیر
المؤمنین امامه در خوار مرگ و انبیا و حج اختیار نموده و بخانه آورد و امام زینبی از
صالحات دنیا بشارت مباد و پیغمبر و ابیبار در دست داشتند و امامه ایچرا از محبت
و شفقت خدمت گذاری بود نسبت بجناب امام حسن و امام حسین و زینب ام کلثوم
علیهم السلام بجای میآورد و عمر مکرر زینب علیها السلام در وقت وفات مادر و قریب
طبع بوده و بر روایت ناسخ التواریخ انگاه که صدقه ظاهر و وفات نمود حسن حسین
در پیش روی پدر نشسته می بگرستند ام کلثوم زینب علیها السلام بر فی او میخیزد
خود را بر دانی پوشیده دامن کشان میبامد و می گفت یا ابنا یا رسول الله الان مرما
از حضرت تو است آمد و دانستم که دیگر تو را بدیدار نخواهم کرد و بالجمله در کفالت
پدر برز و گوید بیغم معارف الهیه و احکام دینیه میبود تا انگاه که مجد شد رسیده
و بخت شد ها و در ایستاد چنانچه از کتب تواریح و حدیث عامه و خاصه مشهور

میشود

خصیصه بیست و یکم

۷۳

میشود این مکرر در ثمانت نسا و فریش و خوانین بن هاشم و خزان عبدالملک در
کثرت زهد و عبادت و ثمانت عفت و عصمت و وفور عقل و مکارم اخلاق و از اسبلا
و بزرگی متباز داشتند بلکه قرأت تمام نهای صد و یفین ملک کتب ملک العرب و الهج خدیجه
کبری و ملک الانبیاء و اهل زهر اسلام الله علیها بوده و لذا امیر المؤمنین علیه السلام برای
آنحضرت احرام ایستاد داشت چنانچه هرگاه خواستی زیارت جد برز و گوید و شرق شود
امیر المؤمنین سر فرموده چنانچه ای مسجد الخاموش نموده و در آن یک شب خود و حسن
و حسین به ملک اول پس از زیارت بالور لیس نمودندی و از بعض کتب تواریح و ناسخ البلا
این ابی الحدید نقل نموده است که بن قیس که یکی از عمار رؤساء طایفه کندی آنحضرت را از
امیر علیه السلام خطاب نموده آنحضرت منقب و بر داشت فرمود این جنت را از کجایا که از پدر
و از من خواستکاری کنی زینب شیشه خدیجه پرورد بدن دامن عصمت است شهر او
عصمت خورده است و از اچایا که با او هم بسر شوی و آندی نفس علی بد و اگر این تیر
نکته این سخن نموده یا شمشیر نور اجواب گویم تو کجا که با یاد کار زهره منکم شوی باشد
امیر المؤمنین را حق نمیشود و اشعشع بن قیس ترویج نماید عقیده او با او متکلم نشود و نمیشود چه
حال داشتند در عالم معنی و تقی که این زیاد بان محذره بنای مکمل را نمود و بالجمله در آن وقت
که تقریباً هفت سال از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله باحوال اهل بیت السلام گذشت
الا و عبدالله بن جعفر بن ابیطالب علیهم السلام که بیلاک فدر و صوف و دنیا ل شأن
معروف بود و آنکه در آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرم برز و گوشتش بوده خاستکاری
نموده و در این مقام چنان مناسبت که شطری از احوال جناب عبدالله بن جعفر بر اچ
طالب علیهم السلام مرقوم کرد و بدینکه جناب عبدالله در در رجسته در ایام امامت
بر ابیطالب در اند با اتفاق فاده و مادرش اسماء بنت عبدالمطلب که در وقت هجرت همین
مجلسه در آنوقت جناب جعفر هجرت نموده و در آنجا سه پسر و دو اول عبدالله در وقت

میشود

خصیصه بیست و یکم

۷۸

فروا می شام و از آن قهر ناپید المقدس و معتزل دست و سوار آمدن لشکر را اینجا جوی
گذاشت و دایه جک را بدست و داد و جناب او روانه مکه کرد و چون نزدیک مکه
رسید در میان لشکر اسلام و لشکر حریف که از فرزند زید همدارین بودند جنگ در گرفت
چون جعفر بن جاک را مشاهده نمود چون شمشیر خنجر را پیش ناخن و اسب خود را پی
و همچنان مشغول جنگ گردید مرد و مرکب زین میافکند و سایر مسلمین نیز شایسته
وی نموده از اسب پیاده شدند و جنگ را صورت شناسند و جناب جعفر علیه السلام
علم را بدست برگرفت و بایت کامل التواتر این شعر را بر جز میخواند یا حیدر یا حیدر یا
طیبه و یار دشمنانها و التواتر قدی عدلها کافر بیعت انساها علی الاضطرار
چون عاقر کفر را خالت را در او مشاهده کرد که در کفر با طرافش را گرفتند و برگردانید
او رفتند نخست دست راست را بجناب را قطع نمودند علم را گرفت بدست چپ
گرفت و همی جنگ نمود تا آنکه یکصد زخم کاری برداشت آنکه دست چپش را قطع
نمودند جنابش همچنان علم را با دویاز و نیکه داشت و بر سینه نیکه داده بود و همی رخن
میخورد و مسلمانان از غیب بر چهارده نفر پیش میروند و در دست و کار او را خن
و بر زمین افتاد پس زید بن حارثه رضی الله عنه پیش آمد و بزودی علم را در دست و گذا
و در این وقت بروایت علمای عامه و خاصه خدا تعالی زین را از ایشان و میدان
جنگ موند را در برابر چشم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله داشت تا آنکه از
جنگها بدان کرد آنکه فرمود اخذت الرابیه زید فاصیب ثم اخذها جعفر فاصیب ثم
اخذها ابن رفاعه فاصیب و ابن سخن میفرمود و میگریست و بالاخره مسلمانان را فتح
آمدند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود عوض دودست جعفر کرد و در کجاء قطع
خداوند او را در بهشت دو بال گرامت فرماید از باقوت نادر فضایی بهشت پرواز
نماید و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان نمود که از برای اهل و عشیرت

جعفر

خصیصه بیست و یکم

۷۹

جعفر طعام زینب را آنکه از ما بگذرد و ما را بجناب اند و با هر طبع طعام نمیدانند از اینجاست فارغ
البال باشند و شهادت جعفر در سال هجری بوده و از مدت عمر او چهل و یک سال گذشت
بود و جد مبارک او زید و عبد الله بن رفاعه و از دایه فیهل فون نمودند و انقهر را نا
ساختند و در کتاب جوه الحیوان در مری مسطور است که زید را آنکه پس از موت سخن
گفتند جعفر را علیه السلام بوده این اثر و آنچه هلاک به آخر سوره فرائد نمود و آنکه
الذین قتلوا فی سبیل الله ما اولئک ابناء عند ربهم برزقون و شعرا در مرتبه الجناب شعر
بشاری نشان داده اند از آن جمله این بیت را در کتاب عمده الخالد زکب بن مالک
نقل نموده است لا یقتدون لجعفر و لواءه فلام اولهم فتم الاول فتم الفرس للنهر یفقد
و التمس فکشف و کادت ناقل سلام الله و رضوانه و تحبانه و بر کانه و صلواته علیه و آله
الله شفاعته و در انوقت جناب عبد الله که کوهی نورس بوده است بر او شایسته چو زید
نزد کرد از مچی بن ابی العلیه میفرمود در خاطر دارم انوقت را که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
واله بر ما درم در آمد و او را از شهادت پدید آمدن من و بر ما درم را در بر کشید و همی
دست بر سر روی ما میمالید و قطرات اشک چون مروارید از چشمش بیفت بر عاتق
شهرش جاری بود و در حق ما دعا کرد و فرمود اللهم ان جعفر بن ابی طالب من الحسن المشایب
فاخلفه فمروا به الحسن ما اخلفنا حدیثی فمروا به ما درم را ایشان داد و آنکه حدیثی
معالی از برای جعفر و ابی القریه داد با فرشتگان طهران نمایند پس ما درم را بپایان و رضی الله عنها
در ساحل تنویر عرضه داشت چنانکه شرا و است مردمان را از این قصه اطلاع
دهد پس رسول خدا دست مرا بگرفت و با خود عیسی آورد پس بر من برفت و مرا پیش
روی خود نشانید و فرمود بدو حالیکه آثار خزن و اندوه از چهره مبارکش ظاهر بود آنرا
کبر خیزد با خیر و ابن عبد الا ان جعفر فلا ستمه و قد جعل الله له جناحین بطین باطنه الخ
پس جناب را صبر پذیرد و مرا با خود بخواند و فرمود تا آنکه طعمای از برای ما از تیب

پس

خصیصه بیست و یکم

۷۶

و بیعت گفت این کار را من چو اگر بفار ایام اعلمه خویشاوندی است عمر و کفتم فم بخدای که
 با نجاشی اظهار دادم این جماعت را عبد الله بن ابی سفيان بن عقیل بن عبد و بنده است چون حج
 کرد بدو عمر بن العاص بن جعفر شاه در آمد و آنچه را گفته بود نزد نجاشی اظهار داشت نجاشی نزد
 صاحب بیعت آمد و در حق عیسی چه فایده ای که سلفه را باید تا انوقت چنان نازل و بر ما وارد نشده بود
 پس مسلمانان را بفرمود که کشتن را از عیسی از میان بردارند و جواب گویند جعفر گفت بگویم
 مگر آنچه را که عیسی از جانب خدا آورده است چون در پیشگاه نجاشی در آمدند گفت شما
 در بار عیسی چه بگوئید جناب جعفر گفت همان گوئیم که پیغمبر از جانب خدا آورده است
 و هو عبد الله و روحه و كلمه الفاها الى عزيم العذر راء النبوة چون نجاشی این را شنید دست
 خود را بر زمین زد و چو بر گرفت و گفت ما عیسی بن مریم ما ظن هذا هذا العود کنا لای
 انکه عیسی علی السلام نجاشی را از آنچه گوئیم روی بجنبه خود و گفته بود و بدو را مانند
 بر رویانیت شما نیست و فرمود ایضا را بحدید آوردند بن جماعت با آنها و اگر از آنها را حاضر
 بعد از اینها انابت فم بخدای و انحال که ملک را بمن باز کرد انبیا خدایتون نفرمودن
 سخن اشاره بود بآنکه ملک حبشه را از دست پدرش برین کرده بودند و او را اسیر
 نموده و از آن پس خدا تعالی او را نصرت داده و ملک پدر را باز رسانید و بر سر بر تخت
 قرار گرفت و با جماعه عمر بن العاص و عبد الله مابوس و غائب بیکه باز شدند و نجاشی را
 آورده و بر او ابی بو نعیم اصفا هانی در خلوت بر خای خود گفت امروز باید در مجلس نجاشی من
 خطبه بیاش و از شما هیچکس نباید در آن سخن بزدان آورد و چون روی بجانب درگاه
 نجاشی آوردند ملازمان اشاره بجهت نمودند جعفر گفت همانا ما حاضریم تا بشیم سر در
 بر دران سجده ننمائیم چون نجاشی اینها را بدید گفت عجب است شما و بدانکه اگر از جانب او میسر
 و من شهادت میدهم انکه عیسی علی السلام قطری و را و شایسته داده پیغمبر شما است
 و اگر تیر این بود که متعلق امر لطیف فم بخدای جناب در روی منبها م و تعیین مبارکش را

میوسد

خصیصه بیست و یکم

۷۷

میوسد و با جماعه بعضی از نصیرین را عقیده است انکه بر او فاسد معلوم انزال الى الرسول
 نری اعینهم ففرض من الذم و باره نجاشی را قیستین و انزال شد و پس از این قصه و مسلمین
 در کمال لذت در جوار نجاشی زیست نمودند و نجاشی را الف تاجی با جناب جعفر علی السلام
 حاصل کرد بدو اغلب وفات بلافاصله جعفر سرور و از کلماتش هم میسر بود و در انوقت
 انجناب را الزامه سید بر کرد و اول عبد الله که اگر اولاد جعفر و از انجا بر او است بر چو
 در اندک چون وی مؤد کرد بدین روزی چند نجاشی را بر سر خدای رحمت فرمود پس
 از آنکه سالها از وی پی پی و انرا از منبت قدوم عبد الله دانست و چون در وجبات
 عبد الله نکران مبدل از سعادت و سعادت از او شاهد میبود و الحمد لله بنطق عیسی
 جده از انجا بساطع البرهان لذا فرمود خود را نیز عبد الله نام نهاد و از جانب جعفر اسناد
 نمود اسماء امیر خود و در پی فرزند او را شمر خواند تا بدین شهر را بدو پیش باید و میسر
 خوی و مکارم او کرد و اشاره الهی نجاشی عیسی نظری داشته هرگز از شهر یا اسماء بر و نش
 یافت بطریق صلاح و سلا و پس گرفت و صلاح جناب محمد بن ابی بکر و اخلاص او را انقباس
 عبد الله اسلام نیز از انکی انشهر است رحمت باد بران پستان و دیوان شهر مع الفقه جعفر
 مهاجرین و بیست و یکم بکر ندانگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله بنده طیب
 فرمود و دنیا و الاثنه فم بهی بنای محاربه با اهالی قلاع خبیث گذاشت و جماعت مهاجر
 و انصار پروانه و از اطراف آن بزرگواران فرستادند و شریعه مقدسه اسلام را به الجدر و نفی
 یافتند و انوش جناب جعفر از منبت عیسی طیب مر اجعت کرد و ورود انجناب مصادف
 شد با فتنی که خدا تعالی بر دست امیر المؤمنین علی السلام جاری ساخت و قلاع خبیث
 مسلمین در آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز فرمودند علیام بود و جعفر بن شری
 باقی خبیث دست بکر دن جعفر را آورده و پیشانی خود را بر او بر سر داده و در انوقت
 جناب عبد الله که در آن روز سال بود و با جماعه غریه و مؤمنان در رسید که نام فرماست

قوالی

خصیصه بیست و یکم

۷۴

سوم متحد و هانا سبب مجرب و جماعت اند که جماعت شرکین بسیار در مقام اذیت
و از جماعت مسلمین مکذیب شکایت نمودند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله انحضرت
داد باطل را حشبه هجرت نمایند پس جماعتی از مسلمین که عدلها سوائی نسوان و صبیان
زاده از هشتاد نفر بود حشبه مهاجرت کردند و از انجمله جناب جعفر رضی الله عنه بوده
و او ام سلمه روایت شده منفرع باشد چون در زمهر حشبه نازل شدیم و در جوار نجاشی درآمد
بسیار با ما نیک نمود و پیوسته بر دین و ایمین خود بودیم و خداوند را بر طریق اسلام عباد
میتویدیم و که منقرض نمایند و از هیچ کس ریغ و از تیری نماند پس چون شرکین بر طاعت
دانستند از امتعت قدس که هدا بانی فراهم نموده بادر نفر که عبدالله بن ربیع مخزومی
و عمرو بن العاص بجانب نجاشی سلطان حبش فرستادند و درخواست نمودند که نجاشی
را بدلفا تسلیم نماید و همچنین از برای خواص درگاه او هبیه تحف و هدایا بدادند و نادرا ببا بالفا
مساعدت نمایند چون در حضرت نجاشی درآمدند و هدایای خود را بیکدیگر رسانیدند و انجا
کردند جماعتی از ستمهای جوانها متادست از دین و ایمین و عیش خود برداشته بدلفا حشبه
درآمدند و بدین عبوی نیز بدین نامه و دینی تازه اختیار کرده اند اینک اشرف و بزرگان
ما را بخدمت شاه فرستاده درخواست نمودند که انجا را بآراء و افکار دارند تا بیکدیگر حشبه
دهیم پس وزراء و بزرگان دیار نیز در مقام تصدیق انها برآمدند و بدان اشاره کردند
که این جماعت را بدلفا تسلیم نمایند چون نجاشی این بشنید در خشم شد و گفت فتم
بزرگ که هرگز جماعتی را که بدین پناه آورده اند بدشمن تسلیم ننمایم و لکن با انها سخن
ناحقیت حال معلوم کرد پس اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را انجا خواند چون حشبه
شدند بدین و ناچلی پناه را ستند و جماعت اسافه خویش را نیز بدان مجلس احضار نمود
و ایشان مصاحف خویش را در اطراف او گشودند پس روی جماعت مهاجرت کرد و گفت
این چه دینی است که اخبار نموده اید و از قوم و عیش خود کناره نمودید پس از میان

خصیصه بیست و یکم

۷۵

جعفر بن ابیطالب علیه السلام بحواب مبارک فرمود و گفت ایها الملك ما جماعتی تو
در جاهلیت و جهل سپهر یکدیگر و کار مایست بر سبیدن و قوت مایست حوالات بود و بظلم
عادت کرده و بقطع رحم و موافقت فواحش خوی گرفته ضغای مامهور را فواید اند که
خداوند تعالی رسولی بعین که نشی و امیتانسم و صدق و امانت و از امیتانیم بر ما مبعوث
داشت و او ما را بخدای تعالی دعوت نمود و بنوحید و عبادت و امر نمود و از انچه ما
و پدران ما بران بودند نمی نمود و بصدق حدیث و ادای امانت و صلح رحم و حسن
و گفت انچه ما و دماء ما مور و از فواحش و دروغ و خوردن مال یم و فساد محضات را
فرمود و امر کرد تا خدای تعالی را عبادت نمایم و لا نشرب احدل و ما از امر نماز و روزه و زکو
نمود و ما او را تصدیق نمودیم و بد و ایمان آوردیم چون قوم ما انحال بدانشند دست
بجانب او گشودند بطوریکه نتوانستیم در حجاز اقامت کرد تا چارید با رفوهر بسیار و نور از دنیا
برگزیده بنویسنا همد شدیم و هم اکنون امید داریم در پناه نومظلوم و مغفور نمایم نجاشی
گفت از ان ایات و کلمات که گوئید پیغمبر شما از جانب خدا آورده چیزی با تو هست معر
گفت بلی گفت چیزی از انهار بر من فرات نمایم پس جعفر گفت بسم الله الرحمن الرحیم
که بعضی ذکر محمد بن عبد زکریا از نادری و بر نداء خستنا نار سپیدان که فرمایند اند
و الکتاب مریم اذا نزلت مکانا شرقیا و انحدت عن دوائهم حجابا فارسلنا الیها روحنا
فتمثل لها بشرا سويا نجاشی چنان بگریست تا اشک چشم او از کمرش جاری کرد بد علما
و اسافه چنان بگریستند که صحفها در دست انها رفته انگاه نجاشی که قسم بخدا
تعالی که این ایات بالحقه موسی و عیسی از جانب خدای پیاوردند زبان مشکلی است پس
روی بفرمود ان العاص و انند بگری نمود و گفت براه خویش باز گردید سو کند بخدای تعالی
ایشان را انشاء السلام نمایم چون از ترش بیرون شد ندعروین معاصر گفت بخدا قسم علی
ببرو نجاشی بر کردیم و عیسی از ان جماعت بر شمار ما جلکی مستاصل کرد ند عبدالله ابی

خصیصه بیست و یکم

۸۰

پس از آن برآمدند و در حضرتش طعام تناول میکردیم و سلیقه مقداری شعر طبع کرده باورغ زینت بافت و قفلن بران طعام بکار بردیم و برآدم تناول کردیم و ناسه روز من و برآدم در حضرتش رسول الله علیه و آله در بیرون از واج انحضرت میفرمودند و از ان پس بخانه خود مراجعت کردیم و رسول خدا از برای ملاقات ما بجا آمد و در آمد و من در آنجا کوفته ای را خلف میپایانیدم پس اب در چشم انحضرت کردید و در حق من دعا کرد و فرمود اللهم بارک فی صفقه و از بخت دعای سید انبیاء در غایت روزگار هیچ بخت و شرف تو دوم جز آنکه در معامله بخت باقم و ایضا در آنکه این جو زینت است چون سید و زاده ام جعفر کذشت خاتم انبیاء بجا آمد و لا جعفر تشریف برد و فرمود ادعوا الی ابناء اخی پس بران ایستاد که من بودند محمد و عون و عبدالله ما استد سوجه در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله حاضر شدند پس فرمود خلاصه آمد و سرهای آنها را تراشید پس فرمود اما محمد هانا شبیه غم ابو طالب علیه السلام و عون بخلق و خلایق من شبیه است انگاه دست عبدالله را بگرفت و گفت الله ما خلف جعفر را فی اهل بختی بارک لعبد الله فی صفقه عینه بعد از استاء بیامد و در کار فرزند ان خود را خلع و سرش نه و در رسول خدا بد و فرمود انما من علیهم السلام و انما هم فی الدنيا والاخره و در کتاب بخار الانوار مجلسی روایت کرده چون جعفر بن ابیطالب علیه السلام بد رجعت شهادت فابض خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله فرمود ان کریم طاهره ناسه از برای خانه جعفر بن علی طعام دهد و بدیشان فرستد و دست بران جاری شد و هم در آنکه این جو زینت عبدالله روایت است فانون رسول خدا ان بود که از سفری مراجعت میکرد که در کان اهل بیت خود را ملاقات میفرمود و در مراجعت از یکی از اسقار امیر انحضرتش سبقت دادند پس مراد بر گرفت و در پیش روی خود بنشانید پس یکی از فرزندان طاهره که نام حسن بود با حسن آید آوردند و او نیز در حق وجود مبارک نمود و بدین حال وارد شدند و شدیم و از حسن بن سعد روایت کرده گفت سینه ام را بستید

کریم

این روایت از ابی جعفر علیه السلام است

خصیصه بیست و یکم

۸۱

کریم اواه جناب عبدالله که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مراد به خود سوار گردید و حدیث پوشیده با من گفت که هر که با احدی در میان نمیکند و هم در آن کتاب است و زین عبدالله که گفت با عبدالله جعفر بن ابیطالب میفرمودند و در خاطر است از روز که من و ابن عباس و یونس ملاقات کردیم و رسول خدا را عبدالله گفت بی ما را با خود برد و یونس ای کذاشت و از این جواب عبدالله نیز بغایت عجل و سرشار گردید و در کتاب ناخن در فیه و از این خبر خدا روایت کرده که انحضرت در حق عبدالله دعا کرد که اللهم بارک فی صفقه عینه از بر اند عبدالله که چندان مال و شتم یافت و جود کرد و روزی که مردم مدینه چون فرزند بگریه و عده ادانش را بطای عبدالله معلوم میداشتند و ابو الفرج در کتاب غلظه روایت کرده و حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابی عبدالله علیه و آله و فرمود و هو غلام صغیر و بعد از کودکی شری از کل زینت داده بود پس رسول خدا بقتل کرد و فرمود بالین چکی عرض کرد میفروشم خاتم انبیاء فرمود بهایش را چه میکنی عرض کرد در طب بخورم و میخورم انحضرت در حقش دعای خیر کرد و عرض نمود اللهم بارک فی صفقه عینه و از یک کتاب دعا را اولی عمر هر معالطی که نمود سودمند گردید و با بجلد جناب عبدالله و سایر فرزندان جعفر علیه السلام همواره مشغول و عنایت حضرت خنی مرتب بودند انگاه که انحضرت را ایام منقض گردید و بعد از رحلت انجناب همچنان مشغول عنایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودند تا بعد از شد رسیدند و عبدالله را در غایت بنی هاشم بصیاحت و خمار و حسن کردار و شتم و مال و سخای پیکر ان استیاز بوده و جناب امیر المؤمنین علیه السلام و از سابق خاصه اختصاص میداد و چون عقیده که بنی هاشم کبری سلام الله علیهم ایدان حد رسید که زنان را بشهر فرستند عبدالله جعفر بن عمر در آمد و انقدره را خواستاری نمود و نیز کان بنی هاشم نیز بدین معنی اشارت کردند و در آنوقت جناب عبدالله را مفارقتی بود که بدان جمل و طندی از فرزندان جمع نبود و غنث صباغت منظر که وی داشته چنانچه او را شبیه عبدالله علیه و آله و آتش

والد

خصیصه بیست و یکم

۸۲

والله ما جد بنو قریظ صلوات الله علیه و آله باقیه بن سبب و ابان نام نهادند در قریظ مقام علم و مقامت و چنانچه از جمله روایات حدیث و مفسرین قرآن مجید بشمار آورده و مراتب علم و دانش و معرفت و تحقیق امام علم و فصاحت و بلاغت و ههانا از محاورات و مناظراتش در مجلس معاویه و زید و خطبایش در حق حکیم بن کوفه معلوم میگردد و ههانا در صحاح عامه و اخبار انجائش روایاتی موجود است سوّم شرافت نسب و نسبتش از حضرت خنی مرتبت که وی فرزند جناب جعفر و فرزند زاده ابو طالب و عبدالمطلب پیرغم رسول خدا و فرزند پدر امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و نسبش از رسول خدا بغایت نزدیک و قریش بدان حضرت در میان ذوی القربی بکمال بود چهارم لاغی و ثروت و عطای او که از بسیاری جود و سخاوتش میگویند و عبد الله جواد نام میبردند و منصب شاعر در باره او گفته اند الفتم حق کانک لم تکن عرف من الاشياء ثم لا سوی من وعادیت الا حق کانک لم تکن سمعت بلا فی سالف الدهر والام وحکایات جود و سخاوت و در کتب تاریخ و مستطاب عامه و خاصه بسیار است و اشعار بکثرت شعرای آن عصر در باره او است و انشاء کرده اند زینب و زینب کنبه عاتقه و خاصه است و فخر او هم در این معنی بسط فعال هم و بالجمیع چون در حضرت عم برزگوار اظهار تقی و تراویح عصمت صغری زینب کبری را نمود در حدیث مقدس علوی قبول افتاد و استند عایش باجانب رسید و زینب از وجع آنکه مرده و صفا جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر فخر و مناقب و افرودن بچین مناسبت و فضیلتش و افتخار پس جناب مولی المومنین آنکه مرده و زینب کبری را بچین زینب بنی هاشم بخانه وی فرستاد و در ایام وقت آنقدره را تقرباً پانزده سال سن مبارک بود و در این تاریخ امیر المؤمنین بر بویستند و سولخدا و رفقا نموده چنانچه روزی نظر آنحضرت بر او لاد علی و جعفر علیهما افتاد و فرمود ههانا دختران ما از ان پسران ما هستند و پسران ما بدختران ما اختصاص دارند و عبادت خیر در احکام شرعیه بدین کوفه است و نظر انبی صلی الله علیه و آله

بوم

کتاب الفوائد
در بیان فضیلت
زینب کبری
ع

خصیصه بیست و یکم

۸۳

بومسالی لاد علی و جعفر فقال بینا البینا و بینا البینا و روزی خدایان پس در خانه عبد الله کشته و در ولایت نوبت رسید مردمان و اطعام می نمودند و بر فقر و مساکین اتفاق میکردند و چون امیر المؤمنین علیه السلام علیا مکرمه زینب را بخانه عبد الله روزانه از برای دیدار آنکه مرده بخانه عبد الله در آمد و باجناب زینب و عبد الله ملاطف بسیار نمود و در حق ایشان دعا فرمود و از ان پس هم بواسطه شفقتی که فیض از ان جعفر و علاقه خاطر که بخانه ام کلثوم زینب داشت همان نحو که با حسن علیه السلام سلوک میفرمود با عبد الله علیه السلام میل داشت کان علیه السلام لیلته عند الحسن و لیلته عند الحسن و لیلته عند ام کلثوم پس علیه السلام چنانچه از خبر شهادت آنحضرت مستفاد میشد و در وقت هجرت بکوفه زینب خلافت ظاهر بر نیز بر آنحضرت قرار گرفتند و از ان خود بکوفه افتاد و جلالت علیا مکرمه زینب عم جدی بود که معظّمات و محترّمات کوفه و عراقی بجلالتش افتخار و با استغراب و تعجب میوزیدند و جناب عبد الله در تمامت جنکها و غزوات در موکب ها پیون علوی حاضران انگاه که امیر المؤمنین علیه السلام را در کوفه در محراب عبادت ضربت زدند و باین ضربت بد بجهت دفعه شهادت رسید و امامت و خلافت منتقل بحضرت مجتبی کردید و حضرت نیز بچین با معاویه بنی جندک را گذاشت و با آخره بر حسب مصلحت با معاویه صلح نمود و در سنه چهل هجری بدین طریقه مرگست فرمود و اهل بیت خود را که هم علیا مکرمه زینب را در میان آنها بود بمدرسه برگردانید پس از ان محترّمات آنکه عصمت و طهارت در حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند تا زمان که حضرت مجتبی را زهر چشاندند و بدان زهر شهید گردید و استقر الامر علی الحسن علیه السلام حضرت نیز بعد حضرت مجتبی را با معاویه پاسبانوار داشته آغاز مخالفت و محاربت فرمود و در این وقت که سپاردن و ریاست بنی هاشم بحضرت سید الشهداء ارواح العالمین له الفداء منتهی شد آنحضرت کمال محبت و شفقت نسبت بنحو او و عبد الله جعفر را داشته و در

تعداد

خصیصه ابلیس و نیک

۸۶

مثلاً داولا و عبد الله جعفر از حضرت عقبه بن خالد در سال موته چون غوغا نمود و بفرقه نظر
درست آمد چنانچه این جوانی و بعضی دیگر کاشته اند در راه چهار دیواری که در حرم بود و علی بن
الاکبر و محمد و عباس و ام کلثوم و ام کلثوم و محمد در کربلا شهید شدند چنانچه شرح اخبار و انصاف
خواهم شد و بعد از آنکه او را دید که سطور است نام کلثوم و حضرت خباب زبیب که در خانه
صفیات کمال از حسن و جمال و عقل و ذکا و عدل و نظریه داشت در ایام حضرت سید الشهدا
نجات شدند و سید معاویه بن ابی سفیان که در مکه و غدر فریب بود برای استحکام خوار
برید چنان که برای بنی امیه و سید بانی هاشم و صلوات نموده باشد اما طاعت بمصالح
انجام داد و بر آن که عامل او در مجاز بود چنان که کلام کلثوم و حضرت عبد الله بن جعفر را
برای بریدن خطبه پس مروان بن محمد بن عبد الله جعفر را داد و درخواست معاویه را امضا
داشت عبد الله بدو فرموده اختیار ام کلثوم با من نیست مرا و اگر از دست من برود و من
حسین علیه السلام چه قطع نظر از سادات و بر ما ائمه ام کلثوم بنی امیه پس مروان بن جعفر
خامس را عیاشی شده و او را از خواستگاری معاویه مطلع ساختند حضرت فرمود
در باب با خدا تعالی سخاوت تمام و در خواست کلثوم دعا می فرموده و رانگاه که مردم
در مسجد رسول خدا جمع شده مروان با جمعی از بزرگان داخل مسجد شده و بخدمت حاضر
العیاشی شده و در حضرت نشسته نگاه مروان بن حکم در آمد و گفت معاویه برادران
ام نموده نام کلثوم را برای بریدن خطبه غایم و صلیقی و محمد بن ابی را و معاویه فرمود
باصطح و دوستی بنی هاشم و بنی امیه و ادای پر حیل الله و صلوات من بریدین معاویه که می
است و نظیر و صلوات نام آنکه در خوشایندی برید با شما غبطه خواهند برید بیشتر از آنکه
برین غبطه میبرد در خوشایندی شما و برید کی است که برید با او و استقامت میکند و آن
کل و زبان عرب در نهایت تجید و نظم و بحال استعمال شود چون سخن مروان بدینجا رسید
ساکت شده و امام حسین علیه السلام آغاز سخن کرد و پس از سبایش بر زبان و ادای خطبه فرمود

اینکه

خصیصه ابلیس و نیک

۸۵

اینکه کفری صدام کلثوم را بدین روش معین نماید ما از انچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
زبان و حضرت خود سنت کرده بر من تشویق و این که کفری بدون عبد الله را چندان نکر باشد
او این که کلام و وقت بود زبان ماد برون بدان خود را و آنگاه و این که کفری این خوشایند
سبب صلح و سلم میان بنی هاشم و بنی امیه شود ما از برای خدا باشد و در طاعت و سیم و برای
دنیا باشد اما صلح بنی امیه و این که کفری در خوشایندی برید سود ما را است و زیاده از این برود و مرجع
مقبوط می شود از برید پس بدان آنکه با غبطه برید اما چنانکه و اما آنکه بد و غبطه برید اما
عقلند و اما این که کفری بنی امیه بد و برید با استقامت میکند همانا این مقام خویش را رسول خدا
نباشد بدین کلمات و میفرماید بشما ابی طالب و در صلح میفرماید و ابیض پس بنی امیه
تعالی التائی عیسی الدامل پس از آن فرمود کوه باشد تمام مردم ام کلثوم و حضرت عبد الله
این جعفر را کابین بستم پس عمر و اوس بن محمد بن جعفر و محمد و امیر است غزادام و بنی امیه
بد و یکی از زمینهای خود را که و اردلان در سال هشت هزار و دینار و چهار دینار و این وجه
کفایت معیشت آنها را می نماید بجاست خدا پس از آن مروان منفر کرد بد و کفر بنی هاشم با ما
از در غدر بیرون شدند و بجز عیال و و دشمنی قبول ننمودند پس امام حسین علیه السلام او را
بخطا و در آن قصه خطبه نمودن امام حسن علیه السلام عاشر را و غدر مروان و این چنین بوده
که حضرت امام حسن خواستگار عاشر بن عثمان کرد بد و مروان او را بعد عبد الله بن
نیر و او در مکشوف و با دایره و ابی کفایت مستعد و عیالات و عیالات در کتب ثبت نمود
و این وجه که ذکر شد فی الجمله اختلافی در ادب با کفایت که در بحال الانوار ثبت شد با کمال
مطلب و هم علیا اندر زبیب در بد بنی عبد الله جعفر و حضرت کذا و بی حاضر و در
حرفا مراعات بر کوا و این حضرت منظور و مشمول از حق حقیقت بوده ناشیست همی که
معاویه بد و ر و اصل و عبد دنیا با برید عید بیعت نموده و انصاف تمام اوقات را صرف
ملاهی و مناهی و در مقام استحکام سلطنت خود بوالی مدینه نوشته تا بیعت از وی

۸۴

خصیصه ابلیس و یکر

۸۸

عنون و محمد بن الحنفی است و اینها از او نیست فرموده اند از ملائکه کتاب انحضرت باز آید
و در راه و از جانباری در بیخ تنه اند و با نفاق بی بی سجد می کند و مکتوب می آید
شخصی چون عبدالله جعفریان جلالت و نبالت که در الجبل غماش اشاره رفت و آن
گفت بد و آن امر حضرت سید الشهداء از حضرت انحضرت تخلف جست با آن ارادت و
با انحضرت بنابر این محفل انحضرت برای خطبته نه هاست که در مکه و مدینه بود
انحضرت از امر با نیت و فقه از نیت فرموده چه اگر پدر را چنان شقاوت بود
که او را نمی بود بکفر از اولاد هاست در زمین نباشد و چون عبدالله جعفر به اسطه
نضابل و معاف وجود و نجاتش مقبول خدا اکل بوده و او را بقول دیگر حفظ الی هاست
او را از نیت نیت فرموده چنانچه رسول خدای در غره قبول علی السلام را در
مدینه بجای گذاشت و این وجه در نظر انحضرت بود تا بواسطه وجود او اهل مدینه
شرقیان سالم بمانند و این وجه بعید نباشد چنانچه مؤید همین مطلب است که
فرزند چون در میان شهرین را قتل نمود و با مسطور است که در فرزند خود را در بیخ
نهادند و جان خود را در بیخ نمایند و هم نایب همین معنی نماید خبریکه مسطور است چون
خبر شهادت اولاد عبدالله را در مدینه باید و خبر کوار بگذاشتند عبدالله گفت
اِنَّ اللَّهَ وَآلَهُ الْبَرِّ رَجُونَ عبدالله را غلامی بود ابو السلاس گفت داشت چون خبر
موت زادن خود را بشنید گفت هذا ما لقینا من الحسین علی چون عبدالله این
کلمات را بشنید سخت بر اشفت و سرود هان ابو السلاس را با فعل بگفت و از آن
پس فرمود باین الفاظ الحسین بقول هذا والله لو شهدنا لأحببنا لا انا ورضی افتل
والله انما یخفی عنهما و یغتری عن المصاب بهما انهما اصحابا مع اخي و ابن عی
مواهبین له صابین معه و از این کلمات معلوم میشود طالب شهادت بود و با جمله
چون سپردن احوالات و مقامات و میخایم همین وجه بنظر قوت میگرد و با جمله

علیا

خصیصه ابلیس و یکر

۸۹

علیا انحضرت زینب را در خود با نیت که ملائکه در این غریبه پلاها باشد با کمال سرور
آب اطرا حرکت فرموده هوای کیم چنان می کشاندیم بجزاز که خارهای مخیلان حریمینا
و از محل امن و امان بیرون شد و چون ابن عباس اصرار بعدم حرکت موی نموده و انکس
مفرون با جایت نشاء عرض کرد چون برای کشته شدن مبروی این زنان و دختران را
چرا بخود کوچ علیا مکه صدای ابن عباس را شنید متغیر شد فرمود باین عباس تشیر علی
شیخا و سیدانان خلفا همنام و عص و حله لا والله بل فخی معد و ثوب معد و صل علی الزنا
ان غیره بجهی ترتیب در حضور برادر ناوار و زمین بلایان کر بلا شده بیو در انکس
انگند و انضابا و سوا انجاست تفصیل انقاد رکنب و ارنج مسطور است و در کر بلا شد
برادر چه پلاها می کشند که اگر عسری از عشا را فها بر انبال جبال را سپاست گذاشتند چون
سبل از خود حرکت نمودی چنانچه تفصیل انقاد رکنب و انبال از انجمل و طفل خود را
با کمال سرور خود لباس حرب بر اهل پوشانده و انقاد انجسور را اهل نور برادر آورد و تقدیم
نمود و انقاد امر بجهاد با کفار فرمود نخست محمد بن عبدالله جعفر همنام مقابلت فرمود
این اوجزه قرانت نمود تشکوا الله من العدا و ان قتال قوم فی القوی عیان ند
نکو امال الفران و حکم النیر و البیان و اظهروا الکفر مع الطحیان و خویشین
را در میان اعداء افکنند ن از ایشان را با یزید و شمر و انوار و الوار ساخت انگاه بدش
عالمین فصل التعمی و رجس شهادت یافت انگاه برادرش عون بن عبدالله انقاد بدش
و این رجس میخواند ان نکر و فی فاما بن جعفر شهید صدق فی الجمان الا اصر
بطر فیما یجتاح انحضرت کفی هذا شرفا فی الحشر انگاه بجهت در آمد سخن سواره و
ن پیاده از مرکب حیات فرود آورد انوقت بدست عبدالله بن بطر الطائی و بر و ابی
بدست عبدالله بن قطیبه التمیمی لعنه الله شهید گشت و از کمال مقامات حضرت عقیله
است که ابد در مرآت خود اسمی از دو یاره ن خود نبرده و هم در محبت برادر و محفل است

و ذلک

در این کتاب

خصیصه ابلیس یکم

۹۰

و زکات از کربلا کوفه متحمل کرد به مصیبات کوفه انچه دره را نتوان کم شد چرا که در همین
کوفه انچه از چنان عزت و احشام بوده عند ذلک اعظم و عیان آن روزی شرف محبت
انحضرت و چسبید برای آنها امپرسنشد کفون با چه حال ذلت و خاری و اردان شده بر
شخص اشرف مصیبت و صعب تر از آن ذلت بعد عزت نباشد انچه معلوم میشود از انجا
و نواحی در کفیت حرکت اهل بیت طاهرین باین نحو بوده روز عاشورا پس از نصب خیار
ابرسید علی العبد امر بدین گشتگان خود نموده و در عصر روز نهار و بعد از اهل بیت
حرکت داده و سرها را بر و ساء طوائف و عشار قتم نموده و او را در آن قسم خال انوار
هرگاه در بین راه کسی بخواند یا بخواند یا الی محمد و حضرت و اولاد پیغمبر نماید چون بنکرد
تمام عشار در این عمل بشوم شریک بوده از آن سر خود جنبش نماید و سر حضرت سید الشهدا
را بخوبی سیر و جبر از آگشتند بعض اهل تحقیق باین بر سجد و خوی اصبی تقار و تیری بود
و انما عون باین وسیله با خوی صلح نموده و سر انحضرت را مال الصالحه فرار داده مع
اهلیت و احکام داده شامگاهی بود پشت دروازه کوفه رسیدند و در بیرون شهر
کوفه محله بود و در انجا زنی بود مسنوره در خانه خویش بر سجاده نشسته در حضرت پروردگار
بر او بنیاز مشغول و از قضیه غائله کربلا و شهادت حضرت سید الشهدا پیغمبر با کاه
غوغالی عظیم و آشوبی بزرگ بکوش او رسید انچه در جادو عقبت بیرون تاخیر بر
فرانجام برآمد و مکران شد سپاهی فوج فوج و همراه آنها سوارانی نورانی بر فرازها
و کوه می اسپرد و سنگین و زنجاری به معجزه اهل محله های پیرویش و انچه انجا نشسته
سوز برافکنده و در مقدمه انان زنی بلند بالا و طفلی در بغلش با حال بی پروای برافکنند
و کربان و آن طفل از زن اب طلب می نمود و بینای می کرد از ترس بواسطه طفلان اب از
جانات چهره زردان زن از شاهه این حال معلوم اندر شد و با نهایت پستی از غضب
مسئول نمود شا از کلام جماعت سپر آن باشد از ترس سر بلند کرد و فرمود ما از سپر آن

محمد

در این کتب
در این کتب
در این کتب

در این کتب
در این کتب
در این کتب

خصیصه ابلیس یکم

۹۱

محمد و ولولاد انحضرت از آن چون این سخن بشنید بر چهره خود طپانچه زد و گفتای زن فلان
خبر بد بگویم پیغمبر نام داری همانا با دختر شاه و لایث شباهت داری و این سرورانی که
در مقدمه سرها است سر که باشد علیا مکرر سر بلند نمود و بان زن فرمود از ما چه
پرسی من زینب و این سر شاه شهیدان برادر من حسین باشد از ترس پس از مکالماتی با
انظلم و متعجب از اهل خانه اندر شد انچه چار و دو و مجرب و لباس در خانه داشت آنها را بیاورد
و با سارا را بداد مع القصد همین کفیت آنها را و روز بعد داخل شهر کوفه و اهل کوفه بنیاست
بیرون شده و در احوال ام حبیبه علفا ثاها آمد چنانچه تفصیل در کتب معتبره است
اهل کوفه آن ذلت و عار بر آنکس نیستد با انها ترسم نموده مان و جوی و خرم با طفلان پیدا
وام کلثوم انها را از هن اطفال بیرون می نمود و بدور می انداخت و مفرود و صدق بر ما
ال محمد حرام باشد نواید بود این ام کلثوم حضرت عقیده بوده و در انجا بکشد و صبر شده
چرا که انظلم و در حال اطفال بوده و چون حال اطفال بان اضطرار رسید
بود که صد نفر این را جاس بر انها حلال شود لذا اندر پای غیبت و اخیری غیبت اطفال بر
از انها شاول نمایند باینکه خود انها واسطه در اقبال روزی خلافت الحاد و انحال
مشغول امر معروف و نهی از منکر و مفرود و غصوا ابصار کم عتاپس انکه انخطب عجم را
بخواند و عجم اهل کوفه را منقلب ساخت در آن حال که این زیاده پدید میسوزند از
دور دساره با عام داده و مجلس مملو از هر کوندا شخص امر نمود ناسرهای شهید و اهل
بیت طاهرین را و در مجلس خود نموده چون اسیران را داخل مجلس انظلم و عقیده خدر
رسالت منکر در آمد و در کناری نشست و کنیزکان در اطرافش در آمد و انحضرت
را محصوره داشتند این رؤیت بر این زیاده سخت آمد و گفت مرصده المتکبره اسکا و او را
جواب نداد اگر تسم بعض از خدمت کنند همانا زینب انحضرت علی بن ابیطالب اسیر این
زیاده انکسر و فرمود و گفت الحمد لله الذی فضحکم و اکل با حد و شکم حضرت زینب

فرمود

در این کتب
در این کتب
در این کتب

خصیصه ایدیت بکر

۹۴

مفهوم و در حکم آنها القوم الظالمون اما استنجون من الله العظیم ولا تخافون شمر از فرمودی که
حاجت انجیت عرض کرد نوراجه حاجت است ظالم اذا دخلت بنا البلد فاحملنا فی در قیابل
الظلمة وتقدم الهم وقلان مجروحانده الرؤس من بین الحامل ویتوها عتافد خربنا من کثرة
النظر الینا ونحس فی هذه الحالة ولكن شمر شقاوت نهاد بر خلاف مسئول انحضرت روی نهاد
و فرمان داد فاسر هابر فرزند نهاد در میان محمل حرکت دهند و اهل بیت پیغمبر را با جماعت
میان انجی ثباتشان بدارند نباید در وازه بهمین حالت میروند مسئول است از صل گفت
بدیدم مرد مرا از در وازه خیزان حرکت نمودند به بیرون من هم در قهای نهاد و اندشتم و
سر نمودار و اسوله در عقب سر نهاد ای مرکبان بی رویش من مبارک السلام حسین علیه السلام
شمر ملعون و همی گفت انا صاحب الریح الطویل انا صاحب الدین الاصل انا ثلث بنی سید الو
وانبت رأسه الی بنی امیر المؤمنین جناب زینب ام کلثوم غمی فرمود و کذب بالعبین ابن
العبین الالهة الله علی القوم الظالمین یا بولک تفخر علی بنی الملعون ابن الملعون یقتل من نكاه
جبرئیل و میکائیل و من اسمه مکتوب علی سائر عرش رب العالمین و من ختم الله بجهنم
المسلمین و وقع بابهم واد الشکرین من ابن مثل جدی محمد المصطفی و لیس علی المرتضی و اتی طاعة
الرهاء صلوات الله علیهم اجمعین انوقت خولی ملعون روی با نحد ره که نش از جماعت با کبری
بابی که جماعت دختر سنجاعی پس اهل بیت را بیاوردند تا در پیشگاه مسجد جامع محل توقف
اسیران و سبایا باز داشتند و اب شعی سر مبارک حضرت عباس را بر فراز تیره بر طویل بر
اورده و تعلین تر الکلی حامل ریح بود و این شعر را استاد همی کرد انا صاحب الریح الطویل
الذی به اصول علی الاعلاء فی حومة الحرب طعنتم بالبنی محمد لان قبلی منهم
اعظم الکرب ام کلثوم علیه السلام با الملعون فرمود و باقتل انجی و انجی میجوی پس بر فریاد
لعت خدای الملعون فصدل از انحد ره و انمود و لی از نکو شمر مردمان بنی سیدم الفسیر
الاصحاح و ارد شام نموده و دران از دحام سر کویه ها و بازارها و در محله یهودی بگردید

تا نزدیک

و در اهل بیت

خصیصه ایدیت بکر

۹۵

تا نزدیک غروب و جناب در سرای بنی رسیدند و انوقت ممکن بود انشان را بر وی در وازند
اسرا را در خرابی میسکن دادند چنان خرابی که لایکهن من من و لایکهن من من بر دخی انجی
و مضایای در وازنها نابود خول در مجلس بنی بسیار است ثابت نهاد و کتب مفصل است
و کتاند در وازند اهل بیت بشام بنی در جبرون ترهنگاه دمشق بعثش و سر وازنات
خود را صوف نموده چون سرها را بدارد باین شعرها را فرست نمود لما بدت تلك الحول و انما
تلك شمس علی ریا نعب الغراب فقلت صبح اولاف صبح طلعت قصب من البیت و انما
و باجماع اهل بیت عزت و طهارت را طلب نموده مکتوب اهل بیت را جماعت معذره طلب
نموده در مجلس اول جمیع اعیان و اماره و خواجه حاضر بودند یهودی و نصاری در ان مجلس
بوده چون امر با حصار نهاد نمود هر دایر بطاها بنی سنجاعی حضرت سید امیر علیه السلام
و غدا الی بنی بنین معا و بنا و انجیال و رقیو نامثال الاغنام و کان الجبل فی عقی و عنق ام کلثوم
و یکتف زینب و سکینه و البان و کلا افسر ناعن للشی ضربوا ناحتی او فتوانین بدی بنی
و هو علی سریر مکتوب و در ان مجلس علیا اخذ ره و انجی حاجت است اگر شخص بد بد انصاف
بکر مدینه در شام انمظلو مرچر خدی بنی بن اسلام نموده چنانچه اهل شام از ابتدا
حکومت معاویه در شام نهاد را فتنه محبت خود نموده اگر الملعون ادعای الوهیت میگو
وال محمد لیسان در نظر انها خا و زبون که با نهایت طمع وقع انها از فیض نعت خود
دانست چنانچه از معاملاتیها با امیر المؤمنین مطلب و شن است عالمی و عمل چنان
احتجاج فرمود و مثال نهاد را با هر که را اندک با محشر را بر یا نموده مردم شام از خواب
غفلت بیدار و بفرمودند چه انشی برای شعل نموده بنی را ازین جهت نه نهایت سنا
و اظهار ندامت نموده و اظهار برائت از مخورده نموده و ان شاعت را نسبت این
مرحانه همی داد و در مقام جبران بر آمد و عرض کرد کار با خیار شما است اگر خواستید
مکتوب بد بنی شوید و اگر نخواهید در انامت و زبذ فرمود و لای بنی چون از حین

علیه السلام

و در اهل بیت

علیه السلام ما را جدا کردند عبد الله و یارهای او را با جماعتی که داشت تا بر روی کوه و تالارها
و مرازم غریب و ایداریم هم اکنون بر آنحضرت کربت بجا آوریم گرفت نگاه مجرم جلد خود باز نشوید
فرمان کرد تا یکی از سرهای او را برای ایشان خالی کرد و در اهلیت در آنجا بسوگواری و دل
و ناله و فریاد و زو شب مشغول شدند و در مشق و فرستادن و شمشیر و شمشیر و شمشیر و شمشیر
و مصیبت و ناله و عیان کشت چنان اشوب بر آوردند که هیچکس است که از جای نشوید
هفت بر اینگونه بنوعی مشغول و موافق بعضی روایات حضرت عقیله بنی هاشم تبار
شهادت را بجالس غریب حاضر نمودند از این معلوم میشود چه مجلسی بوده انگاه بریدته شد و خود از
انقلاب خبر خروش در اهل شام ظاهر شد بر بنیان سلطنت خود برسد صلاح و در
دیده اهلیت و اهل بیت و با آنها اظهار محبت نماید شاید از این انقلاب برگردد تا اهل شام از
جوش و خروش باز ایستاد نگاه طلب حضرت سجاد کس فرستاد علیا حضرت عقیله
حضرت سجاد عرض کرد باقر عیسی و سلوه نوادی لا تکلم الا بکلام همین و قول این فاضل
عنید و شفی شد بدی باخاف مرالله و عدا و لا یسبحی من رسول الله و لی چون در مجلس
نزد رفت برید با حرام آنحضرت از جای حریف و او را در صدر مجلس نشاند و اظهار رقت
نمود و عرض کرد یا علی بن الحسین آنچه خواهم بفرمایم بر آورده است و فرمودی برید در این مجلس
بنو احباب نیست و دیگر اینکه در هر باب با عدم زینب سخن گفتم چه او بر ستار بنیان و عکس
اسیران است برید چون این نشیند بلزید و فرمان داد تا پرده از میان مجلس برگشاید
و باختر اهلیت اهل طهار و جناب زینب علیه السلام امر داد و در عظم و تکریم آنها بگویند
و اهلیت بیاد و جالس با اهل افتادند و مستعد ناله و فریاد شدند و پلید پس از عیش
سر بر آورد با طهار و خضوع و تواضع و کوشید و ایشان را در قامت شام و مر لاجت شام
نهار ساخت حضرت زینب بآلید و صلابت و اخاء و واد لئله و واضعنا بلند ساخت
چنانچه برید برسد و گفت این زن که چنان بیالید کلام گن میباشند گفتند زینب کبری

المرغود

نیز در این مجلس حضرت سجاد کس فرستاد علیا حضرت عقیله

اشک الحسین علیه السلام است برید روی با حضرت با کمال شری و چاکه کش از این ناله و فریاد
چسود و صبر و غایت ساری باز ماندگان باش انظار و از این سخن منقلب شدند و فرمودند
محنت مرا از خود نمود و بر غم و اندوه و بفرمود عرض کرد غریبان همیشه خواهان وطن و می باید
بروان مدینه مصر و ریاضی انظار و از این سخن سخت بگریست برید گفت از کشته شد و بگریستن
کرد مع القصر پس از سوگواری و اختیار الله حرکت بطرف مدینه برید و حرکت کرد از راه
دید و اهل حدیث و در باب نوایح و از مدینه تا مانتها بیام اختلاف فاحش است
بعضی چهل روز آنسبز بری شش ماه نوشته جماعتی هجده روز گفته طایفه ده روز گفته
دیگر هشت روز گفته اند بهر حال برید حرکت کرد تا هر چه از آنها بماند برده با آنها باز رسانید
بن شهر محلی را بر ایشان باز نماید و آنها از این بدست دهند و سر هندی با جماعتی از اعوان برای عزاد
انها حرکت نماید و ستایش آنها را نمود و انگاه حضرت زینب بفرمود تا محلی را از سپاه بپوش
نمایند با جلودها سو و امنی بعلم الناس تا نه مصیبت و عزاء و قتل و ولاد الزهراء علیها السلام
انگاه سر مغد من حضرت سید الشهدا و موافق بعضی اخبار آنحضرت سجاد سپید نماید محلی نماید
انگاه برید سر هندی خود را طلبید و گفت بن جوان بنی علی بن الحسین را با این زنان بدین
رسان و شب انگاه حرکت در هر منزل که رسیدی فرمود آنکه باقی باشند در جای بدوی
از آنها فرودای ناکی باعث رحمت الهی شود و چشم اسدی با آنها بقتل نگاه زنان و دختران اهل
شام با لباس سپاه با انتظار و داغ آنها و زنان الیوسفیان نادر و دار الاماره بمشابت آنها اند
و اهلیت بیاد و زو خروج از مدینه تا اهل طهار کشیدند و در وقت و داغ با اهل شام چنان
برخواست که با یوم الثور و بر پاشد تا که هیک عاری اهلیت پیدا ابودا هاشم بیاله برگرد
مشغول نگاه با کمال ناسف و تحیر و شجر لاجت توده و اهلیت و ابلار و حرکت سپید آمدند
و در هر منزل که فرود میآمدند همراهمان تعویذ بک مبل از آنها چادرها را دور و تو میزدند
و اهلیت در هر منزل بنوعی مشغول شدند و در منزل اهلیت بک بلا حرج و بگری

خصیصه بیست و یکم

۹۸

و زنی انقاد در عین بوده باغبان و جبار و ملاقات نموده باشند بانه اختلاف بسیار
بخت در آنها از موضوع بحث خارجست چون نیز بگویند رسیده اند محله اراقر و اراقر و
را بگویند و اینها و خود مشغول نوحه سرای باشند و اسباب شهلا را پیش روی خود
چون نموند تاگاه غلغل اهل مدینه بر باشد و زنان مهاجر و انصار غایبان شدند حضرت
سجاد فرمود تا آنها را استقبال نمودند چون چشم زنان مدینه بران سپاه پوشان افتاد
هنگامه محشر نمودار شد تا بان روی بچشمها نمودند چون اهل حرم را بدان حال نگریستند
که چرا حضرت سجاد از رجال مرا جفت نموده سخت بگریستند و گریه با حضرت زینب
جاعتی دور ام کلثوم هر چند نفر مشغول بیکی از اهل حرم شدند و از حضرت زینب بگویند
حال را بگویند باشد و فرمود بچرخان شرح دهم که قدرش بیان ندارم بلکه از نزدیکان خود
بیزارم ای زنان در پیش وای دختران بی هاشم چیزی میشنوید و حکایتی بگویند بپشت
اگر شرح حال شهلا و اسرار از کرم در مورد ملائم چه گویند زن باشم انگاه محلی و عیال
خود و ظلم و ستم بنی امیه بیان فرمودند و عیال اهل مدینه ساکنان ملا اعدا و انصافان
در آورده بجال مدینه حضرت سجاد التماس نمودند تا زود از اینجا کوچ نمایند
فرمود تا اقبال و ختام را حمل نموده انصافیت زندگان با مصیبت جانور و فریاد و فالد
بجانب شهر مدینه روی نهادند فریاد عموم اهل مدینه بر او بلند و احسب انقلاذ و حضرت
روز جمعه بود و زود آنها را مدینه چنان فریاد و فغان بلند نمودند که بگویند از دنیا افتاد
انگاه حضرت زینب رو بقیصر حیدر گویا فرمود و همی گفت با حیداه ای ناعیه الیه و لدان
الحسن ابن وقت ناله بلند از قبر مطهر خواست و مردمان از شدت بکاء بلرزه در
آمدند مکالمات علیا خذ زینب در حرم جد بزرگوار و مادرش زهره در کتب
مقالات مطورو است از این روش فرقت انگاه اهل مدینه باز زده و زبوس کواری
مشغول شدند که از زمان خبر شهادت حضرت سید الشهداء جماعتی از اهل مدینه

نکته

نکته

خصیصه بیست و یکم

۹۹

عزرا بود و اند و لحاظ با نازده روزه نموده محشر بوده و علیا خذ زینب پس از واقعه کربلا
نمات عمر خود را بگریه و ناله صرف نموده چنانچه فلش خیمه و کسب و انش سفید شده و
اعلی سوانح عمریه آنقدر در مدینه در کتب مقاتل ثبت است که کون شرح و فغان
آنقدر بر دایم معلوم باد تبیین بوم الوفا که نمک مره الحی الان معلوم نشود و کنگار
مدفن آنحضرت را اختلاف فاحش است چنانچه بعضی در مدینه و برخی در شام و جلای
دره صورتی نموده در بعض کتب مقاتل طور است پس از روز و اهل بیت بمدینه
بیمار ماه ام کلثوم رحلت نموده و بعد از او بهشتا در روز علیا مکرر زینب دار فانی
را وداع گفته و در مدینه مدفون شد بنا بر این عمر انظومه بین بنیام و بیخ با شش بوده
و بعضی گفته اند در مصر در قاطر السباع مدفون شده و بعضی گفته اند در شام
مقام انظومه در اینجا خراب است و در کتب دفن انظومه نیزین الفا اختلافی
بعضی گفته اند آنها را احدی در اسپر نموده و این بنظر بعید است چرا که بعد از اسیری مرتبه
اول و ن فضاحت که زینب را حاصل شده و انقلاب اهل شام بر پدر و این چنین جرئت بود
عبد و اسپر نماید بعضی دیگر گفته اند آنها را محرم خواسته اند بعد از آنست چرا که زینب را
عقبه قاطی با اهل بیت نبوده تا آنها را طلب نماید برای بدار و رعب خو هم مانع بود
انصار را طلب نماید بلکه بواسطه سلطنت خود مدینه بسد بناد او در کثرت دیگر در شام نشاند
و معالی او را بر اهل شام ظاهر نمایند و طلبیدن انظومه را بعد از عبد الله بن جعفر
برای ترویج خود از جهانی فاسد است که بر اهل ذوق سلیم مطور نیست پس اینچنین
اثر بی صواب است همان دفن انظومه در مدینه بر طبره و مقام موجوده در مصر
ممکن است از زینب نامی از هاشمیت باشد و کتب مقام شام العلم عند الله ولی سزاوار
است مؤمنین در مدینه و شام و مصر هر جا میسر شود انظومه را زیارت نمایند
زیرا که ثوابان کثرت زیارت حامس العباد است اللهم از غنی زیارتها و شفاعتها

نکته

واخری معها و بنی علی تحتها **خصیصه بیست و نهم** در پی معلوم باد
عزرا عقبه آنکه انسان حقیقتا صادق نباشد مگر بر کسی که بیوت اختیار کند
و شاهد بر این تعریف انسان است که کند اندک انسان حیوان ناطق مانت چنانچه
حیوان غیر ناطق صادق نباشد چنان بر حیوان غیر مانت صادق نیست زیرا که
الفصل است و اطلاق بر بعضی از اجزای است بواسطه عنائی اطلاق بر آن میشود و
بدانست و برای موت اختیاری چهار مرتبه ذکر نموده موت که از اموت الجامع و جمعا
اگر نیز نامیده برای اینکه جامع جمیع مراتب است و آن عبارت از جماد و مقارن با نفس
آماره و مغلوب نمودن است و فرمایش حضرت سید که فرموده علیکم بالجحد الاکبر
بان تطبیق نموده موت ایضا عبارتست از تحمل کسی که بواسطه قلوب متور و بلایه
صافی و ضمیر روشن شود و از قرب وفات عبد بدو که حضرت خلی حال جوغت
و لذا انبیاء عظام و اوصیاء ختام اغلب اوقات خود را با بیانات گذرانیده و مختصر
عبارت است از پوشیدن لباس و صلوات که از آفتی نباشد زیرا که چنین لباس
موجب تواضع است و هر چنانچه لباس فاخر و مجرب نگیرد است مگر نزد صاحبان
ذوق سلیم و این مرتبه از موت را جمیع انبیاء و اوصیاء و اولیاء و ابوده و کسی که نهایت
این مرتبه رسیده پس از حضرت خلی مرتبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده
چنانچه فرمود لغد وقت مدد عی هداختی استیجبت من را فیهاموت اسود عتبات
است از تحمل ذیت و ملائمت اهل دنیا که اولیاء حضرت خلی همیشه میل این ملتبت
بوده چنانچه مرتبه بی نظیر حضرت خلی معیوت شد و اولیاء او بامت خود
استغناء و بدو کوفتی نهاده بود اولیاءند مست خلی و ائم لایهائون نومد لایم
اجل الله لا منه هوک لذیذ و محال ذکر تللیاتی الاوم و کسی که در این چهار
مرتبه را بوجیه اتم تحصیل نموده عقبه خدا و رسالت بوده اما موت آخر چنان

بجاده باقی شود که مقاماتی تحصیل و مورد عقل چنان است در ادراک آنها از انجیل
مقام خاتمیت بوده چنانچه عبد بزرگوارش خاتم انبیاء حضرت محمد بن محمد علیه السلام
اوصیاء و ائمه که خاتم انبیاء و خاتم عالمیان بوده چنانچه اگر بوفیق رفیق شد و وضع
مرید را خواهم داد و الا بماند به هم اهل ذوق و اقامت بیض پس در این سفر سیر
و در شام بر سر کعبه کمال بن مرتبه نموده که از اندازة تصور خارج حتی واقف قول بعضی اهل
تواریخ در خواب شام حضرت بنیاد ملتفت شد که بعد از شش غار یکصد سبب را
جواب است جواب داد از شدت کسب که حال استقامت ندارد و موت خضر اعظم
بعد از وفات طوف لباس فاخر پوشید بلکه در این سفر محنت فرجام لباس در سق
و اما موت سود پس چنان صبر بر زخمای زبانی نموده و تحمل ذرات بنی امتیسه
که احد برادرش بر چنین انداز تحمل نموده و در موارد دیگر متعرض جواب منافقین
شد چون مجلس این زیاد و مجلس زیاد نبی بواسطه عجز از تحمل بوده بلکه اگر پاک مانده
بود خاتمیت ال محمد معلوم نمیشد و روحی و ارواح العالمین فداها **خصیصه بیست و یکم**
از جمله و از این که مقامات و کالات نسبت را معین مینماید مقام امتحان است
که مظهر کالات و هنر ملکات است هر کس در هر رشته مقام باشد باید این
مقام را طی نماید و اهل معرفت این مقام را امتحان و فصل الخطاب در این عالم دنیا
و مقام مرتبه نیز گفته اند زیرا که بعضی نمودن این مقام با مقام قرب رسد اگر امتحان
بیرون آمد که مرتبه او با این خوبتر بی فوس صعود است و کالات نسبت بان است
و با بجا و ایت رسد اگر امتحان بیرون نیامد که از مرتبه معکوس و فوس نزول
نامند قال الصادق علیه السلام خلق الله تعالى فی الملائکه عفا بلا شهوة و خلق الله تعالى
فی البهائم شهوة بلا عقل و خلق الله انسان من کلهم فاض غلب عقله فهو خیر الملائکه
ومن غلب شهوة فهو شر من البهائم اولئک کالات انعام بل هم اضل سبیلا و برنج

این عالم انسانیست و حیوانیت بهین جهت دانسته که گفته اند انسان جوان
ناطوق نه میجوین مرکب من جزین جزء علوی مناسبه العوالم العلویه و جزء سفلی مناسبه
العوالم السفلیه و امتحان مبرساند انسان را یکی از این دو عالم ادبی زاده طریقه معجز
افزایش سرشته و از حیوان کرکند مهمل این شود کم از این و کند قصدان شود
برازان و این مقام تحت بر خلق غام شود لئلا یكون للناس على الله حجة خویش
که چنانچه بپایان ناسپ روی شود آنکه در او غش باشد و این مقام انعم
داده به مخلوقات از انبیاء و اوصیاء و اولیاء و عموم بندکان از مؤمنین و کفار و مؤمنین
عموم است بشریة احسان بقولوا امتنا و هم لا یفتنون و کلک ایضا و الا
ولیا و کم نفعی من الخوف و النقص من الاموال و الاقص و الثمرات و البصر الصابر
و غیر متلبسین بظوب وجود را لحاظ اشراک در وجود در آینده و بجهت اشراک
در تکلیف و مقام اثناء در ضمن موجودین فرض میفرماید و فرقی که بین طبقات
عباد است در کیفیت امتحان است که هر کس را با اندازه استعداد و قابلیت خود مهمل
امتحان در آورده و اسباب امتحان را بحسب شئون و مبین مقامات آنها و قدر
انبیاء با اندازه شئون خود امتحان شده بعضی برین اعداء و بعضی بقر و اقرب
بقتل و لاد و جماعتی بجهل و صیبت برادران و بعضی که مرتبه الهان را در بر نیاورند مثلاً
میشوند مشوئ سید مینالد بخ از در خویش صد شکایت میکنند
و میزنش حق میگوید که آخر میخورد و مرور الالبه کتان و راست کرد
این کلام را یعنی کن کت زنند از در مادر و در مطهرت کند در حقیقت هر چه
داروی نواست کیمای نافع دلجوی نواست زاین سبب بر انبیاء و شیخ و شکست
از همه خلق جهان افزون تر است چون این مطلب معلوم شد بر بقا و ان بصیر
مسئور نیست که محفوظ زینب روحی و ارواح العالمین لها الفداء با اندازه امتحان

شد سیلیات با اندازه که احدی از انبیاء متقدّمین بچین بلایان امتحان نشد بلکه این امتحان
مخصوص در نفر بوده وجود اقدس والا ای حسینی و علیا حضرت زینب پس هر مقامی
که برای امتحان است با آن غایب عالی نباشیم و چون امتحانات امتحان را غلبه و سفر کرد و بود
در حقیقت که بلا درج و محل فریاد نموده بوده که در اینجا زید بر همه هر چه کرد و به مقام
رسید که شایسته هر کس نبوده چنان فریب میدهد پیدا نموده که شباهت پیدا نوز
پیدا نموده که در حق او فرموده شد فی قتل کان فاب فوسین او ادنی و اینجا اشاره
ببعض امتحانات آنکه باید نمود آنکه امتحان شد بخوف چه خوفی که بر تقدّم
الفرایض بکرات و بکمال دشمن امتحان شد بکرسکی و تشنگی که بیان اندازه آنها از
جمله تقریر خارج است امتحان شد با موال جمیع دارائی حتی کوشواره هم داد امتحان
بنفس شد جمیع اذیت های جهانی و روحانی و جوارحی و قلبی همه را امتحان شد که بواسطه
کامل شد و ماده و ماد باث را از خود دور نموده و مجرد صرف و در صف سلسله
عقول طویل و کلبه داخل شده امتحان با اولاد شد که ثمّ قلب و روشنی دیده و آثار
بلکه امتحان شد بفرزند برادر علی اکبر که او را از اولاد خون بیشتر دوست میداد
و امتحان برادر شد که تعبیر با نفس از انده انهم یجد برادر و چند برادر آتش
در هر یک از امتحانات آنکه صبر امتحان و خصوصیات داشته که مخصوص خویش بود
امتحان با انبیا و سیلیات بر او وارد شد که احدی از متقدّمین بچین بلایات متقدّمین
امتحان نشد بخوف مخصوص صفتی بر چه چندین مرتبه بخوف متقدّمین شد بخوف در حرکت آنکه
تا ورود بکربلا که در هر منزل داشته و در کربلا و قبه کربلا فانت بالشکر حتر نموده و
مولد عید عصر تا سوغا و قبه که لشکر متوجه شما شدند زمانه که از مراد رسید
اشعار معروف را با در ارفاک من جلیلی الخ وقت و داع برادر است تسلیم الموت
عاشورامو قبه که لشکر خال نوب و سلب جلیبت نموده در کوفه و شام هر جای

مرتب امتحان بشود برادر چند برادران هم به عادت و بجهت شهادت خصیصه
امتحان حضرت سید الشهدا که آنکه در آن در محبت برادر چنان عالمه داشت که
بوده خود شرافت مرتبه بکفیه های مختلفه شهادت نمایند ولی برادر شرافت عرض نشود
امتحان با ولادت کرد و فرزند چون در فرص ماه از او شهادت نمود و بجهت مظلومیتی از
اینها شد بدتر که همین امتحانات در یک روز بوده خدا را مدح استغفار در این
مبارک و عمل محض بوده که چنین امتحانات شد و از همه پیر من آمد و در هر حال ثابت
نموده از وی همین میزان سبوان گفت و الا آنکه در السعد و دی بود که غلبه
از اینها اولو العزم را چنین استغفار می نموده تا چون مقامات و مشایخ هر
باند از امتحانات و انحراف مقامات است که اعلی و ارجحان مقامات نبوده فتن
و انتم **خصیصه بیست و چهارم** اول درجه کالات بطریق خود
صعودی در این عالم معرفت است که سرچشمه کالات است و حاکم و جویب و حسیان
عقل است و خلافت عالم در مقام ارشاد و بیان علت غائی خلق جن و انس معرفت
را ذکر نموده و ما خلق الجن و الانس الا لبعیدون که مفسرین بعیدون را
لجرحون تفسیر نموده اند و یکی از مولین معرفت برای تشخیص مقامات و درجه
و کالات است چنانچه فرمودند المعروف بقدر العرف و در جای دیگر فرمودند کالات
بطول رکوع و سجود نباید نمود بلکه کالات در تقرب شخص بمبدء معرفت است
و شویب که خلافت عالم نقصا و باهل این مقام عنایت نموده از حد حصر خارج است
و بنی درجه این مقام نه سید احدی مگر حضرت ختمی مرتبت و شاه و لایب چنانچه
فرمود با علی ما عرف الله الا انا و انت و بعد از چهارده معصوم که بکتابین مقامات
ناقص حضرت زینب علیه السلام بوده مراتب عرفان و ایتقان آنکه در آن توان
نمود ولی بر حسب شاره و رسم مورد از افعال مراتب عرفان را ذکر نموده تا واضح

شود

و اینهاست که در این مقامات و درجه کالات

شود که ما در بر احصاء مراتب کالات انحراف مرتبه است **اول** در باب سفر حضرت
ابا الفضل و الجود و الکرم حضرت عباس امیر المؤمنین در مقام تعلیم انحضرت با و فرزند
قل واحد قال العباس واحد قال ابو قل الثنین عرض کرد بلسان که واحد گفتند اینها
نمیکویم قبله ابو عم زینب عرض کرد اما ما را دوست داری فرمود بی نور بدی بزرگ
عرض کرد المحب لله و منک الشفقه علینا و انحضرت تحسین نمود او را اگر شخص ناقل
در این سوال و جواب نماید و بگوید که چه میخواهی تاویل کلام بدی بزرگوار خود را نمود
میلاند که چه مقام از معرفت را داشتند و این بحال چه مقامات کالات عرفانیه را
ظاهر نموده **در روز عاشورا** وقتیکه دست و دامن خود را گرفتند
برادر آورد و اسند نمود که اینها را برادر قبول نموده و در راه حضرت خاتم
نموده و عرض نمود اگر چنانچه جهاد و قتال وارد شده بود بر زنان هر سینه هزار
هزار جان نثار جانان نمودی چه معرفتی است که و امید را در او داد و فرزند
چون در فرزند قمر که آثار وجود به دست خود تقدیم و اینها را فرمودیم نموده
خود بدن پاره پاره اینها را دید و ابتدا منقلب نشد **آتش** و مسطور است
چون حضرت خلیل خواست سماعیل را برای قربانی برد بهاجرم او فرمود
فرزند را زینت ده که او را بهمانی دوست بر چون او را بر و مخاطب و فدا
بند عظیم او را از هیچ شدن نکر داری نمود و بر اهمیت او را بر کرد انبیا هاجر
نظرش بکلوی فرزند که از اثر کار در فرزند بود افتاد بی اختیار شده و غش کرد
بر زمین افتاد بین تفاوت ره از کجا است تا کجا علیا حضرت زینب عرض کرد
زینب اسلمه جنک درین روز فرزند خود که هر یک با عاقل و صبر خود و خود خواست
نمود که اینها را بمیلان کارزار فرستد و بدید خود بدین پاره اینها را دید
ابدای روی خود سپارده برای اینکه مبادا برادر از او جدا شود و چون

شهادت

❖ (خصیصه بیست و ششم) ❖

۱۰۸

وسلاما علی ابراہیم و ما چون در احوال بکانه رخصت جسد رسد و بکانه او را بکانه ناز
میدان محبت و فانی در بحر موت حضرت حدیث می بینم چنان محو محبت که هر
بلای بر او وارد و هر آید در راه حضرت حق با کمال شغف و سرور و خیر و باریک دله و راه
محبت حضرت حدیث چنان مقام امن و امان نرسد علاقی نبوده و بیهوش بر او
کر بر او رفت و در روز عاشورا انصیبات بدید و از شربت زدا با و بر او چنان
که اگر یاره از اینها را بر ذبال جبال را سبالت و فانی و ارضین و سماء نکند
مثلا غنی شوند و اگر ملائک هفت آسمان را در معرض ان مصیبات در آورند تا
قیام قیامت ز قیام بیضا ندانند اگر ابراهیم خلیل در راه محبت رب جلیل از مال
گذشت این مظلوم هم از جمیع دارائی خود گذشت حتی از قناعت اگر ابراهیم حاضر
شد در راه دوست سماعیل خود را قربانی نماید این محب میرا الهی و واسع عیال خود
را در راه خدا نماند اگر ابراهیم مغلالتش نمرد بان شد و انش را و کل و با چنین
که و بداند که در محفل انش نمرد بان امت شد بلکه اوصی شد خود را بسوزد و
حق خداست که اساجدین سالم بماند و لذا وقت افش زدن خیمه کاه عیال را بر او
مهر و بر ای سبک سالو نمایند و خود مانند که با حضرت متجاوز از بیخات و حد
با خود را نماند نماید **اشیا و** از این مقایسه مقام انکرمه با حضرت خلیل
استیلاط میشود ما انرا گذاشتیم بهم ارباب ذوق **اشیا و** آخری
چون حضرت سید الشهدا در راه محبت حضرت حق شهید شد بموجب حدیث
مستور ثار الله و خلافت خونهای او گردید این مظلوم هم بواسطه این که در محبت
حضرت حق از ابغال رفت بلکه شهید شد خدا پیش خویشا اگر بدید **خصیصه**
بیست و ششم از جمله مقامات سامیه و درجات عالیه مقام خوفست
که عباد را در غیپ بخصیصان بیان نیست کافی و حکما را عباد را تبیت وانی

و مظهر

❖ (خصیصه بیست و هفتم) ❖

۱۰۹

و مظهر این کمال از انبیاء متقدمین حضرت یحیی بوده و چون متصفین با بر صفت
در درگاه احدیت درجات بسیار و مقامات بشمار است لذا در مدح حضرت
یحیی اشاره میفرماید بمقامی که جامع همه درجات است و ان سبادت است بچکا
میفرماید و سبدا و حضور او کان من الصالحین و این مقام جلیل مخصوص اهل
علم حقیق است کما قال الله تعالی انما یجتزئ الله من عباده العلماء در مقام حضرت
پس هر کس علم و معرفت پیشتر خوف و زباد و زجر و مشوب تا ملین با مقام از حد
خارج است که من مشوبه انما یجتزئ از جمیع عبادت و انبی از در کثرت در ان
روز فرج اکبر که کتب موجودات نرسان و لرزان انجماعت در فحایت من و امان
مشتمل بر نعم الهیه و ما چون در احوالات عقیده بنی هاشم بدیده بصیرت میبکرم او را
بکانه و این کمال می بینم و شاهد بر کالتش در این مقام یکی مقدار علم او است و دیگری
انبیاد و طاعات او که لها کاشف از خوف و چنانچه گذشت در سابق در سفر
محنت فرجام شام با ابریک سپر بلاهای اهل بیت چنانچه هر از آنرا و کعبه بلفظ
حواله نموده خود را جلو میکشید و مانع میشد که با آنها نرسد و خود را بپای
با انفعال عبادات بدین و اجنبی و مستحبه از او فوت نمیشد و این بیانشد مکرر
خاتم خوفش **اشیا و** حضرت یحیی بواسطه خوف از خدا متحمل مصائبی شد
که انساب رفعت مقام او شده این مکرر هم متحمل مصائب و شدایدی شد که
هر یک از آنها موجب رفعت و عظمت ایشان آورده و نه فرقی بین این و این بود
که مصائب حضرت یحیی معدود و در شد تا ملین مظلوم غیر محد و مثلا حضرت یحیی
دید سلطان خیال دار در ناامید با حضرت خوف را الله تعالی عن المنکر قتل این
مظلوم در مجلس پیشوم این زباد چون دید خود رجعت بالغه الهیه از هر گونه
منکر و در غایت نلاند بلکه او را در قتل محبت خدا دادند برخواست حاضر من الله

الحمد

در درگاه احدیت
در مقامات بشمار است
در مدح حضرت
در سبادت است بچکا

در سابق در سفر

❖ (تخصیصه بدیست و هفتم) ❖

۱۱۰

در این مقام
که از این مقام
که از این مقام
که از این مقام

امر معروف نموده و از او قتلش نمودند سرچی را داخل طشت طلا نهاده و در حضور
پادشاه حاضر نموده این مظلوم بچشم خود دید سر برادر را داخل طشت طلا قرار دادند
اگر سر خود سر برادر بودند بمراتب بر او سهل تر بوده انهم با دست بسته و در حضور
مشغول شطرنج و شرب و قمار و زدن چوب بلب و دندان برادر سب و شتم پدر
و برادر و هم می نمودند و ماهوت الحی و جیه و شقند و در حال از خوف خدا امر معروف
و نای از سر کار او ترک نشد **تخصیصه بدیست و هفتم** از جمله
مقامات رفیع و درجات متعنه مقام رضا و تسلیم است و این دو ملک از بدیست
از ملکات شریفتر و تحصیل آنها مشکله است اگر رضا بقضای حضرت برسان و تسلیم
صرف تا بهر چه از جانب خدای واحد و رسد از صمیم قلب رضا دهد و هر چه بیک از آنها
حوادث بد بر چشم و دل منزل دهد و در همه حالات شاکر بودن بی دشواری و مشکل
است و عرفا گفته اند که رضا اعظم ابواب الهیه است و خازن بهشت و از صواب
نام است که از همین ماده مأخوذ است برای یک اهل این مقام را بدیست و رفیع
جان می نشاند و در حدیث وارد شده که اسلام و تسلیم و ظهور بنی است این دو مقام
حضرت خفیه مرتبت بوده و لذا انبیا سلف چون بنی است رضا و تسلیم موجوده نفس
خود می رسیدند بطاعتان امت خود نفرین می نمودند و له وجود افدین نبوی مسلم
با انصاف و نه های جماعی و لطافت روحانی که بر او وارد میشد و در حال بجز تسلیم
پیش نهادن و قلب سلیم استقبال نمودن چیزی را و بظهور و رسید بلکه همیشه
برای ظالمین طلب هدایت می نمود و چون آنحضرت باین مقام از رضا و تسلیم
حضرت حق نیز راضی میشد که هر چه از او طلب نماید با و عطا می نماید و هر چه
شفاعت فرماید بدو و بختش بدو پس از آنحضرت باین دو مقام با هدایت و رسید
چنانچه در حدیث وارد شده که جابر بر عجل الله انصاری می فرمود که در ابار

تجوید

❖ (تخصیصه بدیست و هفتم) ❖

۱۱۱

شیخ خبیب حضرت باقر عهده بادت و تشریف برده و فلاح حاله فقال جابر
بجنت ان الله احب الی من التیاب و الخبز من الصبر و اللوث من الحیوة فقال الجابر
علیه السلام اما انما ان الله اعطانی الله تعالی الحرفه و احب ان اعطانی التیاب فهو
احب و ان امرضی فی المرض و ان صحیحی فی الصحه و ان امنی فی الموت و ان احبانی
فالحیوة فقبل جابر و رحمه و قال صدق رسول الله صلی الله علیه و آله قال انت ضا داف
من ولدی من اسمی و بیقر العلم بقره کایقر الثور الارض از این حدیث معلوم
میشود که جابر در مقام صبر بوده و حضرت باقر را خبر داد بمقام رضا که هیچ
مقامات در او منطوی است بالجمله علیا حضرت عقیله عند رسالت در دنیا
این مقام پیروی جدا جدا نموده چنانچه در این مسافت که بر او گذشت و شامان که
که بران مظلوم وارد شد از شهادت برادرها و برادرزاده ها و فرزندان و تشکر
و کسب و اسیر و هتک و بدین انهم غلامان با ابی که بجز که خواست
اعدا را لقب نماید و در بود بطف چادرش فهم که اگر اراده او تعلق می کرد بجز
عالم و نزل عذاب هر آنکه واقع میشد و خواست که ثبات مقام تسلیم و رضا
و از عالمیان واضح و هویدا نماید چنانچه مظلوم را کمال نیست که مؤید مطالب است
از انجیل و انبیا که بر علی و اخیال ان بود که خانواده محمد را یکی از روی زمین شکر
و اعمال بن غرض را باقیش زدن خیام دیدن زیرا که رسید که امر بکشتن زمین و انجا
همه صد از پیش نرود لذا امر کرد که خیمه را آتش زده غافل از اینکه زمین از انوار محمد
حالی خواهد ماند و باید که الله ان یتیم علیا حضرت زینب آمد خدمت حضرت سجاد
و کسب تکلیف نمود و عرض کرد که کفایت از انجا چیست حضرت فرمود که بکن
بالقر بر عارفان بجای تو سوره نیست این معنای صراحت کسب تکلیف غرض
این بود که ای حجت خدا و ای عالم با سر از تو کوبیده الهیه بفرما که رضای خدای عز و جل

خصیصه نایب و هشتم

۱۱۲

والد باو این زلفا چیست اگر رضای حضرت حدیث در سوختن مال است
 بر ما باهاست خرمی حاضر باشیم و چون از جواب حضرت سجاد فهمید که رضای
 خلایق عالم بقاء آنهاست عیال را امر بفراوانی و خود برای استخلاص حضرت
 سجاد با کمال وفاداریات ماند و از آنحضرت ملاصقت نمود چنانچه از چندین
 مسلم نقل شده که هر قدر اتر با و نزدیک میشد بدو اعتنائی نمیداد و ایشان را
 بواسطه همین ثبات و وفاداری سبقت را از حضرت خلیل بوده و از آنجمله کلامی
 مکرر است که ذکر نمودیم چون بدن حضرت سید الشهدا را بلند نمود و سرش را
 و نهادن بر تالی را از آنجمله بول فرمود این کلام هایت معرفت و بزرگی و بزرگی
 و رضای خود را ظاهر بفرموده و ایشان را چون اینک بر این مقام از رضای
 در روز محشر اینقدر از کناها کاران خلایق مشغول یا منظر و میباید ناراضی شود
 الهاکیمها و ثانیاً بجهاد و جلال این مقاصد فهم میدهم که در وقت مرگ اینک
 را بمن برسان و این بنده و وسایه را با و بختا **خصیصه نایب و هشتم**
 هشتم از جمله مقامات عالم و درجات سامیه مقام ابتلاء و بیانات است
 که این مقام خواص درگاه اله است چنانچه فرمود البلاء لکاه هر قدر بلیک
 و صدمات بیشتر تقرب زیادتر خوش در این مقام سرورده هر که در این بزر
 مغرب تر است جام بلا بیشتر ترشید میدهند و اخبار و محبتش اهد بر مدعا
 و آثار الهیه مطلب بسیار است میتوان گفت بحد توان رسید از آنجمله روایت
 شده از حضرت صادق علیه السلام قال قال رسول الله ان عظم البلاء یکفی به عظم الجرا
 فاذا احب الله عبداً ابتلاه بعظم البلاء فمن رضى فله عند الله الترضاء ومن یخط
 فله عند الله التخط و فی حدیث اخر قال لا احب الله فوما احب عبداً احب
 علی البلاء صبا فلا یخرج من غم الا فرح فی غم فقال نعم ان لاهل البلاء فی الدنیا

درجات

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 و الصلوة علی سیدنا محمد
 و آله الطاهرین

خصیصه نایب و هشتم

۱۱۳

درجات فی الاخره ما لا ینال بالاعمال حی ان الرجل یموت فی ان حصد فی الدنیا کان یحس
 بالمقاربه من غماری من حسن ثواب الله لاهل البلاء قطع نظر از اخبار و آثار چون ملاصقت
 سوانح عمریه خاصان خدا و اهل دنیا را نموده می بینیم که در مقام احدیت علم نا
 عمر خود را بشت و مغبی گذرانده و اهل دنیا غالب عمر خود را بعبث و لذت گذرانده
 صرف نموده این مطلب بر ما واضح میشود که بیانات سبب ارتفاع درجات و بلوغ
 باطنی مقامات است چرا که معانله خلایق عالم را باید کان خود نظر موالی عرفانست
 با عید خود چنانچه موالی هر چیز خود را برای خواص خود میخواهند خلایق عالم نیز
 هر صفت خود را برای خواص خود میخواهند و حکایت واضح است خلایق عالم این
 کمال عدله بلا خطه مصلحت نوعی بر مغبی و شدت آفرید و گذشت عافیت و مکتا
 خلق فرمود و هر یک از ایندگان خود را از این دو شریف کواریا کواریا و نصیب
 مقرر داشت پس هر کس در این عالم شریف تا که در بیانات چشیده در انعام از چشم مردم
 ابدی سرباز کرد و هر کس در این عالم نصیب خود را از لذت دنیوی و دوزخ از
 ثبات خند نمود در انعام از لذت دنیوی باقیه محروم ماند چنانچه بین این مطلب
 است حدیث شریف الدنیا سحیح المؤمن و جنة الکافر و در جای دیگر میفرماید
 الدنیا حرام علی اهل الاخره و الاخره حرام علی اهل الدنیا پس از روی همین میزان
 میتوان فهمید تمام هر یک از انبیاء و اوصیاء و خاصان درگاه احدی را
 از انعام البلاء بیشتر مقاماتش رفیعتر و ما چون در احوالات حضرت صدیق
 صغری مامل نموده که چه مصائب و بلاهای و صدمات بر او وارد
 و کوه های بزرگ تحمل کرد چنان بیانات شوالند نمود چه رسد بیک زنی صغیر
 دو مطلب بر ما واضح میشود اول کمال ثبات و استحکام مقام توحیدی نسبت
 او بدو که حضرت حدیث بدلیل و روایات همه مصائب در وقت و صبر

و عظمت

خصیصه سیار

۱۱۶

مقلب نموده و این کریم ها که در مقارفت برادر نموده بواسطه عجز از صبر و استقامت
چون کریم بر انحضرت را متوکل بسیار است کریم منمود و انصاف بر اطاعت با او
نمود و جلد بوده چنانچه سابقا ذکر نمودیم اجلا لام انان ساعات عمر او در عبادت
و اطاعت صرف شده و در همین حال صابر بوده و انصاف بر خود نمیداد
بیان نیست چون فهمیدی عصمت او را پس چون باین مقام از صبر رسیدی بگویم
لست عجبت من صبره اما لکن التوکل و لذا از قول انکه می گفتند سأسیر خبر بجز
الصبر من صبره **خصیصه سیار** از جمله اخلاق جمیده و اولیها
پسندیده صفت جلیله و اساسات است و عبارت ساده آنکه نموده و غیر
احوال بابا افعال پس باین بیان مواسات از دست برداشتن مالتی چنانچه در کمال
تقرب باشند یکی مال را در بگری و بپایان و مالدار و مالدار و مالدار و مالدار
خود را بآن قهر عطا نماید و عقل هر که یکی از اندر که در غایت و شدت است و هر
ساعی را استخلاص و شود و میتوان در ضمن هر یک از این دو تحصیل از بسیار
غیر از عنوان مواسات نیز نموده که در اتفاق خود قصد مواسات و اتفاق و اتفاق
ساجد و غیر ذلک از عناوین مستحسنة شرعی است اگر اتم الاعمال بالنیای و الحاح
مواسات از جمیع جای کریم است عطا و شرف و حمد و رحیم چرا که سبب اجتماع و
وضع مقام و امتیازات و موجب و زاد و افتاد که غرض اصلی از تدبیر همین
صالحیت و حقیقت نتیجه اخلاق و عبارت از مواسات است و اخبار بسیار
و آثار و برون از شمار در غیب و تحصیل آن و آورده از جمله حدیثی است که
حضرت صادق علیه السلام فرمودند که هر که در میان خوفا و آوارگی از انچه میترسید
و الخ الخاسر ان لا تشیع و یجمع و ان لا یزوی و یطهر و یلبس و یجری عین و ان
همین است که هر فردی را از او بشیر خاصه مسلمین لازم است از او را باشد

و در

خصیصه سیار

۱۱۷

و در اصول کافی است عن ابی عبد الله علیه السلام قال السلام الخ المسلم لا یظلم ولا یخذل و لا یخون
و یخون علی المسلمین الا یخون فی النواصل و النعمان و النعمان و النعمان و النعمان و النعمان
لا یصل الخاطی و یطاع بعضهم علی بعض حتی یكونوا کما امر الله عز وجل رجاء یبیکر
من احبهم مقتضین لما غاب عنکم من امرهم علی ما یقرب علیهم و مثل الانصار علی عهد
رسول الله علیه و ابیضا در اصول کافی است عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
ما لک ان الشیعه عندنا کثیر قال نعم یطوف الفقی علی القبر و یصل یحیی و الحسن
عن السبی و یواسون فقلت لای قال لیس هؤلاء شیعه الشیعه من یفعل هذا و هم
همین انما زاین اخبار علامت مسلم و شیعه را باین صفت قرار داده و اظهار و اظهار
صفت کاتب در اسلام بوده و اول شخصی که مواسات نمود در اسلام امیر المؤمنین
بوده چنانچه در حدیثی که در حضور با اهل البیت و قدس نبوی علیه السلام و ان هدی
المواسات من علی الخ و بعد از آن حضرت فرد کمال بن صفت جلیله و اولیها
بودن او و عاشق و اگر جلوه نموده و در این و اول کسی که مواسات نمود حضرت عباس
بوده نهایت مواسات را نمود با برادر نهایی خود را بشیر و بقرابت رسانده و
امیر بود اندیشه ای شامد فکد محطش السبب این معنی که حال تصور لازم دارد و بالانکه
نهایت تشکی را داشتند و غیر الخ و الا ان ابرار ابرار و برساند و خود آب سبب
و بواسطه برادر او نموده پس از شوق و معلوم شد نهایت جوانمردی و مواسات همین
بوده و ابرار و برادر انحضرت در مقام رحیم و ستایش انحضرت همین صفت او شده
فتم الاخ الواسع اخبر دیم که در این و مواسات نمود حضرت زینب و
و از راجع الظلمین اما الفداء بوده در هیچ حالات ابرار و نهایت مواسات را نمود
از کس که با او در حرکت نموده در غرب و تشکی و کوسنی و جراحات ظاهر و باطن
و کوشش و نهایت محبت و ابرار و در خود حتی در باز او کوفه و علف

برادر

و در حدیثی که در حضور با اهل البیت و قدس نبوی علیه السلام و ان هدی
المواسات من علی الخ و بعد از آن حضرت فرد کمال بن صفت جلیله و اولیها
بودن او و عاشق و اگر جلوه نموده و در این و اول کسی که مواسات نمود حضرت عباس
بوده نهایت مواسات را نمود با برادر نهایی خود را بشیر و بقرابت رسانده و
امیر بود اندیشه ای شامد فکد محطش السبب این معنی که حال تصور لازم دارد و بالانکه
نهایت تشکی را داشتند و غیر الخ و الا ان ابرار ابرار و برساند و خود آب سبب
و بواسطه برادر او نموده پس از شوق و معلوم شد نهایت جوانمردی و مواسات همین
بوده و ابرار و برادر انحضرت در مقام رحیم و ستایش انحضرت همین صفت او شده
فتم الاخ الواسع اخبر دیم که در این و مواسات نمود حضرت زینب و
و از راجع الظلمین اما الفداء بوده در هیچ حالات ابرار و نهایت مواسات را نمود
از کس که با او در حرکت نموده در غرب و تشکی و کوسنی و جراحات ظاهر و باطن
و کوشش و نهایت محبت و ابرار و در خود حتی در باز او کوفه و علف

﴿ خَیْصَةُ سَيِّدَةٍ ﴾

۱۱۸

برادر شده از حال طبیعی خارج شده و بار آورده و اسات نموده فقط جنبه الهی
بمقام الحاصل مرصعین حضرت سید الشهدا و آورده شده انجمنه نظیر آنرا دانسته
و بر او آورده شده **خَیْصَةُ سَيِّدَةٍ** یکم از جمله ملکات حسنه
او صفات مستحسنه صفت جلیله غیرت است و از علام ایمان است المؤمن غرور
و اخبار و مدح آن بسیار آورده شده و این صفت در بقیه هاشم عموا و خاندان محمد
خصوصا جلی بوده و از اولاد این است اول غیرت بر دین در قیام غیرت بر جان و مال
سوق غیرت بر حفظ اموال و هر یک از این مراتب را تفصیلی است مقام شایسته
ذکر آنها نیست و حضرت سید الشهدا را در این صفت مبارز خای بوده و از این
این همه مصائب و نوائب شد برای غیرت در دین بواسطه غیرت انحضرت بود
که در مجلس معاد با احدی فام در بر سب امیر المؤمنین نبود چنان مکرر اتفاق
افتاد خطیبی یکا سب که نسبت با سیر المؤمنین جبارت می نمودند بدین واسطه
می نمود غیرت در دین انحضرت سبب بود روز عاشورا پس از اتمام تحزین که
مناقب و فضایل خود و بعد بنی نفوس کلام فرمودیم نقائلی در جوابش عرض
کردند ما نقائک بغضا لایک در انحال با لاطم در بای غیرت فرمود انان علی
الطهر من الهاشم دفاع ازید خود نموده و میفرمایند بقوم بالان فضایل و مناقب که
خود تصدیق نمودید نمیکنم که از اولاد علی هستم که ظاهر از ادناس و ارجاس
از بنی هاشم بوده و چنین پدری خیر میباید غیرت انحضرت مانع شد باز بنی هاشم
او بیست نماید چنانچه فرمود للوث اولی من رکوب الدار بالجملة در موارد عدیده
ظاهر شد غیرت دینی انحضرت و اما غیرت انحضرت نسبت بنی هاشم باز وارد
مکرر ظاهر شد چنانچه تا زنده بود از حق نمیشد احدی نام چنگاه او را در میان
جاری نماید شاهد بر این خبر معروض است چون شریعت فرما انصرف نموده است

اب

﴿ خَیْصَةُ سَيِّدَةٍ ﴾

۱۱۹

اب سید الشهدا یکی از اتباع شایسته گفت ایسین ثواب میباشی و لشکر تو
نموده انحضرت بالیکه میدانست عرض آنها اندر دست غیرت مانع شد
میباشند بتجلیل بطرف چنگاه حرکت نموده و همچنین در موقعیکه از سبب زمین
افتاد و از کثرت زخمها و جراحت و خروج خون از بدن انورش حال حرکت ندا
لشکر و مقابل انحضرت مهتاب و شجاعت حسینی مانع از اینکد منوجا انحضرت
شوند و عدم حرکت انحضرت را حمل بر غل و خدعه میبورد چون غیرت انحضرت را
بناموسین مسبوئی بوده برای کشف مطلب جماعتی از لشکر را روانه بطرف چنگاه
فرستاده انحضرت چون ملتفت شد بان ضعف و نقاهت غیرت و در این
چند ندی با استقبال انها شناختد و فرمود باشد عزالای سفیان ان که یکن لکر
دین و کثافتون للعاد کونوا احرارا فی دینکم تا الحاکم میفرمایند ما الذی فاککم
و نقائون و الذی ما علیهم جناح محمل فرمایند انحضرت ناموسین زنده هستم معتز
حرم محرم نشویدل فرط غیرت شهادت خود را مقدم بر نصب عیال در صحنه
غیرت پس انحضرت سید الشهدا دختر کرامی چید و فرید و هر و جید عصر
چنانچه محمل این مصائب بواسطه غیرت در دین بوده و از کربلا ما شام خود محمل
سواری عیال و اطفال بوده بواسطه غیرت ناموس در این مسافرت در هر موقع که
مذمت اباء و اجداد خود شنیدل فرط غیرت در مقام ملاصاف آمده بان اشکالات
که برای او فراموش بود چنانچه غیرت و او را در نمود چنان خطبه عزا در بار کوفه غیرت
او را داشت احتجاج بالان زیاد نماید چون دینان زیاد نکند سبب میبورد و گفت انجمن
لما الذی فضحکم و اکذب حد و شکم انجمنه بیان فضایل و مناقب جانوا خود و
پزید و ابتاعش را بیان نمود و لها را جان مفضح و سو که اراده قتل او نموده
چنین در شام و مجلس پزید در حال اظهار غیرت نموده **اَشْهَادُ** ششدهم از بعض

موتیان

خصیصه نسی و درویش

۱۲۰

موتش نقل نمود از کتاب تبرک الدنیا که از معانی عامه و از شخص شریف دیگر از مقلان نقل
 بر وی از این دو معقل نقل نمودند چون اسرار را و در شام نمودند و در روز شام
 حضرت زینب سلام الله علیها شمر را طلبید و فرمود حاجتی بنمودارم ما را از این روز
 با از صام برید از راه خلوتی داخل شام نمائید تا غلغله غوغا نمود و چند تا از
 انقدر زده این معدن صبر و وفا و از غلغله غوغا منقلب و امر بر زمین نموده فرمود
 ارض خنجر در حال زمین شمر را که فرموده نگاه او از جان فرزای حسنی بکوش
 خواهر و سید با اخوان اصیری و احسنی فی مرضات الله انکر امر غریب و برین او را
 رها نمود و مع الشافق بر این دو معقل هیچ کدام را ندانند که ملاحظه نماید و نسبت
 بمقامات شریفه انظار این کونکرهاست معارف عادات بهد نیست چرا که بنیاد عقل
 کل و هادی سبیل بوده از تفصیل وجود پیدا و موجودات خلقت وجود و شهادت جمیع
 انبیاء و مومنین پیدا و بود و خصوصاً که در معانی عامه نقل شده و الفضل انشده
 بر آن عده **خصیصه نسی و درویش** از جمله طاعات جمله و عبادات جمله
 محبت خانوادگی محبت عموم آحاد و اولاد عالم محبت انهار و ابرار کافه عباد واجب
 نمود که اگر شخصی دارای جمیع عبادات باشد ولی محبت علی و از این عبادات جمله
 خالی باشد که الله علی التالیس در درجات مقامات هر کس باشد از این عبادات است
 چنانچه در مقالات سابقه ذکر نمودیم و محبت حضرت سید الشهدا را خصوصاً
 چنانچه مملوک مومنین بهرین شاهد است ما را و اجر و ثواب محبت آنحضرت را
 کس نتواند محصی نماید و لذا المیزان حضرت نبوی نسبت آنحضرت علاقه افروز
 که از لوازم عالم طبیعت است بلکه بواسطه کالات حسنی و تحصیل مقامات دیگر
 محبت آنحضرت معلاست و همچنین است علاقه با آن معصومین بل آنحضرت و در
 ابتعاظ امر شد چنان محبت و ارادت آنحضرت سید الشهداء است محبت حضرت

خصیصه نسی و درویش

۱۲۱

عقبه خلد در سالت با آنحضرت نوشند بعضی و چنین و فایده که حضرت زینب
 خواره و در کوهان خوابیده بود هرگاه حضرت سید الشهدا از نظر او غایب میشد
 گریه و بیقراری مینمود و چون در بیدار میشد او بحال بچهار دستاورد افتاد بی نهایت مسرور
 و فرحانک میشد چنانچه بوقت حضرت صدقه شرح حال محبت این خواهر میبرد
 را و با ساحت مقدس نبوت معروض داشت و همچنین در وقت نماز و قبل از اقامه
 اذان نظر بصورت آن کعبه مقصود و قبل از اجابت نگاه بر او و بنابر با فضیلت آنحضرت
 مشغول میشد و نیز از انظار مومنان استکشاف نمود چنانکه از مجذوب برادر بود که
 از حرم جدش آن محل امن و امان بیرون شد و از جمیع علاقه نموده عالم چه مصائب
 و فتنه پدید میآید و با شد بعضی برادر حرکت نموده و این عباس را بیکد از راه اخلاص مانده
 از محل جدا نمود و آنقدر به او و متعجب چنانچه شرح آن گذشت و هم از این رو میتوان
 گفت نمود که در راه برادر چه بلاها و چه زاریا تحمل شد که از ضبط تصور خارج بوده
 و نیز از این رو میتوان فهمید که چه محبت آنحضرت علی اکبر داشت چرا که این محبت آنحضرت
 آثار چون علی اکبر از آن جلیله حسنی بود چنان او را دوست داشتند که با اهل
 بیت چنان محبت نداشتند و در معارف و چنان اظهار خیر و فرخ نموده که در مقام
 احدی از بنی هاشم چنان نموده بالجمله عقول فاضله را که انداز محبت آن مظلوم و بیگنا
 و خست که انما با آنحضرت شبان پنج طوبی از این برادر و خواهر نموده و بخوانند
 چنین برادر و خواهر سلام الله علیهما **خصیصه نسی و درویش**
 از جمله مقامات خصوصاً آنکه مقام سبابت خاصه از طرف برادر و این و بنابر
 مقام امامت بود و با مقام از طرف برادر و در کربلا و عاشورا پایشان انانیت
 انظار از معارف بلند و بی نظیر و جری مینمود و حضرت را و امر و سر و سبکیانی نمود و
 مقام برای مظلوم بعضی اعلام نصیح نموده و شاهد بر نیابت آنکه امر و بر سبب علی

(خصیصه شی و چهارم)

۱۲۴

الشهداء من بعد ما بالمرثه ولی من ركب العار والكرام انحضرت استنباط میشود در مقام
تحفظ از شرف غیر از دین بابت صرف هر چیز لازم است چندی از این اشخاص بر جایست
بمقامات و رتبهات و مانند آن چنانچه مرید نیست همان بواسطه همین صفت بمقام صفوت
و طهارت نائل و ملوکة او را باین منصب یشارت داده و از فائز الملکة با مریدان
انکه اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین و همچنین حضرت زهرا سلام
الله علیها باین ترتیب شفعه نالند و شفعه الله شیعه علی النار و غلبه این صفات از
حضرت عقبه الفرش ظاهر و با هر که در چنانچه در هر موقع در مقام ملک شرف از
نسبت خروج از دین انظوم و کمال ثبات با انهم شکالات در مقام مدافع بر آمد و
باظهار فضایل و مناقب خانواد خود و معایب و مناقب بنی امیه احتیاج و حفظ
را نموده در حقیقت حامی شرف خانواد و محمدر و حارس دین و مذهب بوده و در
بزیج چنان باستان لسان مدافع از شرف خود و کلبه اهل مجلس و از وجوه ان کار
برنگزیند و منتهای مجاهد را در ان مجلس نموده است و بواسطه مجاهدات که
محرر نموده در مقام حفظ شرف نائل شد بمقامات که بیان عاجز از تقریر و بیان فاصی
از انچه به مشارالها ولی بر سبیل اجمال مالا بدید که لایزال کلمه شخصی از انهار
میشود **اول** باعث حفظ حیثیات محمدی شد از این عمل چه مقدار است معلوم
نیست **دوم** سبب هدایت کلبه نقوس شد الی یوم القدر و همین جهت
احباء انهار نمود زبراکران تحفظ را نموده بود با انچه لایق امیر از خانواد محمد
اسمی باشد بمقتضای و با انچه لایق اسلام و فضیلت باشد پس از ان روز الی یوم القیامه
مؤمن پیدا شود و انچه مجاهدات نموده و برادر و خواهر بود و از این عمل چه مقدار
بوده و از اینان مسلم اجمالا است بکثره ارجاء کلبه نقوس را در دین احباء انهار
اجل انهم معاصی و باعث حفظ ارباب جمیع ادیان بوده و از انچه در انجا بود

(خصیصه شی و چهارم)

۱۲۵

اکثر انهار از این جهت رحمت انهار ضایع میشد چنانکه عالم و طرف رحمت
الهی که بدین من جاها من الیه بدین سبب که هر طریقی از انجا خواهد که فیض
غیر نماید و راست نشین و لا هر که را هر حاجت باشد و نبویه و اخرویه هر که
بخانه انظار و مشهود ما بوسه خواهد شد چرا که انجا مقاصد از قبیل رحمانند و اعطای
هر مطلبی رحمتی است خاص و چون انکه هر عالم بر حاث و نادر و بر اعطای هر که در وقت
چگونه میگردید کسی بد رحمانه و نبویه و ما بوسه کرد و بالان خود و گرم که بجای خانواد
محمدی بوده و با انکه هر یک از صد مائیکه منحل شد مکافاتی دارد و نبویه و مشایخ
اخرویه که شرح انهار احتیاج تفصیل و ان مناقب با عرض است و لاجل ان این مکتوبه در
این عالم از علایق خود دور مانده برای انکه کسانیکه از علاقه خود در این عالم دور افتاده
هرگاه با و متوسل شوند از احزاب انهار با و متوسل شوند و هم چنین در عالم برین و
مقطعی از علایق و صاحب علاقه نماید منحل غریب شد تا غریب دینا و برین و
را از غریب نجاه دهد و منحل تشکی شد تا تشکی ان عالم اسباب و تشکی ان
را از انحراف کواکب و ترسیر اب نماید منحل شد و فرزند شد تا در این عالم کسیر
کند و بد باشد چون با و متوسل شود و لا که نماید و در دین و در دین و در دین و در دین
شغاف نماید منحل کرد و تشکی شد تا تشکی ان عالم اسباب و تشکی ان
همین طعم نماید منحل خود از دشمن ناخاتین این عالم و برین و قیامت ما من یلم
باشد منحل فب موال نادر و با غارت و مکان و انجات دهد و در آخرت غارت
و دکان اعمال را یعنی کسانیکه شیطان فریب داده و اعمال حسن انهار را بغیر از حق
و غیر حق انهار نماید منحل کرد و تشکی شد تا تشکی ان عالم و مظلومان انجاه
دهد و در آخرت کسانیکه در کفر و مظاهر بوده و هائی دهد منحل انشان شد تا تشکی
کان این عالم را انهار و انجاه دهد و منحل سیری نا اسیران دنیا و عقبی نماید منحل شد

خصیصه شیعی و چهارم

۱۲۸

محرور را در چهار ای این بوده چون مسیوق بود از خباکات منافقین که بجز در حالت
پیغمبر چنانچه در خورشید وارد او دهند برای اتمام حجت ایمنی من جمیع پیغمبر معدودند
ما مقامات آنقدر بصیرت بوده پس از این بیان معلوم شد سر عدم ورود ایشان را که
بر فضایل و مناقب حضرت زینب سلام الله علیها **خصیصه شیعی چهارم**
از جمله فضایل نفسانیه حفاظت و حراست دین است زیرا که دین حافظ حقوق و
جامع شئون کلی بشر است در حقیقت صلاح عامه متدین است موجب
منفعت دین است معاین حقوق و معین کفایت و نیاز بین ائمه و بانیان است و لذا
گفته اند لایزاله سلطنته فی القلوب و تأثیر فی النفوس و سادت و شرف اندیشه
بر غیر بواسطه همین است که اهل حافظ دین و جامع کلی بشر در چون دین است
اثر است بحکم عقل بر هر کس لازم است سعی در حفظ دین و هر کس زیاد تر با کماله
در نگه داری دین نمود بحکم و جلالت اشرف و افضل از دیگران شد و هم چنین هر
هر پیغمبر جامع پیش زیاد تر و اسباب بار نیاطش بیشتر بر اهل دین است بحکم عقل
پس بنا بر این دین اسلام بواسطه جامعیت و از حیث امور معاشیه و معادیه از
سبب است و عبادات افضل دین و سعی در ترویج آن افضل از دیگران بر
هر کس واجب بحکم عقل یا ندانند که خود حفظ قوانین آن نماید و وجوب جهاد
و دفاع را همین حکم است چون این عقل مانع معلوم شدند میگویند چون حضرت
زینب ان خدما تاراد رکبلا نموده و داخل در یمن ابعاد شده و حامی دین مذکور
بوده و اگر بتای نوع دیگر پدید برای آنکه نگردد داری نمود از قوانین جامع اهل انبیا
و از کلفت مجاهد در حفظ دین نجات داد زیرا که بر فردی واجب بود دفاع از
دین و چون آنکه در دفاع نمود که ایوم القیامه اسلام باقی و برقرار است و از
و از چنین جهت آسوده نموده و خود تحمل صدقات و انشای اشیاء و چیزها

صفت

خصیصه شیعی و پنجم

۱۲۹

صفت است بر حضرت پیغمبر و عوام اهلیت او خصوصاً حضرت سید الشهدا را
خدا در رسالت که خود را فدای این دین و منجلی جسد مالت و زحمت برای ترویج این
امر و زوی نکردند مسلمین همو ماتت بر پیشه دین زده و هم خود را مصروف به ضیاع هوا
ان بکنفر جای و باور برای اسلام پیدا نمیشود بلکه الاسلام غیباً امام عصر را در حق
از حرکات مسلمین در حجاب بیابانها اگر بایان و تالان اخراج مسلمین دمی متبانی
و از خواب غفلت بیدار و کوشش فراتر آید تا بشود در یاد جان کد را اسلام را چگونگی
استغاثه و استنصار می نمایند پس است لطف بایان زدن نزدیک است حرکات شما
نقیض زحمت حضرت سید الشهدا و عقیده بنی هاشم مضاعف شود و زحم بلب تشنه حضرت
سید الشهدا نماید رحمتان بکلوی بر خورده طفل رضع اید بسوزید بحال ذلت
و اسبیه زینب چه گویم که ناگفته بمنزلت با وضع حاله و مسلمین انچه التیجانی نرسد
فریاد است لیسار که چنانچه علیا بخند زینب روحی و ارواح العالمین لها الفداء
این عالم را عالمی را از کلفت مجاهد و قید دفاع از دین نموده بواسطه زحمت خود در روز
محشره را از زحمت دنیوی و فواج کثیره را از آتش جهنم آزاد خواهد نمود چنانچه مادرش
حضرت زهرا و عکافات زحمت در این عالم شفاعت روز قیامت است **خصیصه**
شیعی و پنجم از جمله کلمات نفسانیه و عبارات مهمه تحفظ و نگه داری پیغمبر و امام است
که حکم بر وجوب تحفظ اهل است زیرا که نظام عالم دین بوجود اهل است چرا که اهل
قلب عالم و قلب بنی آدم وجود اهل افضل عالم میرسد با اینکه حفظ اهل تحفظ اهل
دین است و ان منزله از حفظ حقوق بشر است و لذا حافظ اهل از چند جهت مستحق
مثوب **اول** از جهت حفظ اساس عالم طبیعت **ثانی** از جهت نگه داری
دین **ثالث** از جهت تحفظ اهل از اولیا خاص خدا و ابرو مریدان و از جهت نگه داری
و لذا فرمودند که اگر لایله المیده است میر المؤمنین و انبیا اهل عالم قیامت نمایند همه مستحق

پشت

خصیصتی و پنجم

۱۳۰

بهشت خواهند شد برای آنکه در انشب پیغمبر آنکه داری نموده و علیا حضرت زینب
سلام الله علیها و امام را حتی المقدور نکر داری نموده اول حضرت سید الشهدا را از پیش
فریاد سلام بودی علی اکبر بچشم کاه رسید با انبیا علیه السلام حضرت زینب چون
علاقه برادر داشت بفرزند مسوونی بود نزد هرگاه در آن برادر بچید باره باره
فریاد داشت بان حالیکه بطرف فلک کاه حرکت نموده امام عسکرت نماید و لذا در مقام
نایب برای حفظ برادر برآمد علیا را منحصرا بیان کرد خود را زودتر بفلک کاه تا چون برادر
رسید نایب بر می نماید و لذا بهمین خیال موقوف شد چنان بسخت خود را رسانید با
اینکه حضرت برادر سواره و انظار موی پیاده مع ذلک نمکرده زودتر رسید چون
سید الشهدا وارد فلک کاه اول نظرش بخواصرا افتاده از فرط غم نادمی داری از
ان حالت شدت علاقه و غفلت و زینب و خواصرا را بچشم بر کردار اند و خود را از دست
نموده و در حقیقت این نایب مانع شدن از سکن نمودن برادر را **اشیاء و کلام** این علقه حسی
بفرزند علقه اقوت و بنوت بوده فقط بلکه بواسطه نهایت کمال علی اکبر بوده که هر
عارف بشوئات و مقامات و قدر او را دست داشته چنانچه معاویه و دیگران
بجلافت علی بن الحسین است و انحضرت را مداحی مینمود پس بجهت حضرت سید الشهدا
بفرزند از حیثیاتی بوده اول همان علقه محبت با اولاد و دوم بواسطه کمال علی اکبر که
بواسطه انصاف باقت مامت را داشته از انجمله تسلی که بپیدا داد در بین راه زمانیکه
حضرت سید الشهدا ان خواب هولناک را دید با کمال دهشت از خواب بیدار شد
و با خباثت که مینمود علی اکبر سبب را استیصال نمود چون خواب را بیان نمود علی اکبر باین
نادید را عرض کرد او است اعلی الحق حضرت فرمود بلی ما بر حق و حق با ما است علی اکبر
عرض کرد با انبیا بالی بالی که شخص از روی بصیرت در این کلام غور نماید مینمهد
این وجود مقدس را چه مقام توحیدی بوده و لذا حضرت سید الشهدا در خواب و

خصیصتی و پنجم

۱۳۱

دعا فرمود **اشیاء و کلام** آخری چربیا از شبستان سوال و جوابیکه واقع
شد مابین حضرت امیر المؤمنین با حضرت پیغمبر زمانیکه پیغمبر لای منبر فضایل ماه
رمضان را مینمود بعد خبر شهادت امیر المؤمنین را داد علی عرض کرد یا فی السلام
دینی حضرت فرمود بلی عرض کرد باکی ندارم در سوال و جواب عرض اظهار مقام خود
امیر المؤمنین بوده بالجمله سوره بواسطه علاقه تشبیه و هم نایب باید زیر کوار و این یکی از
موجبات محبت است چنانچه عوام رسوم است چون پدر کسی از دنیا برود و او را
دوست داشته چون خنی پسری با و کرده نماید اسم پدر را بفرزند دهند برای حیث
پدر و بان مطلب سابقا بر اشاره نمودیم چهارم بواسطه اینکه نایب از جدش بود
چنانچه گذشت و شبیه جدش بوده خلفا و سپهسالار پس بجهت جدش شد کلام
اینکه دوست داشته و در شهادت این انداز مسائل که پدر دوم حضرت شهادت
نکر داری نمود در موارد متعدده اول زمانیکه لشکر بخند بجهت شمر داده قتل پیاد را
نموده انظار مسجیان نضیع و بینایی نا اود انجات داد در وقت قتل شدن بجهت
اگر انظار موی نبود علیل سوخته بود ششم هنگام عبور اسرا بطرف فلک کاه در حاکم
حضرت زینب مشغول و داع برادر بان حالت که عاجز از بیان ان از سنک نایب
خبر در روز و داع با داران ملتفت مینامد دید بالای شرمقید بعد جامه حالیکه
بفرزند برادر عارض شد برای نکر داری و حالیکه بکینه و بین جلاجهت الحسین عرض
کرد مالی از یک غوی بنفک باقیه الما حسین و او را تسلی داده و حدیث ام این را نقل
نموده مابین ثلث لیل حضرت و آنکه داری نموده چهارم در مجلس بشوئ این زیاد پس از آن
بین علی بن الحسین و این زیاد انجمن اسر شهادت انظار موی و انانکر هر دست بگردن
علیل انداخت و گفت بخواب که گذشت و را بکشد تا من زنده هستم راضی بود خود را
ندای حضرت شهادت نماید **اشیاء و کلام** در این نکر داری پیروی نمود بنادر و خود حضرت

زهراء سلام الله علیها و قبک منافعین امت رنختند و امیر المؤمنین را بمسجد به
دوران و حضرت صدیق علیه السلام را نیکو داری نموده ایشان را آخری نموده اند
امام نیکو داری جمیع موجودات مکاتبه نموده توضیح این مقال امام قلب عالم امکان
و مثل او مثل روح است در بدن وجود موجودات طفیل وجود او و بر ذوق نور
و به نیکو لغت و به نیکو آواز علی الارض چنانچه هرگاه روح منقطع از بدن چنانچه
بدن مثلاً کسی که هرگاه امام نباشد رشته وجود عالم منقسم چنانچه حکمت و رزق
حضرت سجاد را بیکبار با وجود شدت مرض و ضعف صبر نموده که بعد از شهادت
انحضرت بواسطه آنکه ظلم جور و غیامت بنا از من کربلا هلاک را فرمود و چون
وجود حضرت سجاد مانع از نزول عذاب و خسف لذلای رحمت حسینی باشد
نموده از نزول عذاب در این عالم بر اعداء حضرت سجاد را هلاک خود او و ده سال را
نیکو داری نماید باز حضرت الله الواسع را با اعداء الله دوستان را کجای محرم نو که با آن
قطره ای در آنوقت که سبیل بیان سخن مرگ با این غریب بود حضرت حق
رو و در ایدم بنواست ای امید نا امیدان با بحل چون حضرت زینب باعث نیکو داری
امام شد حقیقت مالک الزمان همه موجودات عوالم امکانیه و امر چنین عمل اند
جز خلایق عالم فروعی و ارواح العالمین لها الفداء **خصیصه سی و ششم**
از جمله مضامین نفسانی و عبادات ممتد امر معروف و نهی از منکر است یعنی وادار
نمودن بامور خیر و نیکو داشتن از ارتکاب قبا و زایل و این دو از مهمات دین
دین اسلام عقلا و شرعاً مدوح هر طایفه و قومیکه بدین مرتبه و تعالی در پیوسته
باین دو عبادت جلیل چنانچه هر طایفه باین دو عبادت را مهمل گذاشته و باطل
و از سنت عزت بخاک ذلت نشسته بنابر این سعادت و شقاوت هر یک باین
دو عبادت جلیل و شاهد بر این رقیات غیر منظره دین حنیف اسلام در مد

بیست و سه سال با انحراف و انحراف و اشکالات و اعداء و غلبه و غارت چنانچه صفحات نور
و سه چهره برهانست مدعی اولاد فرمود مدله یکبار این امت متمسک به قرآن و
امر معروف و نهی از منکر و هر وقت از این نیکو خفت نموده و با انحطاط امیر المؤمنین در
ان دم رفت تا که نیکو داری این دو مطلب شریف صبر نماید و در قرآن موارد عباد
امر با تمام در این دو عبادت ممتد نموده قال الله تبارک و تعالی و انکم منکم امتد بعون الی
الخیر و یأمرن بالمعروف و نهی عن المنکر و در جای دیگر میفرماید المؤمنون بعضهم
اولیاء بعضی بأمرن بالمعروف و نهی عن المنکر قال رسول الله ص و الذی نفسی بیده
ما اتفق من نفقة أحب من قول الخیر و عن امیر المؤمنین ع قال فی حدیث و ما اعمال الابرار
و الجهاد فی سبیل الله عدا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کفنه فی بحر الخیر و این
حدیث تفصیل میدهد امر معروف و نهی از منکر را بر کلیه اعمال و بیه و جنتان هم
واضح است زیرا که امر معروف کلیه عبادات احیاء و میثوند و این مطلب هم معلوم
با و امر معروف را و مرید است فوی و فعلی فوی انشکبه بکفار خود و دیگران را و غیب
و غیر این بامور خیر و نهی از زایل و قبا و میثوند فوی انشکبه بر نیکو داری خود امر معروف
و نهی از منکر نماید و این مرتبه افضل و اشرف است از مرتبه سابقه زیرا که در مرتبه سابقه
ممکن بود عدا و غلبه متعطل باشد و دیگر از نهی از منکر و خود منکر محض باشد چنان
طایفه و در عتاب و عقاب حضرت حدیث چنانچه میفرماید تأمر من التائب بالبر
و تنهون انفسکم چنان طایفه را توبه میفرماید بلکه میتوان گفت و لکن امر معروف
البر و مسلم است کلمات چنین اشخاص را بر این لازم است و عاقل بد و خود را
متق از زایل نگاه و دیگر از انصیح نموده و حقیقت تزل و سستی امروزه مسلمین و
نیکو امر معروف و نهی از منکر است کلیه اصناف و طایفه خود دست برداشته و
نزد انعام معروف و معروف و نهی از منکر شده هر یک از آنها بتبشیر خود در مقام

اسلام سلاطین و اجزاء حکومت بظلم و جور و تلبس بلباس خارجه و خود را بکفا و مقبیه
 نموده و امورات مسلمین را با آنها مقوض و ساعات خود را صرف ملاهی و مناهای و ارتقا
 محرمات و ملائمه بان بندگان و تلبس و تشابه کاری و تصبیح حقوق علماء ربانی و ملا
 در امور بیک خارج از وظیفه خود و مجالست با امرای و نهی نمودن آنها از ارتکاب محرمات
 و اهل منبر تصبیح شوائب منبر و نشر امر بجهت عرف و افترا باین بخل و پیغمبر و ارتکاب
 بعض معاصی که ذکر آنها موجب تصبیح وقت و تدنيس این کتاب بتجارت اشتغال بتجار
 بامور محرمه و هم چنین باقی اصناف مردم هر کس باندازه قدرت خود بپشت پرده اسلام
 زده چنانچه باین حال ضعف و سستی رسیده چنانچه در عصر بیست و هفتمین حالت
 رسیده نهایت در انصراف اسلام را فدا می نمود چون حضرت سیدالشهدا بودند و در آن
 اسلام امر بجهت چون حضرت زینب بود که خود را فدا و فواید صرف در امر بجهت
 و غی از منکر این برادر و خواهر دست هم نهاد داده اسلام را از جنگل عدل و ایمان
 ثورت و صورت سلطنت باطله و آشکنه چنانچه خطبه انظلم و در مجلس بید
 حضور بود و بضارعی و محسوسند البسات معاویه را ظاهر حقانیت و معصیت اسلام
 را با هر نمود ولی مع الناسف در این عصر حاضر یک نفر یار و یاور برای امام زمان پیدا
 نمیشود تا دست بدست هم داده و اسلام را از گرفتاری بن صد مائت نجات دهند
 بالجمله دل پروردگار این ضعیف باعث طغیان فلم مطلب داد و در گذارنده و از موضوع
 خارج شدیم اجمالا روح امر بجهت عرف و احضار زینب نمود در جمیع مهالك و انفسد
 بواسطه امر بجهت مؤمنین موجوده از بعد از دفعه کربلا الی یوم القیامه نتیجه امر
 بجهت انخداده است خدا با ما و اهل بیت کن و توفیق عطا فرما تا امر بجهت نمایم
 و برادران ایمانی ما را کوشش و شوا غایت فرمانا بشوند کلمات حق ما را و جلای را
 بر راه هدایت بدار تا با محمد و آل محمد و محسوس شویم خصیصه شاهی و هفتمین

یاد خاوی حال شرافت و برتری داد و زمین کربلا را بر پاچه زمینهای برای اینکه اجانشد
 در او زمین مبین و ملا چون اتم الفرض زمین کعبه فخریه و میاهات نمود بر سایر زمینها را
 اینکه بیک الله و امان عباد الله است خطاب امیر از مصدق و الجلال بدو شد
 ساکت باش و بخود مبال از نوشتن بفرست و بجهت زمین کربلا است و سرفصلت و شرافت
 کربلا بر کعبه واضح است چه اگر دفعه کربلا فراموش شدی و حضرت سیدالشهدا در آنجا
 شهید شدند و باین کیفیت مظلومیت مدنون می کرد بدین شامت بجای متبر و حادی
 یافت نمیشد تا منوجه کعبه شود و خدا را بر سرش تمام بدین چون احبای دین مبین
 در آن شده مخصوص شد بیکر اما چند اشک مدفن تاراهه شد دویم مقام ارتفاع
 در جاک شد چنانچه هیچ پیغمبر یا وصی پیغمبر نبوده مگر اینکه ما مورد شرفین کربلا را
 تقریب او بدو نگاه احداث شود حتی حضرت پیغمبر علیه السلام و امیر المؤمنین و حضرت
 ستم ماس مدینین شد چنانچه محبتین ال محمد مرگه کناه کار باشند و در کربلا را
 بدین حساب بلکه بدین دین عفتان محسن بهشت خواهند رفت چنانکه
 بجهتین در جاک بهشت خواهند بود تخیم خاکی او مدفن جمیع ائمه معصومین شد چنانچه
 در غیر هر یک از ائمه و مقداری خاکی کربلا فرست نمودند ششم محل استجاب دعوات
 هفتم خاکی او در روز عاشورا مخلوط شد بخون شهدا چون بار و زید هر جا از خاکی
 او رسید مسجدی نباشد هشتم شفای امراض در خاکی او قرار داده شد نهمه طاف
 و زیارتگاه انبیاء کرمیده اگر کعبه سالیکه تبه مطاف کربلا جمیع اوقات سال خاصه
 در شبهای جمعه و هم خاکی او مانع از عذاب قبر است و ما در اینجا ذکر همین ده کرامت
 اکتفا نمودیم و حضرت عقیله خدا در رسالت حضرت زینب سلام الله علیها در کربلا
 تحصیل نموده اولی آنکه باشد بقا تا اینکه انبیاء و اوصیاء در آن زمین جسد مکان
 تحصیل نمودند دویم آنکه جمیع مؤمنان را که برای نازلین بکربلا می رفتند

هر عنوان سیم نال شد بمقامات و کرامات خاصه که برای او و بعض از اهل بیت
معین شده و آنها چندین مقام بوده بطریق اشاره مختصری بیان شود اول مخصوص
بصلوات اطراف حضرت حق شده بنص این شریف اولی علم صلوات من ربهم و
این کرامت شریک با جلد بزرگوار خود حضرت پیغمبر چنانچه این شریف است ان الله
یعلمون علی النبی چنانچه خلافت عالم بر او گذرد صلوات فرستد ملائکه بالا و لوطیه
صلوات فرستد و چون انکه مراد از آن محمل است مؤمنین هم بر او صلوات میفرستند
دویم مورد عنایت رحمت الهیه که دیده بنص همین این مرد کوره من ربهم و حمد
چون انکه مرده مورد رحمت الهیه است شریک است طالبین رحمت صوفیایان و غیره
شوند آنها الطالبون رحمتهم و ملکوا الی الله است و صفیایان و صوفیایان و غیره
و حمد الواسعه الالهیه السیده الجلیله و النبیله الحجه خذ الزیاده علیها من الله افضل
الصلوة و الخیرة سوره در زمره معجزات مقرر شده باز بنص همین این مرد که هم الهی است
فی الحادیث المهدیه و در این مقام شریک شد با جمیع انبیاء و اولاد که سادات نبیاء
بر غیر بواسطه این است که سبیل هدایتند بلکه این مقام از خصوصیات ربانیت
چنانچه میفرمایند یا ناهد بناء السبیل و در جای دیگر میفرمایند یا ناهد بناء السبیل
و لکن الله هدی بر نبیاء چه مقام از این بالا تر برای این مکرره که از امثال الهیه است
فلا امثال العلماء و الکبریاء و الاولاد و انبیاء چون این مرد و خواهر بواسطه تحمل
انهم مصاب و شدائد باعث هدایت نفع شدند لذا هر دو چراغ هدایت نامند
الحسین مصباح الهدی و مشکوه الدجی و زینب مصباح الهدی و مشکوه الدجی و
واصل شد بمقامات تنگ احصاء آنها از خطه تصور خارج است کما فی حدیث مذکور که
انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب مکشوف باد چون صبر انکه مراد از خطه تصور
خارج اجر و ثواب و غیر از حد و حدافزون و لذا شفاعت مذنبین و اعطاء حوائج

موسیلین

موسیلین و ایصال باطل مقامات علیین کمترین رتبه است نسبت بمقامات و درجا
انکه مرده را که مرده اینها معدود و در درجات این مکرره غیر محد و در این خصیصه را ختم
نمایم بدک حدیث شریف و در حدیث فاطمه عیسی بن ابی عباس قال اذا کان يوم القيمة
نادی مناد یا معشر الخلق غصوا ابصارکم حق ثم فاطمته محمد بن کنون اول من یتکفی
بستقبلها من الفردوس اثنتی عشر الف حوراء و یستقبلوا الحد و قبلها و لا احد بعد علی
خائب من یأخونها اجنتها او از تنها الا و علیها حال من در علی کل رتبه انهم از قریب
سندس و در کما فی حدیث فخری و زینب الصراط حق یتیمون بها الی الفردوس و یقبلون
البیان و فی بطنان الفردوس تصور ایض و تصور صفرین اولی و من غریب و اولی و فی
القصور ایض سبعین الف دار منازل عجل و عجل فجلس علی کرسی من نور و یجلسون
حولها و یبشاهام ملک لیسع الی احد قبلها و لا یسع الی احد بعد هاهم بقول ان یتک
بقوله السلام و یقول سلینی اعطاک مقول فذا تم علی عهده و صفیایان کرامه و ابان حق
اساله ولدی و ذریتی و من بودهم فی عظیمها الله ذریه او ولد ها و من بودهم او عظیم
فیهام مقول الحمد لله الذی ذهب عقی الخزن و اقر عینی قال جعفر کان ابی یقول کان بن عباس
اذا ذکر هذا الحدیث تلامذه اکثروا الذین امنوا و اتبعهم ذریههم بایمان الحسین ایاهم و یقال
ترجمه حدیث واضح است و چه چنین مسفا و میشود از این که بن عباس این شریف را نقل است
نموده حضرت زینب و ام کلثوم بنات طاهره و فاطمه و زینب و جلاله در حدیث صادر
خود خوانند بود و اینها سادات نبی و فاطمه و حبیبت آنها نیز در مقامات و رتبه عیشت
عشر شریف در حدیث جلد خود با کمال شرف و سرور خوانند زینب الیه انکه مرده
حسین ایا چون روز محشر شود و معصومین صد یفتین فاطمه و زینب کبری
باختیار غنیمت و جلال داخل محراب محشر و مخلوقین بعضی اصحاب همین و جمعی
اصحاب شمال چون این و ملکه ملک ملکوت در مقام شفاعت بر اینا این غرض

عجل

خصیصه‌های و نهام

۱۳۸

مجموعه‌ای از شفاعت‌های نسیب مکرر آن خصیصه‌های و نهام
در بیان شباهت بعضی حالات این مجرم را بر خا از انبیاء عظام مکرر در کلمات
سابقه ذکر شده این محذره و الاستعداد و قابلیت بوده که چنانچه اگر نتواند فهمیده و
ماتر را و مصلحت این معطره و خود مقاماتش بوده پس قیاس کن مصلحت آنکه در
بانیاء اگر آدم مبتلا شد به قارفت بهشت و خواست بهصیبت هایل این مظلوم
شد بفراغ حرم جد و برادر و مادر که بمنزله روضات بهشت بوده و بفراغ برادر
و مصیبت و هایل اگر نوح مبتلا شد بهشت قوم خویش و برکت خسته
طیبت یافت این مظلوم مبتلا شد باهل کوفه و شام که بدین از قوم نوح بود و غری
دخا ریلیات کرد بهلبا اهی مبتلا شد با نژاد بن و دیان و ماور شد بفراغی فرزندان
مبتلا شد با نژاد بن و دیان روز عاشورا بعد از آن زدن خیمها انش بهلبا اهی
کل و رجحان بر اهی در احوال در ذکر بهار و اطفال بنود این مظلوم و واسع اعلی بفراغ
فرستاد یعقوب مبتلا شد بحیران یوسف و در غارت و چنان کریم نادیده مانا پلینا
اخر یوصال یوسف رسید این مظلوم مبتلا شد بمقارفت و در زند چون دو یوسف
و شش برادر و چند تر جوان هاشمی که آنها را عدیل و نظیر نبوده و هر را بخت خورگشته
دید و صبر خوشی مبتلا شد بفراعون و فارون با آخره با نژاد نقرین نمود بعد از مبتلا
شد نداین مظلوم مبتلا شد بپسر زانیه و بنده که هر دو بدین از فراعون و فارون و
بلاها انقاد دید و در هر حال صبر نمود اگر تریا را منتشر از فرشتها نداین مظلوم
ایند بنان و کعب بنه بر سر و گشتش زدند تا ورم نموده بچه را سر بریده و در حضور
سلطان حاضر نمود نداین مظلوم را اسیر نمودند و سر برادید او داخل مجلس زین
جرجیس و دیگر پیغمبران را بعد از آنکه هائی فراوان کشتند این مظلوم را نیز صلا
بپار اسیر نمودند که هر یک از صیبا نش اصعب از قبل بوده سلمان اف و دیوی

این

خصیصه‌های و نهام

۱۳۹

این مظلوم نیز نداین ابن زیاد و خواجه شام مبتلا شد حضرت رسالت سید
ز نداین مظلوم هم از کثرت خرن و الم و مصیبت پیشانی خود را بچویر محمل زد حضرت
خانم را و ندانش و اشکستند این مظلوم کوشش را و دیدند که پیغمبر را مکرر در
بر سر یار کش پاشیدند اهل شام خاکستر کرده و دستهای خاکی زده بر سر زینت
اگر پیغمبر را نسبت هریان گفتند و نداین مظلوم را گفتند که نبی با عدو و الله
و مادر و برادر و برادر هانیز شریک بوده مثلا امیر المؤمنین را و ایمان بکردن الله
و بچیدند نداین مظلوم را هم باز و بسته و هم ریمان بکردن الله خند مجلس این
زاد و پیغمبر نداند مادرش صد بقره کبری را سلیف نداین مظلوم را هم سلی
زدند مادرش را زانیه و غلاف شمشیر زدند این مظلوم را با نژاد و کعبه از
نمودند مدفن مادرش مخفی است مدفن این مکرر هم معین نیست شباهت با
از خلیج جانات سنبر اهل یثیم پوشیده نیست حضرت مجنی و از خرم زبانی زدند
این مظلوم را نیز زخم زبانی زدند حضرت مجنی را نیز خواجه حکم را کش را قطع
نمودند این مظلوم را بدلاغ جواهر حکم کش را پاره پاره نمودند با حضرت سید
که در جمیع مصائب و شدائد شریک و سهم بوده هر داغ برادر و بدخواهر نیز بدید
هر مصیبت که برادر و بدخواهر نیز بدید و تفصیل آنها را بیان نمودن فوضیح و
بیان بدیهیات نمودن است پس چنانچه در مصائب برادر شریک بوده و راجر
و مشوب و مظلومیت و خصوصیات تشریک بوده هر امری برای توسل برادر
در توسل این مظلوم نیز عطا شود در اینجا کنار با ختم نموده و خانه برای ان افرو
و نداین خطبه کوفه و خطبه شام حضرت زینب را بیان نمودم
خاتمه چون از کارش فهرست شرفی مآذ قضایل و فواصل کو کب اسمان عفت
و طهارت در ضمن خصایص و سطور فراغت حاصل شد یتما و تبرکات و شاد و

خطبه

سید شمس الدین
مجلس ششم
در بیان
مظلومان
و شهادت
و غیره

مجلس ششم
در بیان
مظلومان
و شهادت
و غیره

خطبه انظروم مدبران را که در مجلس نوبت مبارک در وقت نماز و در محراب جلاله تعالی علیه السلام خطبه ای جمع کلمات شریفین و سیاقات دل نشین از منظوم و منثور و زیاده
شود چرا که آنقدر را که انبیا و اولیای الهیه در مقامات فصاحت و اشعار است در نهان این
و آنچه که ما ساعدی الفوق و ما و اصفی الدیبر چنانچه بوی وعده ها دادیم در
مفاتیح مذکوره و موفق بوفاء الهی شدیم چنانچه نفس مقدسه زینب نوحه نمود
و موفق بطبع آن بار دیگر شدیم بر مطالب آن خواهم افزود و خطبه های آنکه مر را
شرح خواهم نمود و مطالبی را که بطریق اجمال تکلیفتم تفصیل خواهم داد و اشعار
که در مدح آنکه در وقت سلاطین مجمله را درج خواهم نمود و در قصه و سلاطین
آن وقت خواهم نمود و اگر خود موفق شدم امید دارم دیگر آن در این مقام بقید
الله تعالی و تقنا و لا تحب اما لنا انک علی کل شیء قدیر اما خطبه کوفه آنقدر را باید داشت
در بعض نسخ از جمله اختلاف بوده و چون محل یعنی نبود اشاره نشد چنانچه در
نسخه از جمله اختلاف در نسخ است قال الرازی لما رواه الله خرقه قطن من اهلها
سقط و قرح من لیسان اهل الفین علی علب السلام و فلا شأن لی بالناس ان یصروا
فانک انت الناس و کنت الارباب ثم قال الحمد لله و الصلوة علی ابی محمد و آل الطاهر
الاحیاء اما بعد یا اهل الکوفة یا اهل الحنبل و العند و الحنبل و لکن انکم انکم
الذمعة و لا همد لکم الزمرة فانما انکم کما کنت الی نقض غیر ما من بعد فو انک انما تحذون
ایمانکم و دخلوا بکم الا و صل لکم الا الصلوة و الطیف و الصدر الشریک لکن
و ملوا الامیاء و عمر العلاء و کرمی علی دینه و کوفه علی ملو و الامیاء اما انکم
انتم ان سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون انکم و تنصرون علی عبد
الله فانکوا انکم احزابا بالکفار فانکوا کثیرا و احکموا امیکم افضد یلمن بکارها و شیطنت
شیطانها و ان رخصها یبذل بعدها البکاء و انی رخصون فکل سبیل نایم النور

[illegible]



وخلص لك سلطانا فله مالا لا ينشج حلالا انيت قول الله عز وجل ولا
 تحسن الدين كسر وانما علمهم حبر الانبياء انما علمهم لا يراد انما علمهم
 محسن امر القيدل بآمن الطلقاء فخذ له حر انك وسوقك بناب رسول الله
 قد منكك سؤره من وليك وجوه من بعد والين الاعلاء من بلدي بلدي
 وبسيف من اصل المناظر وبيرزن لاهل المناظر وبسيف وجوه من القريب
 والبعيد والغائب والشهد والوصع والشرف والدين والرفيع ليس مع من
 رجاليين ولا من جاهليين حسم عوامك على الله ومجود الرسول الله ودعاليما
 جاء به محمد الله ولا غفر منك ولا عجب من فعلك ولا من عجب من افق
 قوه اكاد الشهادة وثبت لحيه يد ماء السعداء ونصب لحر بلسان الانبياء
 وجمع الاخراب وشهد الحراب وهزم الشرف في وجه رسول الله اسد العرب
 لله جونا وانكرهم له رسولا وظهرهم له عليا وانا واعناهم على الركب فخر وطعنا
 الا انها سجة خلال الكفر ونصب بجر في الصدر ليقلى يوم بدر فلا يسقط
 في بعضنا اهل البيت من كان نظره البنا شفا واسنانا واجنا واصعنا يظهر
 كفرة برسوله ويقص ذلك بلسانه وهو يقول فرحنا بقتل ولده وسعى ذريته
 غير محبوب ولا مستعظم لاهلوا واستهلوا امرها وقالوا لانه بدلا لقتل
 مبيح على نيا اليه عبد الله وكان مقبل رسول الله هم نيكها حصره القمع
 الشدة وبوجهه لغمره لقد تكاثت الفرحة واستاصلت كشافه ما اقلك
 دم سيد شباب اهل الجنة وبين يصبوب العرب وشمر ال عبد المطلب
 وقصفت ياشبا حلك وتفرقت يدمه الى الكفرة من اسلافك ثم صرحت
 بيدك ولغمره لقد ناهيهم لو شهدوك وشيكا شهدهم وان شهد
 وتودعك كادعت شكك يك عن من فيها وحدث واحببت امك ل



محمدك واناك لم يلك حين نصر الى سخط الله ومخاصمك رسول الله اللهم
 خذ محضنا واسقم من ظالمينا واحلل غضبك بمن سيفك وما شأنا ونقص زمارنا
 ومن حاشنا وهناك عنا سد ولنا وفعلك فعلناك لتي فعلك وما قرئت الا
 جلدك وما جزت الا حلك وسر على رسول الله بما حلتك من ذريته وانك
 من ومنه وسعتك من حرمة دماء عترته حيت يجمع به ستمهم ولبس به شعهم
 ويتقم من ظالمهم ويأخذ لهم محرم من اعدائهم فلا يستفرك الفرح بقتلهم
 الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل اجزاء عديهم برزفون فحين يا ايتها الله
 من فضله وحبك يا الله وليا وحاكما ورسولا الله حصما وبجر بيل ظهيرا
 وسبعك من بواك ومكك من رقاب المسلمين ان يس للظالمين بلكا وايم
 شر كما واصل سبيلا وما استصغاري قدرك ولا استعظامي قوتك
 نوهما لا يخارج الخطاب فيك بعدان تركت عبون المسلمين به عزي فخذك
 عند ذكرك حري فاك قلوب قاب ووعوس طاعة واجسام محشوة بسخط
 واغنة الرسول فذ عشرين في الشيطان وفرح ومن فاك مثلك درج مادي
 ونقص والعجب كل العجب لقتل لا قبا واسباط الانبياء وسبيل الاوصياء
 يا بدي الطلقاء الحية ولسل العشرة العجوة تنطقا هم من دما شيا وحلب
 انواهم من حومنا والجنة الزاكنة على الجيوب الصاحبة تنالها العواويل و
 شمرها القراجل نلن اخذنا معنا لحد بنا وشكا معر حاجين لا لحد الا ما
 قدست بذلك وما الله بظالم للعبيد فالي الله الشكي واللعول واليه المصا
 والموئل ثم كذ كذك واجهد جهلك فوالذي ترفنا بالوحي والكتاب والنور
 والانتخاب لا نذكر لك امدنا ولا تبلغ غايتنا ولا نحا اذكرنا ولا نرض عنا عانا
 وهل رايك لا نمد وابا ملكا لا عدد وجعلك الابد يوم يادي انا دي



الآن الله الظاهر العادي والحمد لله الذي حكم لا وليا بالعبادة وحسن لا مضافا
 يسألون الأرواح وصالحهم إلى الرخوة والزينة والرياضات والمعرفة ولا ينفونهم عن ذلك
 ولا أسبق لهم سؤاله وتسلطه ان يجعل لهم الأجر ويجزل لهم الثواب والحدود والحدود
 حسن الخلاقه وحيل الأمانة انه رحيم ودود

جون بنوفق بزواله من بين مقالان خود بد وخطبه فصيح وبلغه حضرت بندي
 فارغ شديم برآي اينكه ختامه مسك باشد قصيده زيبه جواب عمه العلماء الاملاء
 وشبهه الفضلاء الفخام الجامع بين العلم والهل والبر من كل بين وشبهه الحاج شيخ محمد
 البرجندي القاطني دام تأييده كه قصيده ايست در مقام فصاحت وبلوغ
 وحمادى فضيلت وشرف بلكه عتيوان كفت محجاست بن شعير يا شعر جلال
 صانق ودر داي سخن يا جبرئيل چنين قصيده بد بعد از درج نمودم چنانچه بر
 اصل زوق معلوم خواهد شد چه بيانات شيرين وديباچه دل نشين برشته
 نظم در آورده و مادر سنانش لها عاجز نم فال دام دوامه لكل امرئ ان يشكر
 بلوه لم يلق يقرب اذا حضرته الى البلا فليحس مودتي لغيرهم ان تقرب فانهم في الارض من كل
 يد كوكبا اذا غاب كوكب عليهم سلام الله اسويهم بجايم اليك التي تطلب من فضلكم بالاحداني
 من الشكر والادب والظهور فلو عرضت لربيبك كوي مولاي يا كزول والارب لكل الناس مذمبيك
 وسجلا لمطعمي كذا الاكلين والام فاجبه وعن كل من عاينهم تارغب رغبته الدنيا بوقد الطل
 وارجوم الرحمن ما وليب اذا انزلت تحت الشدايد ان وسيله خوار ويزيب من البصير في كل يوم
 على الكبر وطول الطب كره بطا عقبها انهم صفيح من اذاهي نيب يا الله الشكر لكن فيه
 فان لها من رها الرطب وكيف قول المدين يهللها فدان صنعت الكره لشر اذا نطق في خذ ما كل
 لقال على في البر يربط ورجوع في الرية كرها اعز الله من الرية لك حجب استلموا الله وكفها
 على اهلها من عند الشعب وليم الله حبيب في الله بان تحفظ الامام رجب ولا يدع في الامام توند
 ولا في هذا الذكر من انكتب وليد في العلى رعايه ربه يديت الذكر الذي انزل لها فولي رسلها من جبر
 سر في جلال الكون لما فقدت او سافها صفا ولو كان لا ملاك والنايب ومن علمها الحاشية والذكر
 وبصيرها في الخلاقي يجب نواقيدها انو الحسب والها وبين بقا ريب هي يديت اجرا الشرايف بر آي على الله
 انزل صلاته العواجب وتلك الاقوال فان فهم امن بعد هذا اليوم العشر اني كذا كذا وما بعد

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "بسم الله الرحمن الرحيم" and other religious or scholarly remarks.